

پژوهش

ویژه نامه گردهمایی بزرگ اساتید، فارغ التحصیلان و دانشجویان
به مناسبت ۲۵ سالگی دانشکده مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات
۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۳

استاد ارشد و دانشجو
دانشگاه خوارزمی
دانشگاه خوارزمی
دانشگاه خوارزمی
دانشگاه خوارزمی

من به چشم های بی قرار تو قول می دهم
ریشه های ما به آب

شانه های ما به آفتاب می رسد
مادها به سبزه می شویم
شورای صنفی دانشکده
مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات

به آفتاب
تو که ۲۵ سالگی دانشکده
برای دانشجوین ما مبارک
باشد

چشم ما
استاد همیشه بزرگوار
دانشگاه خوارزمی

چشم ما
دانشگاه خوارزمی

خداوند را شکر می کنم نهالی که سال
شیر به کبک می زید جمله صیغه کاسته است
امروزه در وقت تنوعی شده است که گروه
آب صدها تاریخ تحلیل است که به کشور
تقدیم نه ثابت، این نوزاد
به چشم چرخش می کنم
فرستاد

بسمه تعالی
العمل الصالح کثیره طیب
اصلها نابت و فرضها فی الساعه
توفی الخها کل حین

مبارک باد
۹۲/۱۴/۱۹

به نام خدا
به امید ریشه روز افزون
دانشکده، دانشگاه و کشور عزیزمان / ایران
علیهما بازم
مبارک باد

مهندسین و دانشمندان
دانشگاه خوارزمی
دانشگاه خوارزمی
دانشگاه خوارزمی
دانشگاه خوارزمی



دانشگاه صنعتی امیرکبیر

دانشکده مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات مجلس فایده‌های جایزه مجلس

زمان: دوشنبه، ۱۳۹۳/۰۳/۰۱
مکان: آمفی تئاتر مرکزی دانشگاه صنعتی امیرکبیر
ساعت ۱۲:۳۰



دانشکده مهندسی کامپیوتر
و فناوری اطلاعات



دانشکده مهندسی کامپیوتر
و فناوری اطلاعات



leanstartupmachine

ماشین استارتاپ ناب تهران، ایران | ۲۴ تا ۲۶ اردیبهشت ۹۳

www.leanstartupmachine.ir

کارگاه سه روزه در زمینه ساخت یک کسب و کار موفق با تاکید بر ایده در زمینه‌های پرداخت، مالی و بانکی



برگزار کنندگان

www.efarda.ir

<https://twitter.com/LeanTehran>

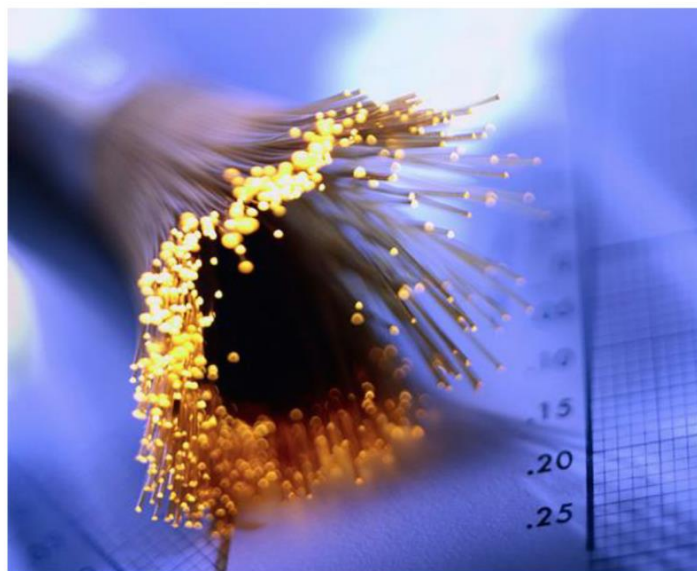


<https://www.facebook.com/LeanTehran>





توسعه فناوری اطلاعات سیم



+ توسعه فناوری اطلاعات سیم

مجری پروژه های مخابرات، فناوری اطلاعات و نیرو

- گواهینامه صلاحیت پیمانکاری رتبه ۳ از معاونت راهبردی ریاست جمهوری
- رتبه ۵ شورای عالی انفورماتیک در زمینه های شبکه داده، پشتیبانی و مشاوره



میدان ولیعصر، خیابان ولدی، ساختمان سیم، پلاک ۳۰، واحد ۱

تهران. کد پستی ۱۵۹۳۷۳۴۸۱۱

تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۳۶۰۷۹ - ۸۸۹۴۵۶۴۵ - ۸۸۹۴۷۱۵۹ - ۰۲۱-۸۸۹۴۶۱۵۲ - فاکس: ۰۲۱-۸۸۹۴۶۱۵۲

www.tfec.ir

تقدیر

پرچم

ویژہ نامہ گزردہ مایہ بزرگ اساتید و فارغ التحصیلان و دانش جوین
بہ مناسبت ۲۵ سالگی دانشکدہ مہندسے کامپیوتر و فناوری اطلاعات
دانشگاہ صنعتی امیرکبیر (پایہ تکنیک، تہران)

۱۳۹۳ اردیبهشت

صاحب امتیاز: شوری صنف دانشکدہ مہندسے کامپیوتر و فناوری اطلاعات

مدیر مسئول: سید محمد علی قریشی

سر دبیر: آرمن باشی زاده

۲۱	مصاحبه با دکتر بخشی	۱	سرمقاله
۲۳	مصاحبه با استاد پروطن	۲	نمایشی در سه پرده
۲۶	شطرنج	۳	به دانشگاه مدیرپرور پلی تکنیک خوش آمدید
۲۷	مشکل درد عشق را حل نکند مهندسی	۴	حس خوب جاری بودن
۲۸	مصاحبه با دکتر پدram	۵	به نام او
۳۱	مصاحبه با آقای خنداب	۶	اعضای ادوار شوراهای صنفی
۳۳	پرونده‌ی ویژه: مهاجرت	۷	اعضای ادوار انجمن‌های علمی
۳۴	مسئله ! است	۷	چشنی در راه است دوستان را خبر کنید!
۳۵	عقل و احساس	۸	دانشگاه باید دانشگاه باشد
۳۶	دیالوگ	۹	ما کجای کاریم؟!
۴۰	زندگی در خارج از ایران	۱۰	من کلا خسته‌م!
۴۱	مهاجران	۱۰	یاد بگیریم که چگونه یاد بگیریم
۴۲	تصمیم	۱۱	پلی تکنیک چیز دیگری بود
۴۲	مصاحبه با دکتر صاحب‌الزمانی	۱۲	گزارش
۴۴	میون کارا	۱۲	جدا شد یکی CE از برقی‌ها
۴۵	آنجا که قلبان برایش می‌تپد: برای دانشکده عزیزم	۱۳	دانستنی‌های به‌دردنخور
۴۶	۳۰ سالگی دانشکده در نظر اساتید	۱۳	از هیچ کجا به ناکجا
۵۱	کین و دولت و ملک می‌رود دست به دست	۱۴	مصاحبه با دکتر صیابی و دکتر دهقان
۵۱	اساتید فعلی دانشکده	۱۹	ایام خوش
		۲۰	۸۸/۸/۸

با تشکر از شرکت پرداخت نوین آراین، توسعه‌ی فناوری اطلاعات سیب، شرکت تجارت الکترونیک تات، خدمات انفورماتیک، شرکت فراپردازان بی‌تی آرون، شرکت توسعه فن‌افزار توسن و فناپ که ما را در برگزاری هر چه بهتر این برنامه یاری نمودند.



پرداخت نوین
وابسته به بانک اقتصاد نوین



شرکت خدمات انفورماتیک
INFORMATICS SERVICES CORPORATION



عارضه خدمتتون که ما یه روز تو شورا نشستیم بودیم (یکی نیست بگه آخه شورا جای نشستن مرد حسابی؟! بعد این کیوان ساسانی داشت می‌گفت که واسه پویش دنبال سردبیر می‌گردیم، یه دفعه محمد قریشی برگشت گفت «همین آقای باشی‌زاده!». ما یه دفعه چشممون چارتا شد! گفتم آقا من نوشتن بلد نیستم اصلا! گفتن نوشتن نمی‌خواد که!! (جون خودشون!) فقط باید دنبال کارای مجله بیفتی و پیگیری بکنی. بعد این سهیلا نادعلیان برگشت گفت «آره خیلی هم مسئولیت‌پذیره!» خلاصه به هر دوز و کلکی بود ما رو کردن سردبیر پویش! (از اون جایی که الان احساس می‌کنم ممکنه به این دوستان قدیمی بر بخوره که یه نفر این جوری سردبیر پویش شده، لازم به توضیحی که بنده تلاش خودم رو کردم ولی متاسفانه دوستان رضایت نمی‌دادن!) خلاصه که از اون وقت ما همه کاری کردیم برای این پویش جز سردبیری! برای این که این شماره‌ی پویش به دست شما برسه نفر ساعت زیادی هزینه شده که جا داره از همه‌ی افرادی که به ما کمک کردن تشکر کنیم. همچنین یک تشکر ویژه از مهندس هادی محمدی برای صفحه‌بندی که اگه زحمتهای ایشان نبود پویش به موقع آماده نمی‌شد. اگه اسمی از قلم افتاده به بزرگی خودتون ببخشین:

کیوان ساسانی، ورودی ۹۰	کاریکاتورها: محسن ظریفیان، ورودی ۷۳
ریحانه شاه‌محمدی، ورودی ۹۰	آرش طیبی آذر، ورودی ۷۰
سینا شیخ‌الاسلامی، ورودی ۹۰	علی حاجی‌زاده، ورودی ۷۴
پگاه طاهری، ورودی ۹۰	مهدی کاظمی، ورودی ۷۴
سید محمدعلی قریشی، ورودی ۹۰	امیرحسین پی‌براه، ورودی ۷۵
سید عطا مظلومیان، ورودی ۹۰	امیرحسین حداد، ورودی ۷۷
سهیلا نادعلیان، ورودی ۹۰	روزبه ذبیح‌اللهی، ورودی ۷۷
محمدجواد هاشمی، ورودی ۹۰	سید حامد فننادپور، ورودی ۷۷
فرناز یوسفی، ورودی ۹۰	گلناز الهی، ورودی ۸۰
پگاه ماوایی، ورودی ۹۱	مسعود زمانی، ورودی ۸۴
مهسا هاشمی‌نژاد، ورودی ۹۱	امین شیرزاد، ورودی ۸۵
مریم همایونی، ورودی ۹۱	محمدعلی جنت‌خواهدوست، ورودی ۸۷
هانیه یزدی‌زاده، ورودی ۹۱	مهدی پدراهم، ورودی ۸۸
طاهر احمدی، ورودی ۹۲	ایمان زعیم، ورودی ۸۸
علی ایرانی، ورودی ۹۲	ماکان طیبی غلام‌زاده، ورودی ۸۸
مهدی ربیع یگانه، ورودی ۹۲	مسعود وفابخش، ورودی ۸۸
نیکا زاهدی، ورودی ۹۲	سعید الوندکوهی، ورودی ۸۹
میثا صاحب‌الزمانی، ورودی ۹۲	امید فکورفر، ورودی ۸۹
سپهر صبور، ورودی ۹۲	نیوشا اسماعیل‌زاده، ورودی ۹۰
نور نخعی، ورودی ۹۲	شادی آقاجانی، ورودی ۹۰

کیوان ساسانی، مهندسی فناوری اطلاعات، ورودی ۹۰، دبیر فعلی شورای صنفی

سید محمدعلی قریشی، مهندسی فناوری اطلاعات، ورودی ۹۰

آشنا شدیم از همهی مشکلاتی که باهاشون توی این مدت دست و پنجه نرم کردیم، از همهی ناراحتی‌ها و حرف‌هایی که تو دلمون مونده بود بنویسیم.

پرده‌ی دوم: راه طولانی خانه

توی تاکسی نشسته بودم پشت تلفن بهم گفت: ببین راجع به متن شورا، یه چیز سنگین از همهی چیزایی که توی دلمون مونده توی این مدت بنویس بی‌خیال همه چیز. این حرف رو که شنیدم ناخودآگاه ذهنم پر شد از اتفاقات چند ماه گذشته. دیگه بقیه حرفاش رو نمی‌فهمیدم توی ذهنم جایی نمونده بود که با اون قسمت به صحبت‌هاش فکر کنم. همهی اتفاقات لحظه به لحظه با تمام جزئیات توی ذهنم تکرار شد. به امروز که رسیدم تازه فهمیدم که الان چند دقیقه می‌شه کیوان خداحافظی کرده و راننده هم از توی آینه بهم نگاه می‌کنه می‌گه شما اینجا پیاده می‌شی.. اتفاقات زیادی بوده، تلخی و شیرینی‌های زیادی بود، اما نمی‌خوام ازشون حرف بزنم. اگه ازشون صحبت کنم اون اصلی که برایش تلاش کردم زیر سوال می‌ره. ماها از آدم‌هایی که فقط از بدی شرایط گلایه می‌کردن خسته شده بودیم، دور هم نشستیم و تصمیم گرفتیم که بلند بشیم و شرایط رو بهبود بدیم. نمی‌دونم چه قدر موفق بودیم ولی حداقل تلاشمون رو کردیم.

پرده‌ی آخر: «اینجا مقام نداریم. مسئول منم!»

خیلی مدت زیادی نیست که جواب دوتا سوال رو فهمیدم. یکی اینکه چرا بچه‌های شورا یا انجمن این مسئولیت‌ها رو بر عهده می‌گیرن؟ سوال دیگه اینکه چرا اسم نشریه شده پویش؟ بعضی وقت‌ها یه راه‌هایی هست که تا توش قدم نداری نمی‌فهمی که رفتن چه فایده‌ای برات داره، تا توش قدم برداری متوجه نمی‌شی که هدف چیه. الان می‌فهمم که تا بلند نشیم تا حرکت نکنیم هیچ اتفاقی نمی‌افته. شورا صنفی یعنی غر زدن، یعنی بلند شدن، یعنی حرکت کردن، یعنی تلاش... شورا یعنی پویش.

پرده‌ی اول: ماجرای ربع قرن

اولین باری که اینو شنیدم راستش خیلی درک خاصی ازش نداشتم. فکر می‌کردم اینم یه جشنه مثل جشنای دیگه، مثل همه اونایی که توی دانشکده داشتیم. به بهانه‌های مختلف دور هم جمع می‌شدیم فکر می‌کردیم، مشورت می‌کردیم برنامه‌ریزی می‌کردیم و روز جشن همه کارهارو اجرا می‌کردیم و خودمونو همه کسایی که به جشن می‌اومدن خوشحال بودن. مهم همون چند ساعتی بود که کنار همدیگه بودیم و اون مناسبتی که بهانه می‌کردیم تا تجربه‌های لذت‌بخشی رو به زندگی مون اضافه کنیم.

با هرکدوم از بچه‌های قدیمی تر که صحبت می‌کردم همه از جشن ۲۰ سالگی دانشکده می‌گفتن، همه می‌گفتن که جشن ۲۵ سالگی دانشکده رو هم برگزار کنیم. یه روز تعطیل توی خونه بودم سیدی جشن ۲۰ سالگی روی میز اتاقم بود. شروع کردم به دیدن فیلم. به خودم که اومدم فیلم جشن تموم شده بود. همینجوری ایده‌های جشن ۲۵ سالگی هجوم می‌آوردن به ذهنم.

برای جشن با خیلی‌ها مشورت کردیم. همه استقبال کردن اما یه نقطه‌ی نورانی برام بود که اینو از همه برنامه‌ها جدا می‌کرد. تصمیم گرفتیم فارغ‌التحصیلان دانشکده رو هم دعوت کنیم. با بعضی‌هاشون ارتباط برقرار کردیم و ایده‌هامون رو بهشون گفتیم. همه‌شون استقبال کردن و گفتن بهمون کمک می‌کنن. شروع کردیم به برنامه‌ریزی. راست می‌گفتن هر کمکی خواستیم بهمون کردن. برام تجربه‌ی فوق‌العاده‌ای بود. هرچی بیشتر گذشت و باهاشون بیشتر آشنا شدم به مسیری که تا اینجا اومدم مطمئن‌تر شدم.

به جشن نزدیک شده بودیم. کلی کارای مختلف مونده بود و مشغول هماهنگی اونا بودم. محمد مثل همیشه بهم زنگ زد. همیشه بهترین موقع بهم زنگ می‌زنه کلی بهم انرژی می‌ده. تقریباً هیچ کاری بدون کمک اون ممکن نیست. بحثا به پویش رسید، می‌خواستیم راجع به همهی تجربه‌هایی که داشتیم از اول تا اینجا بنویسیم. از تجربیات شیرین‌مون، از همهی بچه‌های قدیمی شورا که باهاشون

به دانشگاه "مدیرپرور" پلی تکنیک خوش آمدید!

سید حامد قنادپور، مهندسی کامپیوتر نرم افزار، ورودی ۷۷
 دبیر شورای صنفی دانشکده، دبیر صنفی پویش و نایب دبیر شورای صنفی دانشگاه
 مسئول برگزاری همایش دانشجویی انجمن کامپیوتر [۷۹]
 دبیر اجرایی کنفرانس IKT [۸۲]

ربوکاپ و موفقیتای پویش تو جشنواره‌ها و ACM و بقیه گرفته تا کنفرانس IKT ولی از اون دانشکده، آدم‌های بزرگی دراومدن، فقط با یک ویژگی به اسم «خواستن»، مهم هم نبود که توی حوزه‌ی هنر و سینما و موسیقی یا کاریکاتور، موفق و چهره باشن یا کسب و کار یا مدیریت یا استادی دانشگاه و یا حتی مهندسی کامپیوتر!

پلی‌تکنیک، هنوز هم پلی‌تکنیکه و علی‌رغم همه‌ی شنیده‌های اخیرم (محدودیت‌های دانشجویی)، بازهم سر کلاس‌هام از دانشجویها می‌شنوم که حسرت فعالیت‌های دانشجویی پلی‌تکنیک رو می‌خورن، چون «پلی‌تکنیک دانشگاه مدیرپروری است».

من هم با دیدن این تیتر ویژه‌نامه‌ی یکی از نشریات دانشجویی (در سال ۷۷)، مثل بقیه فکر کردم که تبلیغی بیش نیست. هرچند که دیدم سه روز اردوی شبانه روزی پیش‌دانشگاهی در اردوگاه منظریه رو برای ۱۰۰۰ نفر، "سال‌بالایی‌ها" برگزار کرده بودن.

همون سال‌بالایی‌هایی که توی اون سه روز همه کاری کردن تا ما مطمئن بشیم بهترین دانشگاه ایران اومدیم! از بچه‌های شورای صنفی گرفته تا پویش دوست داشتنی و گروه کوه (خداییش حرفه‌ای بودن) و گروه فیلم‌جسور و الان که نگاه می‌کنم همه‌ی اون سال‌بالایی‌های توی اردو، از چهره‌های موفق کشور هستن...

همونایی که توی اردوهای پیش‌دانشگاهی دنبال دبیر شورای صنفی سال بعد و استعدادهای پویشی می‌گشتن و امروز دنبال کارشناس و مدیرهایی که کسب و کارها رو پیش ببرن!

دوران لیسانس، نه کم‌نظیر، که بی‌نظیر بود. توی دانشکده‌ی M با اون سالن مطالعه‌ی رویایی و دو تا دونه کلاسی که داشت و سایت‌هاش...

همون یک سالن مطالعه، کافیه که ساعت‌ها خاطره به یادم بیاره: از شورای ۷۷ و انتخابات‌های پویش با مهندسی‌های قبلم (بگذریم که اون تیم می‌تونه خوب کتترات بگیره و...)، مجمع عمومی‌های چالشی و انتخابات شورای صنفی، دبیرخانه‌ی همایش دانشجویی و تلاش شبانه‌روزی‌ش و بستنی‌هایی که تا یک ماه بعدش می‌خوردیم و ۴ خرداد ۷۹ (جشن تولد بی‌نظیری که همه‌ی بچه‌ها و استادی دانشکده، قشنگ‌ترین خاطره رو برام رقم زدن...)

انتقال دانشکده به جای فعلیش خیلی سعی کرد همه چیز رو به هم بریزه تا بچه‌های بقیه‌ی دانشکده‌ها، دیگه حسرت جمع کامپیوتری‌ها رو نخورن، ولی به لطف وجود بعضی چیزا این اتفاق نیفتاد: سایت دانشکده و اردوهای متعدد (مخصوصا اردوی ۱۲۰ نفره‌ی شمال و اردوهای پیش‌دانشگاهی) و برگزاری اولین دوره‌ی مسابقات

محمدامین شیرزاد، مهندسی فناوری اطلاعات، ورودی ۸۵ دبیر شورای صنفی دانشکده، دبیر شورای صنفی دانشگاه

۱. قرار بود برنامه‌ای داشته باشیم، تا اثبات کنیم که فعالیت شورای صنفی، فقط برگزاری اردو و گلابه از وضعیت آب‌خوری دانشکده نیست. از مهر ۸۷ که سال تحصیلی شروع شد، فعالیت ما هم برای برگزاری یک برنامه‌ی نو و تازه شروع شد. در پیشنهاد هوشمندان‌های که مصطفی سرآبادانی^۱ از بچه‌های ورودی ۸۵ دانشکده به شورا داد، تصمیم گرفتیم، جشن بیست سالگی دانشکده را برپا کنیم. با هنر ویژه‌ی مهسا اسماعیلی^۲ و کمک بی‌دریغ امید بنایی^۳ و همکاری سحر صمیمی^۴ و پویان زمانیان و سایر بچه‌های ورودی ۸۵، ۸۴، ۸۷ دانشکده، موفق به برگزاری جشن بیست سالگی دانشکده شدیم. خوشحالم که بعد از گذشت ۵ سال، بچه‌های شورای صنفی با همان شور و نشاط دوران تحصیل ما و در فضایی پر امیدتر تصمیم به برگزاری جشن بیست و پنج سالگی دانشکده گرفته‌اند. و امید دارم، بچه‌های شورای صنفی در سال ۱۳۹۷ جشن سی سالگی دانشکده را برگزار کنند.

۲. قبل از دوران ما، یعنی سال‌های ۸۵ به قبل، شورای صنفی دانشکده اساساً اتفاقی نداشت. و جلسات در کنار کمد شورا برگزار می‌شد. بعد از آن شورای صنفی در اتاقی در زیر زمین و سپس در طبقه اول اسکان پیدا کرد. خاطریم هست در اولین بیانیه‌ای که در دوران دانشجویی با امضای شورای صنفی دانشکده صادر کردیم، از مدیریت آن دوران دانشکده، خواستیم تا دفتر انتشارات (مکان کنونی شورای صنفی و انجمن علمی) در اختیار شورای صنفی قرار گیرد. بعد از انتشار این بیانیه توسط رئیس و معاونین دانشکده به عنوان دبیر شورا مورد عتاب قرار گرفتیم. و ضمن تهدید از من خواستند تا

۱ اکنون دانشجوی کارشناسی ارشد هوش مصنوعی دانشگاه بهشتی است.

۲ دانشجوی دکترای فناوری اطلاعات دانشگاه خواجه نصیر طوسی

۳ فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد امنیت شبکه‌ی دانشکده و عضو هیئت مدیره‌ی شرکت

۴ فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد سخت‌افزار دانشگاه صنعتی چالمرز سوئد

پایم را از گلیمم درازتر نکنم. کم‌تر از سه سال بعد از انتشار آن بیانیه، با درایت درست مدیریت بعدی دانشکده، شورای صنفی و انجمن علمی به بهترین اتاق دانشکده برای انجام امور دانشجویی منتقل شد.

این دو مورد در شرایطی رخ داد که به زعم ما، فضای دانشجویی رو به بسته شدن و فعالیت دانشجویی اعم از صنفی و سیاسی، با هزینه‌های گزافی همچون محرومیت از تحصیل و گرفتاری همراه بود. کما اینکه از سال ۸۶ تا ۸۹ کم‌تر ترمی بود که در آن دانشجویی از دانشکده، از تحصیل محروم و یا گرفتار نباشد. اما تلاش دوستانم این بود که بر این فضا غلبه کنیم. و موفق شدیم. و ثمره‌ی آن تلاش‌ها، نهادینه شدن فعالیت دانشجویی و تسهیل آن شد. که اکنون در قدرت و مکان شورای صنفی متبلور است. و سنت شدن برخی اقدامات همچون جشن‌های فارغ‌التحصیلی و تداوم جشن‌های سالگرد تاسیس دانشکده نشانه‌ی موفقیت و جاری بودن فعالیت‌های ما در سال‌های آتی است.

در یادبود اردوی همدان شورای صنفی (اردیبهشت ۸۷)، از دوران دانشجویی به عنوان طلایی‌ترین دوره‌ی جوانی یاد کرده بودیم. هنوز بعد از گذشت قریب چهار سال از فارغ‌التحصیلی، وقتی اسناد مختلف شورای صنفی و یادگاری‌های برنامه‌های مختلف را می‌بینم، درک می‌کنم که دوران دانشگاه مخصوصاً دوره‌ی کارشناسی، پر بار، شیرین و پر از تجربه بود. و حس می‌کنم که پلی‌تکنیکی بودن بخشی از هویتم شده است.

در این بین تجربه‌ی عضویت در شورای صنفی دانشکده، دبیری آن، و حضور در شورای صنفی دانشگاه و دبیری آن، گران‌بهارترین تجربه‌ی من است. نوع بینش، حس تگثر، تحمل عقاید مختلف و اساس فعالیت تیمی و تشکیلاتی باعث شده است که اکنون برای حضور در اجتماع، خودم را آماده‌تر ببینم. و در جریان اداره‌ی تیمی یک شرکت در عرصه‌ی اقتصادی خویش را مهیاتر حس کنم. در آن دوران تمام هم و غم خودم و دوستانم این بود که در عین حفظ نشاط و استقلال فعالیت صنفی دانشجویی در بسته‌ترین شرایط سیاسی و اجتماعی، باعث تعطیل شدن شورای صنفی و محروم شدن دانشجویان بعد از خود از این نعمت نشویم. شکر ایزد که در این راه موفق بودیم. راهی که هنوز ادامه دارد و با حضور دانشجویان جدید، هر سال پوست می‌اندازد و به جلو رهنمود می‌شود.

به سان رود که در مسیر دره سر به سنگ می زند

رونده باش!

امید هیچ معجزی ز مرده نیست

زنده باش!

امید بنایی، مهندسی فناوری اطلاعات، ورودی ۸۵، دبیر شورای صنفی دانشکده

به نام او

این‌ها را گفتم تا به دانشجویان کنونی دانشکده بگم، دانشگاه جایی برای پیشرفت اجتماعی ماست. آمده‌ایم که یاد بگیریم چگونه ما باشیم نه من، یاد بگیریم چگونه با آدم‌های مختلف با گرایش‌ها و اعتقادات مختلف ارتباط برقرار کنیم و یاد بگیریم زیستن در جامعه. دغدغهمی همیشگی من تک‌بعدی شدن بچه‌ها در دانشگاه و تبدیل شدن دانشگاه به دبیرستان بوده و هست. امیدوارم که ما در راستای برخی اهداف غلط سیاسی برای تبدیل دانشگاه به محیط صرفاً علمی و دبیرستانی گام برداریم. تجربه‌ی من از محیط کار و استفاده از دوستان هم‌دانشکده‌ایم این بوده که وقتی چند پل‌تکنیکی کنار هم قرار می‌گیرند، می‌شود کارهایی کرد که در تصور نیست.

دلی دارم پر از خاطرات، درس‌ها، عبرت‌ها و تجربیات با ارزش از ۶ سال زندگی در پل‌تکنیک. از فعالیت‌های علمی و صنفی در دانشکده گرفته تا زندگی سخت ولی شیرین در خوابگاه. دوست دارم که بنویسم هر آن چه در دلم هست ولی فضا و مجال برای نوشتن نیست. در طی این چند سال، با انجام فعالیت‌های صنفی و دانشجویی، خاطرات خوب و تجربیات ارزنده‌ای برایم رقم خورد که در زندگی شخصی و کاری بهم کمک کرده. دوستان خوبی پیدا کرده‌ام که بسیار ارزشمندند. الان که نگاه می‌کنم به سال‌های گذشته، از زندگی متفاوت در دانشکده و پل‌تکنیک خشنودم.

به امید ارتباط همیشگی و مثبت بین نسل‌های مختلف دانشکده
برای اعتلای میهنمان ایران

اعضای ادوار شوراهای صنفی دانشکده مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات

در ادامه اسامی افرادی که در سال‌های مختلف در شوراهای صنفی فعالیت کرده‌اند آمده است. تمامی قشر دانشجو و شوراهای صنفی آنچه که امروز دارند رو مدیون تلاش‌های این بزرگانی هستند که اکنون هرکدام در گوشه‌ای از جهان، مشغول هستند. ممکن است اطلاعات ناقص یا نادرست باشد. پیشاپیش از همگی عذرخواهی می‌کنیم و امیدواریم برای تکمیل اطلاعات به ما کمک کنید.

ممنون

شورای ۸۴: یاشار داراییان، آرش آرمون، جواد عزالدین

شورای ۸۵: حمیدرضا حسینی، بابک هاشمی، پژمان طوقیا، علی ابراهیم‌زاده، شبتم ابوقداره، کورش مشگی

شورای ۸۶: نوید شکوفا، بهزاد چیت‌ساز، پویان زمانیان، مینا شیروانی، محمد ظاهری، حمیدرضا حسینی، فردین دشتی، ایمان صدوقی، حامد غفاری

شورای ۸۷: سحر صمیمی، امین شیرزاد، پویان زمانیان، آرمین سلیمی بدر، حسین‌علی شیرعلی شهرضا، امید بنایی، محمد ظاهری، حبیب بهاری‌نیا

شورای ۸۸: مهسا اسماعیلی، سامان بناب، احسان میرسعیدی، امین شیرزاد، بهناز حسن شاهی، پویان زمانیان

شورای ۸۹: امید بنایی، میلاد ایران‌نژاد، امیر پورافشار، زهرا سیادتی، مهسا شفاهی، بهزاد چیت‌ساز، مینا مزیدی

شورای ۹۰: مسعود وفابخش، حسن شاورانی، رضا آگاهی، ایمان زعیم، رامتین باقری، امید فکورفر، هومن حبیبی

شورای ۹۱: مسعود وفابخش، هومن حبیبی، یاسمین مرادی، سارا کریمی، امید فکورفر

شورای ۹۲: کیوان ساسانی، آزاده فرشاد، محمد قریشی، سهیلا نادعلیان، محمدجواد هاشمی

شورای ۷۲: جهان‌شاه کبودیان

شورای ۷۳: مرتضی آزادکیا، کامبیز آیروم، فرید محسنی مهر، امین احمد تقی‌زاده، شهرام خدیوی، ابراهیم اقبال اخلاقی

شورای ۷۴: مصطفی ساسانی، مرتضی محمودزاده، خانم شهرکی

شورای ۷۵: خانم کمالی، حسن خوشه‌چین، مرتضی محمودزاده، امین چاروسه، مینا رحیمی، محمد مظاهری، رضا رجایی

شورای ۷۶: محمد مظاهری (دبیر شورا)، افشین اقبلاغی رسولی، رضا رجایی، مهدی کاظمی، پریسا کارشناس، آرش سیف هاشمی، نسیم ناجی

شورای ۷۷: علی حاجی‌زاده، حمیدرضا مختاریان، فاطمه رحیمیان (دبیر شورا)، امید ترابی، محمدرضا خجسته، مهسا صابر، علی بخت همت

شورای ۷۸: سید حامد قنادپور (دبیر شورا)، علیرضا بذرافشان، نسیم ناجی، مهرداد قربانیان، محمد شیبانی، سام فرخی، امیر خیامی، پدram تدینی، ترگل گرشاسبی، شیرین فخری

شورای ۷۹: رضا فرید (دبیر شورا)، پدram تدینی، محبوبه مقدم، شیرین فخری، مرتضی خسروجردی

شورای ۸۰: پدram تدینی (دبیر شورا)، وحید غفار پور (بخش پژوهشی)، امید امام جمعه، حمید رستمی

شورای ۸۱: سید علی مرتضوی، یاشار داراییان، آرش آرمون، جواد عزالدین

اعضای ادوار انجمن‌های علمی دانشکده مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات

انجمن پنجم: سلیم ملکوتی (ورودی ۸۷)، رامتین مهدی‌زاده (ورودی ۸۷)، نیما مختاریان (ورودی ۸۷)، علیرضا مرادی (ورودی ۸۷)، فریبا اسماعیلی (ورودی ۸۷)

انجمن ششم: محمد مزرعه (ورودی ۸۸)، اشکان یوسف‌پور (ورودی ۸۸)، ماکان طیبی (ورودی ۸۸)، مهدی پدram (ورودی ۸۸)، طناز سارایی (ورودی ۸۸)

انجمن هفتم: محمد فرهودی (ورودی ۸۷)، ماکان طیبی (ورودی ۸۸)، ملیکه سادات موسوی (ورودی ۸۹)، یاسمین جلالی (ورودی ۸۹)، محمد اعتمادی (ورودی ۸۹)

انجمن هشتم: امید فکورفر (ورودی ۸۹)، فرناز یوسفی (ورودی ۹۰)، سینا شیخ‌الاسلامی (ورودی ۹۰)، سینا تقوا (ورودی ۹۰)، امیرحسین ناطقی (ورودی ۹۰)

انجمن نهم: سعید آرزومند (ورودی ۸۹)، سینا شیخ‌الاسلامی (ورودی ۹۰)، فرناز یوسفی (ورودی ۹۰)، محمد مهدی احمدپناه (ورودی ۹۰)، هانیه یزدی‌زاده (ورودی ۹۱)

جشنی در راه است دوستان را خبر کنید!

علی حاجی‌زاده، مهندس کامپیوتر - نرم‌افزار، ورودی ۷۴

فهرست نام‌ها و تماس‌ها را بالا و پایین می‌کنم تا دوستان هم‌دانشکده‌ای را بخوانم. چهره‌هایی که لبخند می‌زنند و سر تکان می‌دهند. این‌ها دیگران نیستند، تکه‌هایی هستند که تو را می‌سازند و تعریف می‌کنند. بعد سر تکان می‌دهند و دور می‌شوند. پخش می‌شوند در همه‌ی خشکی‌های زمین، و خشک می‌شوند در تصویری مبهم در فهرست نام‌ها و تماس‌ها.

همه جا هستیم. هر گوشه از این دنیا آشنایی داریم، دوستی، هم‌کلاسی‌ای، کسی. و هر گوشه از این دنیا که باشیم، تنهایی: دیگران در گوشه‌های دیگرند و تعریف ما را با خود برده‌اند. غباری شدید نشسته بر روی دنیا، و هیچ جا نیستیم.

فهرست نام‌ها و تماس‌ها، هر روز خالی‌تر می‌شود. بلیط‌هایمان را می‌خریم و می‌رویم، به شهرمان دنیا، و زادگاه زیر ابرها از یادمان می‌رود. نه آن که از یاد برود، غمی می‌شود مبهم، مانده در گذشته‌ای دور و ناتمام. شهر دیروز بی ما، بی فردا.

انجمن علمی دانشجویی دانشکده، امسال وارد نهمین دوره‌ی خودش شد. در دوره‌ی هشتم، انجمن علمی تونست تندیس بهترین انجمن علمی دانشگاه رو برای اولین بار به دانشکده مهندسی کامپیوتر بیاورد و این تندیس قراره حداقل یک سال در طبقه‌ی دوم دانشکده بمونه. همواره مهم‌ترین هدف همی اعضای انجمن علمی این بوده که با برگزاری کارگاه‌ها، همایش‌ها، مسابقات، بازدیدها و برنامه‌های مختلف، به پیشرفت و اعتلای علمی، فنی و اخلاقی جامعه کمک کنن و بستری رو برای فعالیت‌های فوق برنامه‌ی هدفمند، که همانا یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های دانشجویها با دانش‌آموزهاست، فراهم کنن. در اینجا به پاس تلاش دل‌سوزانه و از خودگذشتگی‌های بچه‌های انجمن، که به خاطر اهداف بزرگتر، بارها از منافع شخصی خودشون صرف نظر کردن، مروری خواهیم داشت بر اعضای شورای مدیریت انجمن علمی دانشجویی دانشکده‌ی مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات دانشگاه صنعتی امیرکبیر، پلی‌تکنیک تهران. در فرصت کوتاهی که داشتیم سعی کردیم اطلاعات کاملی از اعضای شورای مدیریت و همیاران انجمن علمی، که همیشه در کنار انجمن بوده‌اند، جمع‌آوری کنیم ولی به دلیل همون فرصت کوتاه و پراکندگی اطلاعات، مجبور شدیم به لیست زیر که فقط شامل اعضای شورای مدیریت انجمن علمی، که باز هم کامل نیست، می‌شه بسنده کنیم. امیدواریم با تماس با ما به تکمیل لیست کمک کنید:

انجمن اول: مهدی ناصری (ورودی ۸۲)، مهنوش موحدی، مهدی علی‌زاده (ورودی ۸۳)، سمانه طاهری (ورودی ۸۲)، علی شریف رضویان (ورودی ۸۲)، مصطفی عارفیان (ورودی ۸۲)

انجمن دوم: محمد ترک یلماز، مهدی رعایایی، حجت جشن نیلوفر، وحید طباطبایی (ورودی ۸۴)، مهسا اسماعیلی (ورودی ۸۵)

انجمن سوم: حجت جشن نیلوفر (ورودی ۸۳)، آرزو موقر، محمد پیرنیا، کاوه تقی‌پور، پریسا کاغذگران (ورودی ۸۴)

انجمن چهارم: آرزو موقر (ورودی ۸۴)، امید بنایی (ورودی ۸۵)، حسین هامونی (ورودی ۸۵)، عباس تهرانی‌فر (ورودی ۸۵)، احسان عظیم‌زاده (ورودی ۸۵)

دانشگاه باید دانشگاه باشد

سید عطا مظلومیان، مهندسی کامپیوتر - نرم‌افزار، ورودی ۹۰

از طرف دیگه باید ببینیم که وقتی به عنوان استاد سر کلاس می‌ریم، واقعا یاد دادن یک مطلب به دانشجو دغدغه‌ی اصلی محسوب می‌شه یا نه صرفا هدف وقت گذراندن و گفتن یه سری مطلبه که شاید کاربردی هم نداشته باشن، و یا اینکه چه قدر برای آماده شدن برای درس دادن وقت صرف می‌کنیم، چه قدر از وقت کلاس استفاده‌ی مفید می‌کنیم، اگر دانشجویی یه مطلبی رو نفهمه اصلا مهم هست؟ یا این که برا شخصیت دانشجو احترامی قائلیم یا نه...

خب شاید تو برنامه‌هایی که هر دفعه برگزار می‌کنیم، بگیریم که خب ما توی فلان رنکینگ جزو دانشگاه‌های برتر هستیم و یا این چندین مقام کسب کردیم و... ولی ما نباید خودمون رو گول بزنیم، درسته که دانشکده تو زمینه‌هایی موفقیت‌هایی کسب کرده، ولی باید ببینیم این موفقیت‌ها، واقعا به خاطر برنامه‌ریزی دقیق آموزشی دانشکده بوده، یا این که نه، صرفا تلاش فردی خود دانشجویها بوده. یک مسئله اینه که همیشه یه تعداد معدودی هستن که با تلاش خودشون، مشکلاتی که سر راهشون قرار داره رو برای رسیدن به هدفشون از سر راه برمی‌دارن، ولی خب مهم اینه که محیط طوری باشه که همه‌ی دانشجویها بتونن بدون کم‌ترین مشکلی زمینه‌ی مورد علاقه‌شون رو پیدا کنن و توی اون زمینه فعالیت کنن. که متاسفانه الان همچین شرایطی وجود نداره.

به هر حال امیدوارم همه بتونیم وظیفه‌ای که داریم رو به عنوان استاد، دانشجو و یا تی‌ای به بهترین نحو انجام بدیم و وضعیت دانشکده رو تا جایی که امکانش هست بهبود بدیم. و امیدوارم یه روزی دوباره دانشگاه، دانشگاه باشد.

روز اولی که اومدم دانشگاه برای ثبت نام، از در حافظ که داشتم می‌اومدم سمت آمفی تئاتر چیزای زیادی نظرمو جلب کردن. پسرهای زیادی که برا ثبت نام اومده بودن (ثبت نام خواهران و برادران برای جلوگیری از ازدحام در دو نوبت انجام می‌شد)، خانواده‌ها، درخت‌های توت و خیلی چیزای دیگه. یه سری جمله‌هایی هم بود که روی دیوارها و پارچه‌ها نوشته بودن: امیرکبیر مادر دانشگاه‌های صنعتی کشور، دانشگاه باید دانشگاه باشه، دانشگاهی که دانشگاه نباشه، دانشگاه نیست. خب منم دفعه‌ی اولی که این جمله رو دیدم تعجب کردم، با خودم گفتم خب این که چیز واضعیه، ولی کم‌کم فهمیدم چه طور یه دانشگاه، می‌تونه دانشگاه نباشه. اون موقع خیلی خوشحال نبودم از این که امیرکبیر قبول شدم، ولی خب می دونستم پلی‌تکنیک یکی از بهترین دانشگاه‌ها تو سطح کشوره و یه سری انتظاراتی ازش داشتم. با توجه به شرایط اون موقع خیلی تو زمینه‌ی برنامه‌های فرهنگی توقعی نداشتم، و این انتظارات بیشتر تو زمینه‌های علمی و یادگیری بودن، واقعا دوست داشتم هر جلسه‌ای که سر کلاس می‌ریم چیز جدیدی یاد بگیرم. ولی به مرور زمان دیدم که دانشگاه با اون چیزی که توی ذهنم داشتم فرق می‌کنه. بعضی کلاس‌ها به هر دلیلی، واقعا جای یادگیری نبود، فقط می‌رفتیم که یک حضوری بخوریم، منتظر بودیم هر چی زودتر کلاس تموم شه و راحت بشیم، خلاصه این طور بود که دیگه کم‌کم دانشگاه، دانشگاه نبود.

چیزی که مسلمه اینه که دانشگاه ما، یا حداقل دانشکده‌ی ما با اون چیزی که باید باشه الان خیلی فاصله داره. دلیلش به نظرم خیلی ساده‌ست، مشکل اصلی خود ما هستیم. اگر دانشجو هستیم، باید ببینیم، به عنوان یک دانشجو واقعا به وظایفمون عمل می‌کنیم؟ سر کلاس درس برای یادگیری می‌ریم؟ اصلا برای چی دانشگاه اومدیم، این که صرفا چاره‌ی دیگه‌ای نداشتم و مجبورمون کردن یا برای این که بتونیم یه مهارتی پیدا کنیم که بعدا برای جامعه مفید باشیم... و مثلا وقتی تی‌ای یه درس می‌شیم واقعا به اون درس مسلطیم، و واقعا برای کمک کردن به بچه‌ها تی‌ای می‌شیم، یا این که نه، فقط هدفمون ریکام گرفتنه...

ما کجای کاریم؟!

شاید صحنه‌ای که این روزها بعد از باز کردن صفحه‌ی رتبه‌بندی شانگهای می‌بینید باورتان نشود، اما...

76-100	University of Waterloo	
76-100	Vienna University of Technology	
101-150	Amirkabir University of Technology	
101-150	Catholic University of Leuven	
101-150	Chalmers University of Technology	
101-150	Colorado State University	

خبر خوب آن است که دانشکده‌ی مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات امیرکبیر بین ۱۵۰ دانشکده‌ی کامپیوتر برتر دنیا قرار گرفته است.

رتبه‌بندی شانگهای یکی از سه رتبه‌بندی برتر است که دانشگاه‌ها را در زمینه‌های مختلف تخصصی (ریاضیات، فیزیک، کامپیوتر و...) مورد بررسی قرار می‌دهد و مقایسه می‌کند.

مواردی که در این رتبه‌بندی تاثیرگذار است عبارتند از:

- **Alumni**: فارغ‌التحصیلانی که برنده‌ی جایزه‌ی تورینگ شده‌اند،
- **Award**: اساتیدی که برنده‌ی جایزه‌ی تورینگ شده‌اند،
- **HiCi**: پژوهش‌گرانی که تعداد ارجاع بالایی داشته‌اند،
- **PUB**: مقالاتی که در SCI¹ قرار گرفته‌اند،
- **TOP**: مقالاتی که در مجلات معتبر منتشر شده‌اند.

شاید جالب باشد بدانید که وضعیت دانشکده‌ی ما در هر کدام از معیارهای ذکر شده در مقایسه با دانشگاه‌های برتر دنیا و دانشگاه‌های برتر کشور که در این رتبه‌بندی جای دارند چگونه است.

	Amirkabir (101-150)	Sharif (76-100)	Harvard (5)	Carnegie Mellon (6)	Cornell (7)
Alumni	0	0	75.6	37.8	37.8
Award	0	0	61	58.8	47.5
HiCi	0	24.7	42.9	55.3	55.3
PUB	47.2	45.5	51.9	76.3	49.3
TOP	76.7	67.2	94.8	71.6	93.4

امتیازهای به‌دست آمده در بخش‌های PUB و TOP که نسبت به دانشگاه‌های مطرح جهان وضعیت نسبتاً مناسبی دارد، شایان تقدیر است و جای امیدواری دارد که در سال‌های آتی شاهد بهبود و پیشرفت وضعیت دانشکده باشیم.

۱ یک شاخص برای استنادات است که برای اولین بار توسط سازمان اطلاعات علمی (ISI) تولید شده است.

مهدی کاظمی، مهندسی کامپیوتر - سخت‌افزار، ورودی ۷۴

می‌شه پیش‌بینی کرد علاوه بر افزایش تعداد دروس افتاده مشروط هم شدم. به همین ترتیب از سال ۷۸ شروع به کار هم کردم و در ترم ۹ با مصیبت واحدها رو تموم کردم و به خاطر اینکه بیش‌تر کار کنم پایان‌نامه تا آخر ۸۰ طول کشید. اما چشم‌تون روز بد نبینه که بعد از سال ۸۰ قانون فروش سربازی رو برداشتن و منم این یک قلم رو به جز خریدش به هیچ حالت دیگه‌ای فکر نکرده بودم. بله اشکم در اومد ۸۱ تا ۸۳ رفتم سربازی نبود شدم و با تمام فراز و نشیب‌هایی که داشتم، پیش اومدم تا الان که یه گل پسر نزدیک ۵ سال دارم. دانشجوی ترم آخر IT گرایش تجارت الکترونیک، دانشگاه مجازی شیراز هستم. در شرکت موج نیرو مدیر امور دیسپاچینگ و اتوماسیون و در شرکت آب‌سکون مدیر دپارتمان فروش هستم. وقت کنم ورزش می‌کنم وقت هم نکنم کار ضد ورزشی می‌کنم. حالم هم زیاد خوب نیست کلا.

یاد بگیریم که چگونه یاد بگیریم
امیرحسین حداد، مهندسی کامپیوتر - نرم‌افزار، ورودی ۷۷

روز اول دانشگاه، خاطرم هست، تنها به سمت آدرسی نامعلوم در حرکت بودم. این حس ندانستن و هیچ کسی را نشناختن، این حس غریبی کردن به قدری قوی بود که هنوز در ذهنم هست. همان جا بود که با ورودی M شکل دانشکده‌ی قدیمی کامپیوتر آشنا شدم. در آن روز اول نمی‌دانستم که ۷ سال، امیر کبیر و دانشکده‌ی کامپیوتر آن، دانشگاه و دانشکده‌ی من خواهند بود. ترم اول دانشگاه: قوی‌ترین خاطره‌ی من از فردی است که به نظر من تغییرات بنیادی در نحوه‌ی فکر کردن و برنامه‌نویسی بسیاری از ما داشت، مهندس دست‌پاک. نحوه‌ی اداره‌ی کلاس، احترامی که برای دانشجویان سر کلاس قائل بود، نحوه‌ی ارائه‌ی درسش و... همه و همه برای ما که تازه از محیط دیکتاتورگونه‌ی دبیرستان بیرون آمده بودیم بسیار جذاب بود. این در کلاس برنامه‌نویسی مقدماتی برای ما روشن بود که درس می‌خوانیم چون خود چنین می‌خواهیم. مهندس از ما می‌خواست یاد بگیریم که چگونه یاد بگیریم و او این را به ما یاد داد.

با بابام زیر پل حافظ از اتوبوس پیاده شدیم و به نگاهی دانشگاه گفتیم اومدیم واسه ثبت نام، رفتیم جلو آموزش تو صف ثبت نام وایسادییم تا نوبتمون شد. مدارک رو دادیم ثبت نام کردم و کارت دانشجویی به شماره ۷۴۳۱۰۵۱ رو گرفتم و قند تو دلم آب شد. کارت رو گذاشتم تو جیب چپ پیراهنم دکمه جیب رو بستم ولی تا خونه هزار باری با دست راستم جیب و کارت دانشجویی رو چک کردم که گم نشده باشه و قند بود که تو دلم آب می‌شد بالاخره اولین باری بود که با اون همه جوی که به کنکور و دانشگاه می‌دادن من پلی‌تکنیک قبول شده بودم. درس رو شروع کردم با این نیت که حداقل ارشد و دکترا هم از امیرکبیر بگیرم و برم. دو سه ترمی با نمرات خوب و معدل بالا فقط درس خوندم. بعدش رفتم تو گروه تئاتر دانشگاه با استاد اصغر فرهادی دو تا تئاتر کار کردم، «دیفینه» و «ته دنیا». «ته دنیا» رو داوهای محترم تو جشنواره رد کردن منم حساس، بعد رفتم کارهایی که رد نشده بودن رو دیدم سرخورده شدم و تئاتر رو ول کردم. هم‌زمان دو و میدانی هم کار می‌کردم یعنی تو تیم دو و میدانی دانشگاه بودم. یک دوره هم عضو شورای صنفی دانشگاه شدم مسئول امور فرهنگی، تفریحی و ورزشی با چند تا برنامه‌ی مسأله دار. یکیش با یک شوخی با خانم‌ها شروع شد و من و دبیر شورا رو به استیضاح کشوند. شوخی هم به این ترتیب بود که من گفتم روی آگهی اردو یه روز واسه خنده بنویسیم «مخصوص برادران» و بدین ترتیب به طرز فجیعی توسط خانم‌های دانشکده استیضاح شدیم و با مصیبت و بدبختی جمع و جورش کردیم. نمایش فیلم «شب‌های زاینده‌رود» که واسه دبیر شورا شر شد هم یه حرکت دیگه بود. در ادامه همین طور که تعداد هندوانه‌هایی که با یک دست بر می‌داشتم بیشتر می‌شد به نسبت عکس نمره‌ها و معدل کم‌تر و تعداد درس‌هایی که می‌افتادم به نسبت مستقیم افزایش می‌یافت. تا اینکه خفن‌ترین هندوانه‌ی دنیا رو با همون یک دست تو همون شرایط برداشتم البته اون منو برداشت! یعنی چی؟ یعنی عاشق شدم و ازدواج کردم. بله همون طور که

روزبه ذبیح‌اللهی، مهندسی کامپیوتر - نرم افزار، ورودی ۷۷

برای من پلی‌تکنیک، دوره‌ای از زندگی نبود، شاید وسیله‌ای بود که مسیر زندگی‌م رو عوض کرد. دوستانم، خاطره‌ها، کارم و حتی ازدوایم همه و همه به پلی‌تکنیک مربوط هستند. از روز اول که با استرس برخورد با دنیای ناشناخته وارد دانشگاه شدم که برای اردوی پیش‌دانشگاهی ثبت نام کنم، تا اون روزهایی که برای پیگیری وضعیت فارغ‌التحصیلیم به دانشگاه می‌رفتم، همه‌ش برام خاطره است. نمی‌دونم کدوم قسمتش مهم‌تره، چیزهایی که از اساتید مهندس دست‌پاک و دکتر صادقان، دکتر راعی، آقای نخعی و دیگران یاد گرفتم، یا دوستانی که شخصیت‌م رو شکل دادن، یا فضای سیاسی که مجبورم می‌کرد فکر کنم، یا در و دیوار و درخت‌هایی که هر روز می‌دیدمشون و دوستشون داشتم، اون مجسمه‌ی مرحوم امیرکبیر که باعث می‌شد خجالت بکشم، یا اون خیابون باریک رشت که با اینکه پیاده‌رو نداشت همیشه پر آدم بود و آخرها که ماشین‌دار شده بودم همیشه باید روی پیاده‌روهای نداشته‌ش پارک می‌کردم، همه‌ش روشن روشن هر روز جلوی چشمم هست. یادمه با صمیمیتی که فقط تو پلی‌تکنیک تجربه‌ش کردیم به زحمت یه ژتون می‌خریدیم، و یه نهار رو چند نفری می‌خوردیم. من بعد از دانشکده کامپیوتر دانشگاه صنعتی امیرکبیر هم درس خوندم، هم علم و صنعت و هم این طرف، ولی خوب پلی‌تکنیک چیز دیگری بود.

سال اول دانشگاه: قوی‌ترین خاطره‌ی سال اول دانشگاه من در ارتباط با ساختمان نساجی است. ساختمانی با نمایی از تم‌هایی سبز رنگ که زمانی بلندترین ساختمان دانشگاه بود. کلاس زبان تخصصی گروهی از ما در این ساختمان بود. صرف نظر از نمای متفاوت و ابعاد آن یک ویژگی ساختمان نساجی برای ما سال‌اولی‌ها نسبت بالای دانشجویان دختر در این ساختمان بود. در آن زمان با خودمان فکر می‌کردیم که تنها در ایران و یا تنها در دانشگاه دولتی ایران در رشته‌های مهندسی کامپیوتر و برق نسبت میان دختران و پسران ناعادلانه است. بعدها دیدم که این مساله در کشورهای آزاد غربی محسوس‌تر است و اینکه تمایل دختران در کشورهای غربی برای ورود به رشته‌های این چنینی به مراتب کمتر از ایران است.

دوران لیسانس: خاطره‌های دوره‌ی لیسانس را مجموعه‌ای از آدم‌ها و اتفاقات تشکیل می‌دهند. دکتر کاردان یکی از آن موارد است. فردی آرام و موقر که یاد گرفتن از او کاری دشوار بود. خاطرم هست بهرنگ که جزو درس‌خوان‌ترین‌ها بود و نیز بسیاری از ما تنبل‌ترها، بعد از اعلام نتایج بسیار با نمره‌هایمان غافلگیر شدیم. دکتر شیرازی، که در دانشکده‌ی کامپیوتر به بت بچه‌ها تبدیل شده بود. شیوه‌ی تدریس درس مهندسی نرم‌افزار او بی‌بدیل بود. ساعت‌ها وقت صرف پاسخ‌گویی به دانشجویان می‌نمود. دکتر پدرام، همیشه لبخند بر لب، مهربان و با کاراکتری حمایت‌گر که ناخودآگاه بسیاری از او حساب می‌بردند. استاد بلانازع درس سیستم عامل بود و هست. دکتر اکبری که در آن زمان رئیس دانشکده و از خوش‌صحبت‌ترین‌ها بود. دکتری از دانشکده‌ی برق را هم خاطرم هست که روز اول کلاس وقتی از در وارد شدم متوجه شدم که دو سه ردیف اول صندلی‌های کلاس خالی است. من هم با سادگی و کمی محتاطانه ردیف دوم یا سوم نشستم. آنجا بود که با قدرت حنجره‌ی انسان در بلند کردن صدا آشنا شدم. تا به امروز روز صدای این استاد در گوش من هست!

امنتشر شده در نشریه دانشجویان دانشکده کامپیوتر دانشگاه صنعتی امیرکبیر، شماره صفر، آبان ۱۷۵

برای تهیه‌ی گزارش به طرف دانشگاه صنعتی امیرکبیر روانه شده و از آن جایی که رشته‌ی خودم کامپیوتر است ترجیح دادم تا اول سراغ دانشکده‌ی مهندسی کامپیوتر این دانشگاه بروم و اولین گزارش خود را از این مکان تهیه نمایم. آنچه در زیر می‌خوانید قسمتی از گزارش بنده است از دانشکده مهندسی کامپیوتر.

از درب اصلی دانشگاه وارد شده و پس از رد شدن از جلوی ساختمان کتابخانه‌ی مرکزی و دانشکده‌ی عظیم‌الجثه‌ی معدن به ساختمان نسبتاً کوچک دانشکده‌ی کامپیوتر رسیدم در اولین برخورد حرف M واقع در سردر دانشکده و پله‌هایی که آدم را می‌اندازد، نظرم را به خود جلب کرد. بیش‌تر علاقمند شده و داخل رفتم. با اینکه وسط روز بود و طبیعتاً می‌بایستی همچون دانشکده‌ای در این ساعت مملو از دانشجو باشد ولی با وجود این، تعداد کل افراد حاضر در دانشکده حداکثر به ۳۰ نفر می‌رسید با خود گفتم نکند اینجا دانشکده‌ی متروکه‌ی کامپیوتر است و اصل دانشکده در جای دیگری است. و یا این که بالاخره دانشکده‌ای پیدا شده که خواسته به جای کمیت به کیفیت پردازد و واقعا تعداد دانشجویان این قدر کم است و هزاران افکار جور یا ناجور دیگر... بالاخره یکی را پیدا کرده و سوالاتم را ازش پرسیدم:

س- ببخشید تعداد دانشجویان این دانشکده چند نفر است؟
ج- تعداد دقیق را نمی‌دانم ولی با پذیرش سالی حداقل ۶۰ دانشجوی کارشناسی و ۲۰ نفر دانشجوی کارشناسی ارشد فکر نمی‌کنم تعداد دانشجویان رقم پایینی باشد.

س- پس چرا تعداد دانشجویان حاضر در دانشکده‌تان این قدر کم است؟
ج- خوب برای این که این جا کاری ندارند. آزمایشگاه و مرکز کامپیوترشان در طبقه‌ی ۹ دانشکده‌ی نساجی، کتابخانه‌شان در دانشکده‌ی برق و کلاس‌هایشان نیز در کل دانشگاه پراکنده است.

س- منظورتان از قرار داشتن کلاس‌ها در کل دانشگاه چیست؟
ج- ببخشید من دیگر وقت ندارم الان در کلاس ۲۷ ریاضی درس دارم بعد باید بروم ۳۰۵ نساجی و بعد از آن هم ۲۱۴ برق و بعد هم در طبقه‌ی ۹ نساجی آزمایشگاه و...

لابد همه این داستان را شنیده‌اید که روزی رودی به سنگی می‌رسد و از سنگ می‌خواهد که گرم کرده و راه عبوری به او بدهد ولی با سخت‌سری گران‌سنگ تیره‌دل مواجه می‌شود... داستان ما و برقی‌ها هم چیزی شبیه به رود و سنگ بوده‌است...

شاید در تصوراتان ننگ‌جد ولی دانشکده‌ی مهندسی کامپیوتر از یک اتاق در طبقه‌ی سه‌ی دانشکده برق سابق که همین ساختمانی است که ما در آن هستیم شروع شد، کم‌کم با تلاش‌های مداوم اساتید چند اتاق برای کلاس‌ها و آزمایشگاه‌ها هم گرفته شد، اما تصور بفرمایید که فضای آن زمان ما احتمالاً از فضای گروه معارف فعلی دانشگاه هم کم‌تر بوده!

در همین حین بود که دانشکده معدن به یک ساختمان جدید منتقل شد و ما ماندیم و بقایای ویران‌شده‌ی معدن و دری که رویش یک M بزرگ دیده می‌شد و در اکثر خاطرات قدیمی‌ترها نشانی از آن هست، البته در حال حاضر نه اثری از M معروف و نه از معدن سابق باقی مانده و بعد از نقل مکان مجدد ما به مام وطن (همین دانشکده‌ای که در آن هستیم) ساختمان معدن به پارک عمران تبدیل شد.

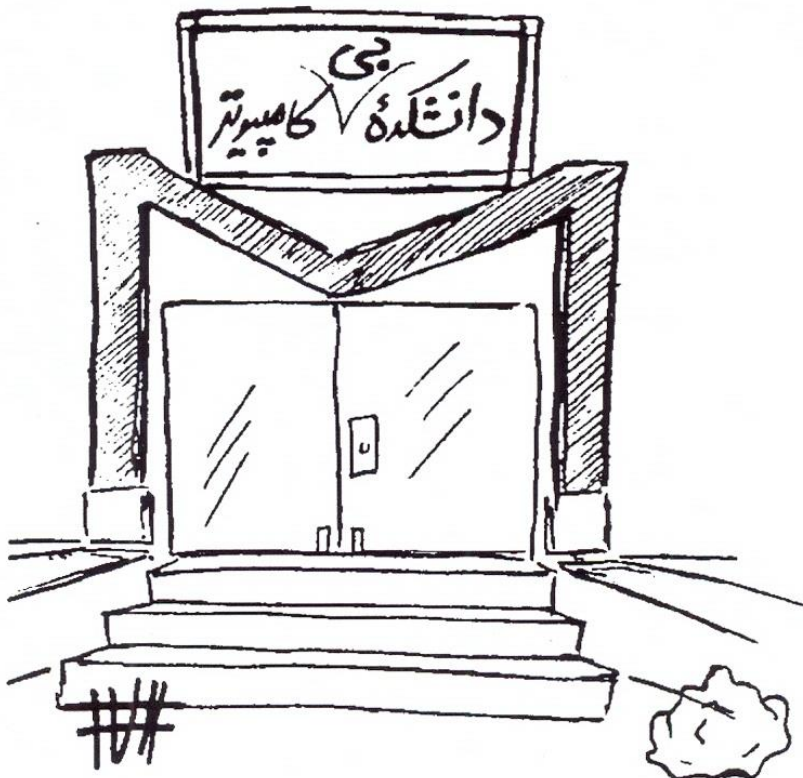
خلاصه که آن طور که در اسناد قدیم دیده می‌شود دانشکده همیشه در حال نقل مکان بوده و با مشکل کمبود جا مواجه بوده و هست و حتی همین ساختمان فعلی کامپیوتر هم با تلاش و بازسازی‌های فراوان به مکانی برای تحصیل تبدیل شده....

خلاصه آن که درست است که گویند سنگ لعل شود در مقام صبر ولی باور نکنید، که به خون جگر شود!

از هیچ کجا به ناکجا

در سنگ‌نبشته‌های قدیمی آمده که مقر شورا در گوشه‌ی سالن مطالعه بوده، این موضوع تفاسیری را در پی دارد. مثلاً این‌که آیا در آن زمان دو شورا داشتیم؟ شعبه‌ی خواهران و برادران که هرکدام در سالن مطالعه‌ی مخصوص به خود استقرار داشتند؟ یا مثلاً شورا هم مثل زمین فوتبال بوده و قسمت خانم‌ها نداشته و فقط یکی و آن هم در سالن مطالعه‌ی برادران بوده؟ یا از آن عجیب‌تر، این که سالن مطالعه‌ی برادران و خواهران یک جا بوده و زبانم لال این دو جنس در کنار هم درس می‌خواندند؟ در اسنادی که بعدها پیدا شد و سخنانی که سینه‌به‌سینه توسط شورایی‌ها نقل شد به این نکته رسیدیم که بعد از دوران اوج شورا در سالن مطالعه، در زمان‌هایی شوراییون در کنار کمده‌ی به نام کمده شورا می‌زیستند و به امور صنفی می‌پرداختند، که بعدها با سر و صدا و اعتراض‌های زیاد اعضا به سرکردگی دبیر شورا، اتاقی در زیرزمین دانشکده و سپس در محل فعلی آن در طبقه‌ی همکف به شورا تعلق گرفت.

امید است که در قرارداد "کافه و چای" این مکان ارزش‌مند را از دست ندهیم.



دانستنی‌های به‌درنخور

- در حدود سال ۷۳ قسمتی از امکانات دانشکده شامل چند کامپیوتر پنتیوم ۲۸۶ و یک پنتیوم ۳۸۶ بوده‌است.
- در سال ۷۷ CD کده‌ی دانشکده راه‌اندازی شد.
- در سال ۷۷ هرگونه استفاده از سرویس‌های اینترنت از قبیل Web، FTP، Mail، Telnet، IRC و... ممنوع بوده و با متخلفین به شدت برخورد می‌شده‌است!
- در سال ۷۷ تیم فوتبال دانشکده اولین برد خود را داشت.
- در سال ۷۹ دانشجویان خواهان ریاست دکتر صاحب‌الزمانی بودند، چون در آن زمان سن ایشان به دانشجویها نزدیک‌تر بود! (آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟)
- در سال ۷۹ معدل دانشکده مشروط بود.
- تا حدود سال ۸۰ انتخاب گرایش بعد از گذراندن ۶۵ واحد عمومی انجام می‌شد.
- در سال ۸۰ کامپیوترهای مربوط به اینترنت جدا بودند.
- در سال ۸۰ در طبقه‌ی همکف دستشویی جدیدی تاسیس شد!
- تا حدود سال ۸۲ گرایشی به نام فناوری اطلاعات در دانشکده موجود نبود.

سبیلا نادعلیان، مهندسی کامپیوتر
سخت‌افزار، ورودی ۹۰

یه آشنایی ساده یه عمر گیرتون می‌اندازه!



مصاحبه با دکتر صباپی و دکتر دهقان

• برای شروع مصاحبه سوالی که از همی اساتید پرسیدیم این بود که ورودتون به این دانشکده چه جوری بود و اصلا چی شد که به این دانشکده اومدید؟ مثلا دکتر پدرام گفتن ورود من خیلی اتفاقی بود. برای شما چه طور بود؟

دکتر دهقان: چه جوری وارد شدیم که والا از در اومدیم تو دیگه! بقیه جور خاص دیگه‌ای گفتن مگه؟

• استاد توی این قسمت از در وارد شدنش همه متفق‌القول هستن کسی از پنجره نیومده. [می‌خندیم]

دکتر صباپی: خب ما لیسانس این جا نبودیم. من دانشگاه صنعتی اصفهان بودم و دکتر دهقان هم دانشگاه علم و صنعت بودند. کنکور ارشد رو دادیم، اواخر شهریور بود که توی روزنامه دیدیم رشته‌ی معماری کامپیوتر دانشگاه امیرکبیر قبول شدیم. فکر کنم نوزدهم یا بیستم شهریور سال ۷۱ بود.

دکتر دهقان: به دنیا اومده بودی شما اون موقع؟ [می‌خندیم]

• استاد دو سالمون بود تازه زبون باز کرده بودم.

دکتر صباپی: دیگه اومدیم پلی‌تکنیک. البته دکتر دهقان خاطره اومدنش رو تعریف می‌کنه. سال ۷۱ بود. حالا دکتر دهقان خاطره‌ی پیدا کردن آدرس امیرکبیر رو تعریف کرده برای من اگه خواست براتون تعریف می‌کنه. ولی من قبلا اومده بودم پلی‌تکنیک. این ساختمونی که الان توش هستیم برای دانشکده برق بود. روز اول که اومدیم دانشکده کامپیوتر یه اتاق بود توی این دانشکده طبقه‌ی سوم. در واقع بالای دفتر فعلی آقای عبدی، دفتر دانشکده کامپیوتر بود. یعنی کل دانشکده همون یه اتاق بود. تعدادی از اساتید هم بودن. دکتر صفاپخش و دکتر پدرام و دکتر میبدی و دکتر خان‌مرادی و این‌ها بودن. این طبقه هم این شکلی نبود. شاید عکسای قدیمی باشه. یه راهروی باریکی بود. اتاق‌های کوچیکی داشت. مثلا اتاق دکتر پدرام و دکتر خان‌مرادی مشترک بود. یعنی یه اتاق هفت یا هشت متری دو تا استاد با هم مشترک بودن. دکتر فائز اون موقع رئیس دانشکده بود.

دکتر دهقان: اتاق تکی داشتن [می‌خندیم]

دکتر صباپی: نه دکتر عبداله‌زاده بودن پیششون فکر کنم. خلاصه پشت در منتظر بودیم که بریم توی دفتر و دکتر فائز یه حالت مصاحبه‌طور باهامون انجام بده که کجا بودین نمره‌هاتون چه طور بوده و چه درسی گذروندی، کارنامه رو ببینه، درس پیش‌نیاز بهمون بده. دیگه همون جا پشت در بود که چشممون افتاد به دکتر دهقان. از همون موقع با دکتر دهقان آشنا شدیم. شروع کردیم به صحبت‌های اولیه که شما از کجا اومدی چی قبول شدی...

• جزوه داری [می‌خندیم]

دکتر صباپی: نه هنوز شروع نشده بود که! روز اول ثبت نام بود. دیگه دکتر فائز ما رو ثبت نام کرد. من یادمه توی دوره‌ی کارشناسی درس شیوه‌ی ارائه نگذرونده بودم بهم پیش نیاز دادن. اون موقع هم دکتر عبداله‌زاده می‌گفتن درس شیوه‌ی ارائه رو.

• کار سختی داشتید پس برای شیوه ارائه!

دکتر صباپی: دکتر دهقان هم درس سیگنال و سیستم پیش‌نیاز خورد که آخر هم فکر کنم نگذرونند [می‌خندیم]

• یادتونه شیوه‌ی ارائه رو چند شدید؟

دکتر صباپی: جبرانی بود دیگه چون برامون نمره دوازده یا سیزده کافی بود. من فکر کنم چهارده شدم. کلاس‌ها جاهای پراکنده برگزار می‌شد. اون ساختمونی که دانشکده هوافضا الان هست کلاس شیوه‌ی ارائه اون جا بود. مثلا کلاس دکتر پدرام یادته کجا بود؟

دکتر دهقان: فکر کنم تو همون معدن قدیم برگزار می‌شد.

دکتر صباپی: آره فکر کنم همون جا بود. درس ریزبرنامه‌سازی با دکتر پدرام داشتیم (Microprogramming)

• **درسش الان هست هنوز؟**

دکتر دهقان: نه منسوخ شده الان اون روش.

دکتر صبایی: الان دیگه فکر کنم با اون شیوهی کنترلر، پردازنده‌ها رو طراحی نمی‌کنن. بیش‌تر طراحی هارد وایرد شده الان.

• **روند استاد شدنتون رو هم اگه می‌شه بگید. ما باید همین سوالا رو هم از دکتر دهقان بپرسیم.**

دکتر صبایی: نوبت انتخاب استاد راهنما شد. برای معماری کامپیوتر اون زمان این جا دکتر پدرام بود، دکتر راعی بود، اون زمان و خود دکتر فائز که از فرصت مطالعاتی برگشته بودن. چون ما رو که دکتر فائز ثبت نام کردن رفتن فرصت مطالعاتی و دکتر صفا بخش رئیس دانشکده شدن. دیگه انتخاب‌های زیادی نداشتیم. خلاصه به این نتیجه رسیدیم دکتر پدرام رو انتخاب کنیم. دو تا دلیل هم داشتیم که اولی این که خوش‌اخلاق بودن دوم این که دکتر پدرام اون موقع توی مرکز تحقیقات مخابرات مشغول بودن؛ یه صحبت اولیه که کرده بودیم گفتن که اگه با من پروژه بگیرید من اون جا توی مرکز می‌برمتون روی یه پروژه‌ی واقعی کار کنید. اون موقع مرکز تحقیقات مخابرات هم یک ابهت خاصی داشت که کسی بتونه وارد مرکز بشه و کار کنه. اون موقع دوره‌ی ارشد توی این دانشکده به طور مرسوم سه سال و نیم طول می‌کشید.

• **به قصد کشت ازتون کار می‌کشیدن [می‌خندیم]**

دکتر صبایی: تابستون سال ۷۳، یعنی ترم چهارم بودیم که دانشکده برق آزمون ورودی دکترا کامپیوتر رو رو برگزار کرد. ما هم همین جوری الکی [می‌خندیم] گفتیم بریم ثبت نام کنیم آزمون دکترای کامپیوتر رو. رفتیم امتحان دادیم و قبول شدیم. سه یا چهار نفر رو برای مصاحبه دعوت کردند. یکیشون من بودم، دکتر دهقان بود، دکتر یغمایی بود که الان استاد دانشگاه فردوسی مشهد هستند. اون موقع دانشکده برق همین جا بود. دانشکده کامپیوتر رفته بود جای دانشکده معدن سابق که ساختمونش هم شبیه معدن بود [می‌خندیم] یعنی از پله‌ها که بالا می‌رفتی سرت می‌خورد به سقف اگه خم نمی‌شدی. دکتر فائز ما رو برای دکترا قبول کرد و دکتر پدرام هم بودن. بیش‌تر درس‌هامون رو با هم بودیم توی دکترا. فرصت مطالعاتی هم با هم رفتیم سال هفتاد و هشت. توی یک دانشگاه بودیم توی وینزور کانادا. هشت

ماه یه آپارتمان هم اجاره کردیم با هم بودیم. بعد هم که برگشتیم این جا دفاع کردیم.

• **چی شد که استاد شدید؟ باز همین جور اتفاقی بود؟**

دکتر صبایی: باور کن خیلی برنامه‌ریزی خاصی نداشتیم.

دکتر دهقان: مجبور بودیم چون اون موقع تمام دانشجویهای دکترا، بورسیه‌ی وزارت علوم حساب می‌شدند. محل خدمتشون هم باید تعیین می‌کردن.

دکتر صبایی: این انتخاب محل خدمت هم خودش یه داستانی داره که چی کار کردیم. [می‌خندند] بعد ما توی مرکز تحقیقات کارمون رو با دکتر پدرام ادامه دادیم. دکتر پدرام یه مدتی از مرکز رفتن، زمانی که برگشتن مدیر گروه مدیریت شبکه شدن. ما از فرصت مطالعاتی که برگشتیم دکتر پدرام گفتن شما بیاید توی همین گروه مدیریت شبکه با هم کار کنیم. دو سه سالی با دکتر پدرام بودیم. بعد از این که دکترا مون رو گرفتیم هم کارمون رو ادامه دادیم با دکتر پدرام. سال ۸۱ بود که به توصیه‌ی دکتر پدرام درخواست دادیم برای پلی‌تکنیک و وارد شدیم. سال ۸۱ هم این جا دکتر اکبری رئیس دانشکده بودن. دکتر اکبری هم خیلی مُصر بود که هیئت علمی رو افزایش بده. رشته‌ی IT رو داشت اضافه می‌کرد. یعنی توی مدت دو سه سال دانشکده‌ای که پونزده‌تا هیئت علمی داشت یهو تعداد هیئت علمی شد بیست و پنج نفر. مثلاً من، دکتر دهقان، دکتر عبادزاده، دکتر فلاح، دکتر شیرینی، دکتر صدیقی، دکتر پورمظفری، دکتر کاردان هم به اینجا منتقل شدن. همه زمان دکتر اکبری اضافه شدند. من هم توی گروه معماری کامپیوتر رفتم. بعد هم که IT اضافه شد، چون من زمینه کاریم شبکه بود رفتم گروه شبکه.

• **ما بریم از پیدا کردن اون آدرسه از دکتر دهقان شروع کنیم.**

دکتر دهقان: من هم دانشگاه علم و صنعت لیسانس گرفتم دکتر صبایی هم که صنعتی اصفهان بودن. هر دوی این جاها از لحاظ فیزیکی بزرگ بود و فضای دانشگاهی داشت. قبل از اینکه من اون قضیه‌ی آدرس رو تعریف کنم این رو بگم که حالا ما به هر طریقی تونستیم دانشگاه رو پیدا کنیم، روز ثبت نام اومدیم حاج و واج که این دانشکده کامپیوتر کجا هست. آدرس دادن رسیدیم به همین ساختمون. گفتن طبقه سوم توی همچین اتاقی، اینجا دانشکده کامپیوتره. حالا ما هم از اون فضای وسیع یهو یه اتاق دیدیم که اینجا دانشکده است (!) خلاصه یه ذره

دکتر صبایی: آخه ما دانشجوهای قدیم مثل دانشجویهای حالا نبودیم. من مثلا صنعتی اصفهان بودم، اصفهان رو اصلا نگشتم. دانشگاه صنعتی ۱۸ کیلومتر با شهر فاصله داره حالا یه مقداری خونه‌ها ساخته شده رسیده به شهر ولی اون موقع فاصله‌ی زیادی تا شهر داشت. همون پلیس راه پیاده می شدیم، دروازه تهران...
دکتر دهقان: الان این‌ها رو تعریف می‌کنی می‌گن اینا چه قدر امل بودن.

دکتر صبایی: نه اون موقع آخه این طور نبود. بعد می‌رفتیم دانشگاه. آخر ترم هم که می‌خواستیم برگردیم به یکی از بچه‌ها می‌گفتیم تو می‌ری شهر، برای ما هم بلیت بگیر، بگو میاد پلیس راه سوار می‌شه. یعنی چهار ماه فقط توی دانشگاه بودیم [می‌خندیم]

دکتر دهقان: این‌هایی هستن که یک جا رو بلدن تا آدرس می‌پرسن می‌گن نه، از توپ‌خونه آدرس بده یا از ونک آدرس بده، که اول بره ونک بعد از اون ور بره! ما هم این جوری بودیم! خلاصه امتحان فوق لیسانس رو که دادیم، گفتیم انتخاب رشته کنیم، رتبه‌ها هم خوب شده بود. اون موقع بچه‌های هم‌دوره می‌گفتن چندتا استاد خیلی خوب از آمریکا اومدن امیرکبیر، رشته‌ی کامپیوترش خیلی خوب شده. این هم درس اخلاقی! حرفای بچه‌ها رو همیشه جدی‌گیرین! خلاصه گفتن از شریف هم بهتره. ما هم که شهرستانی گفتیم خب می‌زنیم امیرکبیر. رتبه‌ها فکر کنم سه یا دو شده بود. جای دیگه هم قبول می‌شد. اما خیلی هم مهم نبود برام. تعصبی روی جایی نداشتم. گفتیم حالا کجا هست این امیرکبیر؟ گفتن چون شهرستانی هستی، برو میدون ولی عصر برو یه ذره پایین دانشگاه امیرکبیره. ما هم اومدیم سوار تاکسی شدیم، میدون ولی عصر پیاده شدیم، قدم زدیم به سمت پایین بریم دانشگاه. قدم زدیم، قدم زدیم، قدم زدیم... دیدیم یواش یواش رسیدیم به چارراه امیراکرم. دانشگاه نیست! چون انتظار داشتیم دانشگاه مثل علم و صنعت، مثل صنعتی اصفهان یه فضایی، سردری، مثلا یک کیلومتر نرده باشه! اون موقع ابوریحان هم نبود. رومون هم نمی‌شد که بپرسیم! خلاصه دیدیم اشتباه کردیم. ظاهرا خیلی رفتیم پایین. برگشتیم اومدیم. دیدیم یواش یواش دو مرتبه داریم می‌رسیم میدون ولی عصر! یه پرس‌وجو کردیم کجاس این امیرکبیر که می‌گن؟ گفتن از خیابون رشت باید بری از اون پشت بیای داخل. ما هم رفتیم و بالاخره پیدا کردیم و اومدیم

نشستیم توی راهرو ببینیم چه خبره اینجا. دکتر صبایی هم همون جا وایساده بودن. خلاصه سلام علیک کردیم و آشنا شدیم و صحبت کردیم که رشته‌ت چیه و از کجا اومدی و... درس اخلاقیش هم اینه که حواستون جمع باشه! خیلی جاها یه آشنایی ساده یه عمر گیرتون می‌اندازه. مخصوصا شما که ازدواج نکردین حواستون جمع باشه. ما یه سلام علیک کردیم و ...

دکتر صبایی: الان بیست ساله گیرشیم [می‌خندیم]

دکتر دهقان: آره خلاصه الان بیست و چند ساله با هم هستیم. باعث افتخار منه که یکی از بهترین دوستایی که پیدا کردم ایشون هستن. خلاصه این دوستی از اون مدت شکل گرفت دیگه. فاصله‌ی فیزیکی‌مون کمه امیدوارم فاصله‌ی معنوی‌مون هم کم باشه.

• پس این دیواربه‌دیوار بودن اتاقتون هم یه حکمتی داشته. من همیشه می‌گفتم چه دلیلی داره که یه سری از استادها کنار هم می‌شه اتاقتون.

دکتر دهقان: به اون دلیل نیست که می‌گن ما از پونه بدش میاد [می‌خندیم] دکتر صبایی هر جا می‌رن ما می‌ریم کنار دستش. گه‌گاه این رو می‌گه اما خب توی دلش [می‌خندیم]
دکتر صبایی: نه خواهش می‌کنم.

دکتر دهقان: در واقع Pair Programming رو اول ما انجام دادیم سال ۷۲. قبل از اینکه Agile بیاد من و دکتر صبایی می‌نشستیم با هم پای یک سیستم کد می‌زدیم. و خب کارای خوبی هم انجام دادیم. برای پروژه‌ی فوق لیسانس ما هم یک کار تحقیقاتی کردیم که توی دانشگاه قابل ارائه باشه، هم یه Hardware ساختیم، هم اصلا اون زمان یه نرم‌افزارهایی نوشتیم. اون زمان ما یادمه یه سیستم عامل کوچیک نوشتیم. کارای خیلی خوبی بود اون زمان.

• دلار چه قدر بود اون زمان؟

دکتر دهقان: دلار رو والا خیلی یادم نیست. اینا رو دکتر صبایی واردن.

دکتر صبایی: ۷۰ ۸۰ تومن بود فکر کنم.

دکتر دهقان: خلاصه دکتر پدram ما رو پیدا کردن که چه کارمندهای خوبی هستن و اینا دیگه. ببینید یه سلام ساده چه عواقبی براتون می‌تونه داشته باشه! بریم سراغ آدرس. من اصفهانی هستم اما تهران زندگی می‌کردم ولی خیلی کم تهران رو گشته بودم.

• ما که درس نمی‌خوندیم، سوال‌های دوره‌ی قبل رو همه رو نیم ساعت قبل از امتحان یه بار حل می‌کردیم و سر امتحان می‌نوشتیم.

دکتر دهقان: همین حرفا رو زمین بچه‌های ساختمان داده ترم قبل اشکشون دراومد!

• شما معمولا یه سوژه‌هایی سر کلاس پیدا می‌کنید و دوتا آرپی‌جی بهشون می‌زنید و بیچاره می‌شن! تا حالا شده که برعکسش اتفاق بیفته؟ مثلا یه دانشجو یه چیزی بگه، بعد شما بگید جواب اینو من چی بدم؟!

دکتر دهقان: والا تو ذهنم نیست. هیچ کدوم از دوتا مورد. نه این که من به کسی چیزی گفته باشم که حاضر جوابی کرده باشه، یا برعکس. خیلی خاطر م نیست.

• مثلا شوخی که می‌کنید اگه یه دانشجو پشت سرش یه شوخی دیگه بکنه ناراحت می‌شین یا می‌خندین شما هم؟ ما که شوخی می‌کردیم بعدا عذاب وجدان می‌گرفتیم نکنه استاد ناراحت شده باشن!

دکتر دهقان: از نمره‌هاتون معلوم می‌شد دیگه! نه خیلی ناراحت نمی‌شم.

• خودتون دانشجو بودین اون موقع، تو این روند چند سال دانشجویها چه طور عوض شدن به نظر شما؟

دکتر دهقان: اون موقع که ما دانشجو بودیم، دوره‌ی لیسانس که بیش‌تر دانشجویها حال و هوای جوانی دارن، همه‌ش تو جنگ بود.

دکتر صباپی: ما سال ۶۶ که لیسانس رو شروع کردیم، سال ۶۷ جنگ تموم شد. یه ترم یادمه که تهران رو موشک‌بارون می‌کردن، دانشگاه‌های تهران رو تعطیل کردن. صنعتی اصفهان تعطیل نکرد. پشت دانشگاه صنعتی اصفهان یه کوه هست بهش می‌گن کوه سید محمد. پشتش پالایشگاه اصفهان که هواپیماهای عراقی مرتب می‌اومدن پالایشگاه اصفهان رو می‌زدن. چند بار هم ما هواپیماها رو تو هوا دیدیم. یکی دو سالی تو حال و هوای جنگ و این جور چیزا بود. ولی در مجموع به نظر من دانشجویها تغییر خاصی نکردن.

دکتر دهقان: شرایط یه ذره عوض شده. بحث تکنولوژی و...

دکتر صباپی: آره شرایط عوض شده. این هم شاید تجربه‌ی شخمیه. مثلا من شما رو دیدم خوشحال بودی گفتم پس همه‌ی دانشجویهای ۹۰ها خوشحالن، بعد یه ۹۱ دیدم افسرده‌س، همه‌ی ۹۱ها افسرده‌ن. من عقیده ندارم قبلی‌ها خوب بودن... تغییر رفتار زندگیه.

توی دانشگاه امیرکبیر. خلاصه توی دانشگاه هم به زور این اتاق کامپیوتر رو پیدا کردیم و بقیه‌ی داستان.

• شما که این قدر با هم کار می‌کردین، تمرینای هم‌دیگه رو کی می‌کردین؟

دکتر صباپی: با هم انجام می‌دادیم دیگه!

• ما هم همیشه با هم انجام می‌دادیم، ولی یک کم با اختلاف زمانی!

دکتر دهقان: تمرینای ما خیلی اون موقع قابل حل نبود! بعضی از تمرین‌ها رو دکتر میبیدی می‌گفتن برید حل کنید، ما پنج شش نفره می‌نشستیم، نمی‌تونستیم حل کنیم!

دکتر صباپی: یادم نیامد کپی کرده باشیم، نه. با هم حل کردیم، ولی کپی نه.

دکتر دهقان: نه اصلا به صلاح نیست بگیم، نه! کپی نکردیم.

• مسیر استاد شدتتون رو هم نگفتین.

دکتر دهقان: ما بورسیه بودیم. باید می‌رفتیم دانشگاه و اون مدت رو می‌گذروندیم. من چون لیسانسم علم و صنعت بود و با چندتا از استاد‌های اون جا دوست بودیم، گفتن بیا همین جا. یک سال، یک سال و نیم اون جا بودم، یک کم کارهای استخدامی اون جا طول کشید. به خاطر مسائل سرسازی و معافیت. تا این که اینجا رشته‌ی IT رو تاسیس کردن و نیروی جدید می‌خواستن، این جا هم درخواست دادیم و شد. قسمت بود این جوری بشه.

• اون مدتی که کانادا بودید، حس نکردید بمونید بهتره؟ یا مثلا برگشتید کارتتون تموم شد یه جوری برگردید کانادا؟

دکتر صباپی: من که نه. حالا دکتر...

دکتر دهقان: دکتر که ازدواج کرده بود برمی‌گشت. اون موقع احساسمون این بود که هر وقت بخوایم می‌تونیم برگردیم. باید برمی‌گشتیم دفاع کنیم، گفتیم اگه خواستیم برمی‌گردیم، نخواستیم می‌مونیم. بعد هم شما که می‌افتی تو زندگی اون می‌چرخونه شما رو.

• راجع به روش تدریستون، دکتر دهقان شما تا حالا چند بار سوال جدید مطرح کردین؟ یعنی یک سوال رو شش بار پشت هم ندادین؟

دکتر دهقان: من که همه سوال‌هام جدیده که! شما ظاهر سوالا رو می‌دیدین.

دکتر دهقان: آره. تو لیسانس خیلی روابط اجتماعی تو دانشگاه زیاد نبود. بیش‌تر روابط درسی بود. محیطش یه ذره فرق می‌کرد. خیلی دوستات محدودتر بودن. الان خب خیلی فضا بازتر شده.

دکتر صبایی: استایل زندگی تو ایران تغییر کرده.

دکتر دهقان: اسم خیلی از هم‌کلاسی‌هامون رو موقع فارغ‌التحصیلی نمی‌دونستیم. الان شما همه ترکیبات مختلف دارین دیگه. حتی شنیدم مثلا پسرها هم با هم دیگه دوست می‌شن! [می‌خندیم]

• استاد اگه برگردید عقب همین رشته‌ی کامپیوتر رو میرید یا اصلا سال ۶۶ چی شد که اومدین سراغ کامپیوتر؟ اون موقع نهایتش ماشین حساب کاسیو بود!

دکتر دهقان: نه خب ما اون موقع به برق و کامپیوتر علاقه داشتیم.

دکتر صبایی: من سال ۶۴ مجبور بودم برم چشمم رو عمل کنم، ایران هم نمی‌شد رفتم لندن عمل کردم. اون موقع کامپیوترهای PC، نه خیلی هم پیشرفته، توی اون جاها بود، مثلا رفتم داروخانه پرینت می‌کرد، اسم ومشخصاتو می‌چسبوند روی دارو یا توی بیمارستان تو پذیرش ما نشستیم فرم رو پر کرد، یه مانیتور سبز داشت... بعد یه کلید زد از اون ور اتاق یه کاغذ پرینت شد اومد بیرون. خیلی برام جذاب بود. یه ذره تحقیق کردم گفتم می‌رم رشته‌ی کامپیوتر. اون موقع خیلی رشته‌ی الکترونیک رو بورس بود. ولی من اصلا الکترونیک هم ن‌زدم. اولین انتخاب‌هام همه کامپیوتر بود. فکر کنم اول شریف زدم، بعد پلی‌تکنیک زدم، سوم یا چهارم زدم دانشگاه صنعتی اصفهان که اون جا قبول شده. علم و صنعت ن‌زدم! گفتن علم و صنعت خوب نیست!

• شنیدیم شما خوابگاه هم با هم بودین.

دکتر صبایی: تهران که به ما خوابگاه نمی‌دادن، تهرانی بودیم. دکتر دهقان هم تهران خوابگاه نبود، خونه مادر بزرگش زندگی می‌کرد. خونه مادر بزرگش من رفتم البته. با هم درس می‌خوندیم.

• یه خورده از کانادا بگید. چه خبر بود کلا؟

دکتر صبایی: سرد بود! یه متر برف می‌اومد!! دیگه... اون جا هم همین جور. اون جا هم یه خونه گرفته بودیم نزدیک دانشگاه که هزینه‌ی رفت‌وآمد ندیم ارزون باشه...

• با خنده‌های دکتر دهقان و نگاه به افق پنجره...

دکتر دهقان: می‌گه این‌ها کی‌ان دیگه؟ این‌ها چه آدم‌هایی هستن؟

دکتر صبایی: البته فکر کنم همون نیاگارا رفتیم، تفریحی که رفتیم.

دکتر دهقان: همه‌ش صبح تا شب درس می‌خوندیم!

• دکتر دهقان شما با این که خیلی خوش‌اخلاقید اخراج از کلاس داشتید تا حالا؟ اصلا روی عصبانی داشتید که ما ندیدیم؟

دکتر دهقان: آره! من کم عصبانی می‌شم، اما خب یکی دو بار تو سال عصبانی می‌شم. تو کلاس نه، اما خب آره.

• دکتر صبایی شما چی؟

دکتر صبایی: نه من تا حالا کسی رو از کلاس بیرون نکردم. دکتر دهقان: کسی کلاس‌های ما نمیاد که ما بخوایم بیرونش کنیم!

• استاد اتفاقا کلاس‌های شما می‌اومدیم یه دلیل داشت...

دکتر دهقان: بخندین!

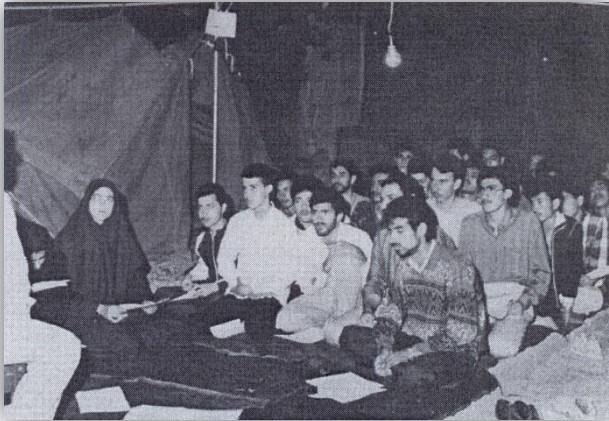
• تقریبا! خوش می‌گذشت!

از نظر جو هیئت علمی که این جا داره افق مثبتی برایش می‌بینید یا باید تغییراتی بکنه؟ تو بخش دانشجویا چی؟ افقی می‌بینید؟

دکتر دهقان: الان که من فکر می‌کنم مثلا اون موقع که ما اومدیم دانشکده یه اتاق بود دیگه. بعد مثلا دکتر صفابخش، دکتر پدرام، دکتر میبیدی... این‌ها استادهایی بودن که دکتراشون رو گرفته بودن، از دانشگاه‌های خوب هم گرفته بودن. اما اومدن و این جا رو شکل دادن. از یک اتاق شروع کردن، رسوندنش به این جا. خیلی زحمت کشیدن. بعید می‌دونم اگه خود من جای اون‌ها بودم یک همچین کاری می‌کردم. چون خیلی سخته، بدون این که یک اتاق درست حسابی داشته باشی، یک کلاس درست حسابی داشته باشی، بمونی بعد دانشجویا رو تربیت کنی برسونی تا این جا. از این جهت واقعا خیلی ایثار کردند. هیئت علمی‌ها هم عین همه جای جامعه است دیگه. درسته همه خوبن همه گلن! یکی از یکی گل‌تر! اما مثل جامعه است دیگه. مثلا یک رمان که می‌خونی شخصیت‌ها زیادن و این شخصیت‌ها هستن که رمان رو شکل می‌دن. وقتی شما بی‌نویان که می‌خونی باید یک کوزتی باشه، یک ژان وال ژانی باشه، یک ژاوری باشه، یک کنشیشی باشه...

محسنی، فرید محسنی‌فر، محمدجواد مصطفی، عبدالرضا ولی‌زاده اواتی، حامد هاشمی، فرزین یغمایی، مسعود بهرامی.

هم‌صحبتی با دوستان ورودی ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۹ فراموش‌ناشدنی هست، به قول حافظ:
ایام خوش آن بود که با دوست به سر شد
باقی همه بی‌حاصلی و بی‌خبری بود



قشنگیش به همینه دیگه، اخلاقیات مختلف باید باشه، اگه همه بخوان یه جور باشن که خوب نمی‌شه.

• این که یه تعداد از اساتید خودتون با شما هیئت علمی هستن هنوز اون حس رو دارین که دانشجویون هستین؟ یا الان هستون اینه که هم‌کارین؟

دکتر دهقان: نه هم‌کاریم. اما خب خیلی بهشون مدیونیم. دکتر پدرام مثلا حکم برادر بزرگتر دارن برای من. دکتر صبایی: مثلا ما با دکتر صفابخش درس نداشتیم. ولی به خاطر سن و سال و زحماتی که کشیدن براشون احترام قائلیم. به اون‌هایی که از ما کوچک‌تر هم هستن اما احترام می‌ذاریم، ولی اون‌ها یه ارزش دیگه‌ای دارن. دکتر میبیدی، دکتر عبداله‌زاده... هر کدوم گل‌های مختلفی‌ان دیگه...

دکتر دهقان: یکی از یکی بهتر...

دکتر صبایی: حالا هر گل یک شکلی داره.

ایام خوش...

آرش طیبی آذر، مهندسی کامپیوتر - سخت‌افزار، ورودی ۷۰

(متن زیر رو آقای طیبی آذر برای ویژه‌نامه‌ی گردهمایی دهه ۷۰‌ای‌ها نوشته بودند که اون موقع چاپ نشده بوده)

از آن جایی که این برنامه یادبود دهه ۷۰ است، دوست داشتم یادی کنم از همه ۲۵ دانشجوی هم‌ورودی سال ۱۳۷۰ که برای اولین بار در اردوگاه شهید باهنر نیاوران گرد هم آمدیم تا جناب آقای دکتر صفابخش برای ما صحبت از رشته و دنیای کامپیوتر کند. اسامی آن‌ها رو میارم که بدونن هنوز بعد از ۱۸ سال فراموششان نکردم. اسامی به ترتیب شماره‌ی دانشجویی ۷۰۳۱۰۴۷ تا ۷۰۳۱۰۷۱ عبارتند از:

مسعود احمدپور، مرتضی آزادکیان، ابراهیم اقبال اخلاقی، کتابیون بامسیان، کورش برارثانی، شهرام برون، امیراحمد تقی‌زاده، محمدرضا توکلی‌فر، رامین رفعتی، منصوره شهرکی مقدم، آرش طیبی آذر، حمیدرضا عسگر، محمود فاضل نجف‌آبادی، نصرت‌الله فیضی، محمد قاسم خروانق، پریسا قائمی، محمدعلی قدرت، محسن لاجوردی، امید

اون روز رو برای خیلی‌ها تعریف کردم! دانشگاه‌رفته‌ها پلی‌تکنیکی‌ها رو این‌کاره می‌دونستن و اونایی هم که عشق خیابون رشت و چهارراه کالج دارن، می‌گفتن این کارا فقط از بر و بچه‌های کامپیوتری برمیاد. بعدش هم شروع می‌کردن به مرور خاطراتشون و اون رو هم می‌گفتن: اون روزها عشق محیط خوب و صمیمی دانشکده کامپیوتر رو داشتیم و حسرت کامپیوتری‌ها رو می‌خوردیم.

آره.. یادش به‌خیر: پویش، شورا، پیش‌دانشگاهی ۷۷ی‌ها (با حضور همهی دانشکده و پویش ۵)، درکه رفتن‌ها و دشت هویج، اردوهای شیراز و شمال و اصفهان و تبریز و... شب شعرها، افطاری‌ها و بچه‌های بی‌سرپرست، همایش و حماسه‌ی ۲۳ اردیبهشت(!)، اردوی ۱۲۰ نفره‌ی شمال، روبوکاپ، ماجرا(!)ی کوی دانشگاه، انتخابات‌ها، کلاس تعطیل کردن‌ها، جشنواره‌ی نشریات دانشجویی، کانون‌های هنری دانشگاه و هنرمندای کامپیوتری و باز هم پویش!

آها! ترانه‌ی جاویدان‌شده‌ی ننه سوگل و مادر عباس کورانی یادم رفت! دالتون‌ها و آپاچی‌ها و کمیته انضباطی و... بسه دیگه، بی‌خیال! راستی درس و کلاس اینا هم بود... نتیجه‌ی ۸۸/۸/۸، یکی شد قرار ۹۹/۹/۹، یکی هم همین گردهمایی! حالا فکر کنم با این قرار بزرگ و این ویژه‌نامه‌ی پویش، باز هم هر کسی که یه روزی از جلوی دانشکده‌ی M رد شده باشه یا پاش به اون سالن مطالعه (خیلی یادش به‌خیر!) رسیده باشه، دلش حال و هوای کامپیوتری‌های پلی‌تکنیک رو می‌کنه...

جای اونایی که نیستند، سبز!

سید حامد قنادپور، مهندسی کامپیوتر - نرم‌افزار، ورودی ۷۷
(متن زیر رو جناب قنادپور، مرداد ۸۹، برای ویژه‌نامه‌ی گردهمایی دهه‌ی ۱۷ای‌ها نوشته بودند که اون موقع چاپ نشده بوده)

۷۷/۷/۷ تازه یک هفته بود اومده بودم دانشکده که تو سالن مطالعه‌ی دوست‌داشتنی اون M فناپذیر، کیک تولد پویش رو خوردیم و بساط امضای روی جلد پویش برپا بود. خب اون فضا واسه ما ورودی جدیدها نوید چهار، پنج یا شش سال به‌یادموندی رو می‌داد که الحق فوق‌العاده بود. یک سال نگذشته بود که در اردوی آهار شورای صنفی، قرار ۸۸/۸/۸ با یک علامت مداد، به نشانه‌ی یادداشت، رسمی شد. قرار برای ده یازده سال بعد... کی باورش می‌شد که اون روز برسه و آدمایی که هر کدومشون یه گوشه‌ی دنیا و با یه پست و مقامی، خلاصه واسه خودشون کسی هستند، بین همی گرفتاری‌هاشون، این یکی هم یادشون بمونه!؟

اما، خیلی‌ها اون قرار یادشون بود. بر و بچه‌های مانده در وطن، مغزهای فراری و در کل نخبه‌های پلی‌تکنیکی از نوع کامپیوتری! از جمع بچه‌هایی که تو تهرون بودن با این که اون روز تعطیلی خاصی بود و سفرها پررونق اما، حدود ۴۰ نفر اومدن. شب هم که قرار آنلاین بود و ماشالا! حیف که اینترنت ایران مثل همیشه یاری کرد، وگرنه قرار آنلاین چه غوغایی می‌شد.



آره درست. ۸۹ دفاع داشتم و بعد از اون ۹۰ می‌شه اولین ترم.

• استاد قبول دارید که سخت گیرید یا نه؟

من دوست دارم سخت‌گیر باشم اما فکر می‌کنم عموماً این طور نیستیم. توی دوره‌ی کارشناسی ارشد یا دکترا که تدریس‌یار بودم، از این سخت‌گیرتر بودم.

• استاد چی شد که بعد از کارشناسی‌تون موندید؟ دل‌تنگی‌ها یا سختی‌هاشو نمی‌تونستید تحمل کنید؟

اینو جواب نمی‌دم. ولی ربطی به داستان عشق و عاشقی نداشته.

• شما معمولاً درس‌هاتون رو خیلی کاربردی درس می‌دید. این سیاست‌تونه؟ یا اینکه دوست دارید این جور درس بدید؟

من دوست دارم درس‌هایی که می‌دم، بچه‌ها ببینند که به دردشون می‌خوره. اما به ماهیت درس‌ها هم برمی‌گرده. خوشبختانه درس‌هایی که در لیسانس دارم برنامه‌نویسی و اینترنت هستند که درس‌هایی هستن که به درد بچه‌ها می‌خوره. این شاید خوش‌شانسی من هم بوده. اما دوست دارم بچه‌ها ببینند که چیزهایی که توی کتاب می‌بینند، توی دنیای واقعی هم هست.

• قبل از شما هم اینترنت ارائه می‌شد؟

بله. اما مثل گوشت قربونی بود. متولی خاصی نداشت. هر استادی که می‌خواست به دانشکده وارد شه، برای تدریس به اون می‌دادند.

• فضای علمی دانشکده رو چه طور می‌بینید؟ افق روشنی داره یا روند رو معکوس می‌بینید؟

من نمی‌خوام خدای نکرده این استنباط پیش بیاد برای بچه‌های ارشد یا دکترا که درموردشون بد قضاوت می‌کنیم، اما متأسفانه این روند رفتن همه‌ی بچه‌های خوب، تاثیر خودش رو گذاشته. بچه‌های لیسانس خواه ناخواه، سال به سال بهتر می‌شن، با یه شیب ملایمی. ولی دوره‌های ارشد یا دکترا به نظر میاد که کم‌کم دارن ضعیف‌تر می‌شن. اصلاً قصد توهین ندارم خدای نکرده، اما از بین هم‌دوره‌ای‌های خودتون می‌بینید که همه‌ی اون‌هایی که یه ذره معدلشون خوبه، دارن مرن و بدی این، اینه که برنمی‌گردند... و متأسفانه خیلی کم هستند تعدادی که بر می‌گردند. دانشگاه‌ها کارشون رو انجام می‌دن، اما صنعت فکر می‌کنم از اینی که هست، اوضاعش بدتر می‌شه. من این روند رو برای موضع صنعتی کشور خیلی روشن نمی‌بینم.

قبل از کلاس دو ساعت درس رو مرور می‌کنم



مصاحبه با دکتر بخشی

• استاد چی شد که اینجا استاد شدید؟ چه روندی رو طی کردید؟ برنامه‌ریزی برایش داشتید؟

والا من شاید از همون سال‌های آخر لیسانس، تقریباً تصمیمم رو گرفته بودم که دانشگاه بمونم، لیسانسم سخت‌افزار بود. برای ارشد که اینجا قبول شدم، دانشجوی دکترا صادق‌ان بودم، network اینجا قوی‌تره از دانشگاه‌های دیگه. در بحث networking علاقه‌مندتر و علاقه‌مندتر شدم و بعد ارشد و دکترا و بعد از اون هم [برای استخدام] چند دانشگاه اپلای کردم و یکی از جاهایی که قبول کردند، همین جا بود و من هم دیدم که هم بچه‌ها رو می‌شناسم و هم همکارها، همین جا رو ادامه دادم.

• تدریس رو دوست داشتید؟

آره تدریس کار سختیه، یعنی من سختش کردم برای خودم ولی من دوست دارم.

• چرا سخت شد؟

شما باور نمی‌کنید چه قدر از وقت من رو می‌گیره. یعنی من هر بار که بخوام پیام سر کلاس، مطمئن باشید قبلش ۲ ساعت همه‌ی این درس‌هایی که قبلاً هم درس دادم رو مرور می‌کنم. حالا شاید نتیجه‌ش خیلی هم خوب نباشه.

• اسلایدهاتون هم خوب خیلی به درد بخوره.

نمی‌دونم ولی به هر حال خیلی وقتم رو می‌گیره. من هر بار مجبورم این اسلاید‌ها رو بالا پایین کنم و بخونم.

• ورودتون سال ۹۰ بود؟

• برای هیئت علمی دانشگاه برنامه‌ریزی خوبی مشاهده می‌کنید؟

در رابطه با اضافه کردن نیروهای جدید من فکر می‌کنم دانشگاه در یکی دو سال اخیر، خیلی خوب کار کرده. الان مثلا من، دکتر نیک‌آبادی، دکتر راستی... همین هایی هستیم که در یکی دو سال اخیر اضافه شدیم. اما نکته‌ای که الان وجود دارد، فیزیک دانشکده است. عقب‌ترین دانشکده، دانشکده‌ی ماست. از دور شبیه بیمارستانه. من نمی‌خواستم این اصطلاح رو به کار ببرم اما یه مقدار محدودیت هست. از نظر هیئت علمی اگه همین روند ادامه پیدا کنه، خیلی دانشگاه رشد می‌کنه. از نظر پژوهشی، یک اتفاقی که افتاده اینه که تعداد مقاله زیاد می‌شه و فقط کیلویی می‌سنجنند! مثلا هزار تا مقاله فلان دانشگاه منتشر کرده، اما با این هزار تا مقاله آیا کاری هم انجام شده؟ و چیزی که می‌تونه در این زمینه کمک کنه، شرکت‌های دانش‌بنیانه. که شاید بتونه صنعت رو کمی نزدیک کنه به دانشگاه. یا اگه مثل دانشگاه‌های آمریکا باشه که یک پروژه‌ای به دانشجو می‌دن و وقتی انجام شد، یک پولی هم به دانشجو می‌دن. اگه نگاه کنیم یه کم غیر منطقیه که از دانشجوی دکتری که زن و بچه هم داره، انتظار داشته باشیم که صبح تا شب دانشگاه باشه. متاسفانه در کشور ما این طور نیست و مقصر هم فقط دانشگاه‌ها نیستند. تا وقتی این طور باشه که دانشگاه برای خودش و صنعت برای خودش، فکر نمی‌کنم این روند تغییری کنه.

• شما جزء اساتید جوان هستید و تو این فاصله‌ی کم به نظرتون دانشجویها چه تغییری کردند؟

من فکر می‌کنم دانشجویها قبلا دانشجویتر بودند. از اون ایده‌آلهایی که برای محیط دانشجو تعریف شده یه کم دور هستند. مقدار این هم برمی‌گرده به جایی که قبل از این بودند. متاسفانه این جو در کل جامعه هست، که اگه از نزدیک‌ترین مسیر می‌تونن به جایی برسی، خودتو به زحمت ندازی که از مسیر دورتری بری. معذرت می‌خوام اما مثلا وقتی می‌شه با دلالی و پول جابجا کردن پول دربیاری، کسی هم به این فکر نمی‌افته که یک کار تولیدی بزنه و پدر خودش رو دربیاره که بعد چند سال به اون پول برسه. چون بعضی مسئولیت‌های سایت هم با من هست، می‌بینم که متاسفانه اون جو دانشجویی، سال به سال بدتر می‌شه. یک سری فرهنگ‌هایی عوض می‌شن که شاید با چیزهایی که ما تعریف کردیم جور نیستند.

• شما با توجه به اینکه استادی هستید که تازه به دانشگاه اومدید، افقی که می‌بینید مثل دکتر پدرامه؟ که قراره بمونید و سال‌های سال اینجا باشید؟ یا برنامه‌ی دیگه‌ای دارید؟

نه راستش دنبال برنامه‌ی خاصی نیستم. هدفم اینه که کاری که این جا انجام می‌دم رو یه کم بهتر پیش ببرم. من توی این دوسالی که این جا بودم، برنامه‌ای که دارم این هست که بعد از این که درس‌هایی که می‌دم رو نظام‌مندتر کردم، وارد قسمت‌های پژوهشی بشم.

• ما از بقیه‌ی استادها پرسیدیم نسبت به دانشجویهای خودشون که الان در هیئت علمی هستند چه حسی دارن، حالا می‌خوایم برعکسش رو از شما بپرسیم.

اون اساتید همیشه برای من جایگاه استادی دارن. به خصوص استاد صادقیان و استاد خرسندی که جایگاه ویژه‌ای برای من دارن. اما برای بقیه شاید بیشتر حالت همکار داریم. اما به این دو استاد هنوز حس دانشجویی دارم.

• معمولا به کارهای فوق برنامه طوری نگاه می‌شه که انگار این دانشجو داره وقتش رو تلف می‌کنه، می‌خواستیم بدونم دید شما به این موضوع چه طور هست؟

نه. این طور نیست. یکی از رسالت‌هایی که یک دانشگاه داره همین بحث سمینارها و ورکشاپ‌هاست. من به دانشجویهای ترم اول هم می‌گویم که شما قراره ۴ سال اینجا زندگی کنید و ورکشاپ‌ها و اردوهای مختلف، همه‌ی این‌ها بخشی از این جو هست که دانشجویها در اون زندگی می‌کنند. حتی اگه درس رو کمی کم کنند، اما در عوض این جا اتفاق خوبی بیفته، بهتره. یا اتفاق خوبی که در دانشگاه شریف اتفاق می‌افتاد و من متاسفانه در چند سالی که اینجا بودم ندیدم، این بود که انجمن علمی از دانشجوی دکترا یا ارشد می‌خواست که همون کاری که انجام می‌دن رو ارائه بدن، شاید چند نفر هم خوششون اومد. یه دانشجوی دکترا دو سال و اندی مقالات رو خونده و تجربه کسب کرده و شاید تجربه‌ای که اون داره، حتی بعضی اساتید هم نداشته باشند. اینجا بعضی اساتید سمینارهایی رو برگزار می‌کنند که خوبه، اما خوبه که از پتانسیل دانشجویهای دکترا هم استفاده کنند. یکی از وظایف دانشکده برگزاری همین برنامه‌هاست و از نظر من ارزش خیلی زیادی داره.

• استاد اخراج از کلاس تا حالا داشتید؟

به یک دانشجوی سه بار پیاپی صفر دادم!



مصاحبه با استاد پوروطن

• استاد شروعتون تو این دانشکده از کجا بود؟ چه طور شد که به این دانشکده آمدید؟

نمی‌دونم برای چند وقت پیشه... اما فکر کنم دوازده سال پیش یا چهارده سال پیش بود. درس دادن رو از شریف شروع کردم. چهار پنج سال شریف درس دادم. بعد شهید بهشتی بعد دانشگاه تهران بعد دکتر اکبری گفت پیام این جا. یک ترم اومدم بعد شد دو ترم بعد موندگار شدم.

• استاد از شما می‌شه جزئی‌تر سوال کرد. کلا فرمول نمره دادتون چیه؟ تقریباً ما از هر الگوریتم و از هر روش آماری اومدیم محاسبه کنیم نشد!

فرق می‌کنه. بعضی درس‌ها هست که ورقه داره که باید صحیح بشه. اونا رو سعی می‌کنم همه رو توی یک مقطع زمانی صحیح کنم که یه جور باشه. به محض این که دو تا می‌شه، نمره‌شون متفاوت می‌شه. توی برنامه‌نویسی‌ها شده بعضی وقت‌ها که آدم ذهنش خسته‌س یا درگیره خوب نمی‌فهمه برنامه‌های بچه‌ها رو. می‌مونه تحویل پروژه‌ها. توی تحویل پروژه‌ها من دنبال یه سری خطا می‌گردم. چون برنامه‌ها ثابت و تکراری هستند می‌دونم چه خطایی می‌تونه دیده بشه. ضابطه‌ی ارزیابی به گرفتن خطاهاست. با توجه به صورت مساله من تست به برنامه می‌دم، نه پیاده‌سازی طرف. درس‌های برنامه‌نویسیم کلا مبتنی بر تمرین و پروژه است. یعنی به امتحانات اهمیت نمی‌دم. چون هدف درس برنامه‌سازی این هست که مهارت کسب کنن بچه‌ها.

• باز هم فرمول خاصی استخراج نشد...

نه! به قول معروف می‌گن حاکم شرعیه! چون خودم برنامه‌نویسی می‌کنم، دوست دارم، می‌تونم راحت متوجه بشم، نه صد درصد، که کی خودش نوشته، کی کمک

یک نفر. قبلاً در دانشکده ریاضی که درس می‌دادم. یکی از دانشجویهایی بود که اتفاقاً بعداً باهاش دوست هم شدم. سر کلاس یک شوخی کردند نمی‌دونم موشک درست کردند یا چه کاری.

• حرفی که دوست داشته باشید بزنید، یا جمله‌ای...

من فقط یک توصیه‌ای برای بچه‌های لیسانس دارم که قدر دوره لیسانس‌شون رو بدونن. این دوره لیسانس، دوره‌ایه که واقعا تکرار نمی‌شه. دوره‌ی ارشد خیلی زود می‌گذره. دکترا هم بیش‌تر از این که خودت بفهمی داری چی کار می‌کنی، فقط می‌گذره. من فکر می‌کنم بچه‌های لیسانس باید قدر این دوره رو بدونن و فیلد و کار و همه چی‌شون شالوده‌ش توی لیسانس بسته می‌شه. استثنای هم هست، اما اون شالوده‌ای که آدم توی لیسانس برای خودش می‌بنده، تقریباً تا آخر دوره‌های ادامه‌دارش پیش می‌ره، به نوعی کارش رو مشخص می‌کنه و رو این که با چه کسانی قراره زندگی بکنه، تاثیر می‌ذاره. و به نظرم دوره‌ایه که هر لحظه‌ش دیگه تکرار نمی‌شه، هم دوستی‌ها، دوستی‌های بهتری هستند، هم دغدغه‌های دیگه‌ی زندگی توی اون دوره خیلی کمتره و همه‌ی دغدغه‌ها اینه که پروژه‌ی مهندسی اینترنت رو چی کار کنم و آدم خیلی درگیری‌های زیادی نداره و به نظرم هرچه قدر آدم بتونه از این بازه‌ای که در دانشگاه هست استفاده کنه، ارزشش رو داره.

گرفته... این ارزیابی‌ها رو بهتر می‌تونم انجام بدم. به این ارزیابی بیش‌تر تکیه می‌کنم توی درس برنامه‌سازی.

• **یه مقدار نمره‌هاتون برای خود من و بعضی از دوستان غیر قابل پیش‌بینی بود! مثل بخت‌آزمایی می‌مونه استاد!**

چه درسی؟

• **مهندسی نرم‌افزار.**

مهندسی نرم‌افزار درس مشکل‌داری است در این دانشگاه. بچه‌هایی هم که ۱۹ می‌شن به اندازه ۱۹ بلد نیستن. اگه بخوایم ارزیابی علمی بکنیم که این مهارت رو پیدا کردن یا نه، شاید یکی دو نفر قبول بشن. به این دلیل بازه رو می‌برم بالا. مثلاً می‌ایم می‌گیم از ۳۸ هر کس نمره‌ای بگیره همون نمره رو بهش می‌دم. کسی که ۲۰ می‌شه، نه این که همه‌ی درس رو بلده! پنجاه درصد نمره رو آورده. علتش اینه که دوتا درس ادغام شده در مهندسی نرم‌افزار. فقط هم ما این طور عمل می‌کنیم. حجم بالایی از اطلاعات رو منتقل می‌کنیم که بچه‌ها حتی یک پاراگرافش هم نمی‌تونن استفاده کنن.

• **هر کسی که وارد دانشکده می‌شه اولین استادی که سر کلاس می‌بینه شما هستین...**

من دو سه ساله یه گروه دارم.

• **حالا تا این دو سه سال، و این دو سه سال هم همون یه گروه، معروفه که دانشجویهای شما دو دسته می‌شن، یه دسته برنامه‌نویس ماهر می‌شن و دسته‌ی دوم می‌افتن توی وحشت و کپی و دیگه تا آخرش هم یه برنامه‌ی درست ازشون در نیما. دلیلش شخصیه؟ به چه دلیل این پیش‌میا؟ شما طرفدارای پرو پاقرص و منتقد های سرسخت دارید.**

نمی‌دونم دقیقاً مربوط به چیه. از طبیعت درس هم که بگذریم، بالاخره مدرس‌های مختلف این ویژگی رو دارن. هر کسی که وارد کلاس می‌شه و شروع به صحبت می‌کنه یه تعداد با ادبیاتش ارتباط برقرار می‌کنن و یه عده نمی‌تونن همراه بشن باهاش. به همین دلیل هم هر درس باید در گروه‌های مختلف ارائه بشه، توسط افراد مختلف، و این یه چیز کاملاً طبیعیه. این در ذات آموزش هست. اگر آموزش رو تبدیل به جزوه‌ی چهل صفحه‌ای چارچوب‌دار و حفظی کنیم دیگه این مسئله مطرح نمی‌شه. ولی وقتی درس راجع به انتقال مهارت باشه، نقش استاد خیلی مهم می‌شه. مثل پروژه‌ی کارشناسی که برای همین هم یک استاد فقط برای پروژه تعیین می‌شه که مهارت خوب منتقل بشه. حالا اگه شما پروژه رو هم با قالب مشخص و

جزوه‌ای و حفظی بخوای پاس کنی و کاری هم نکنی و مشقت نکشی، هیچ مسئله‌ای هم اونجا پیش نیما. اما وقتی با استاد هماهنگ می‌کنی و لیست کارها رو باهاش می‌چینی و... خب معلومه کار خیلی سخت می‌شه. اینجا هم که بچه‌ها می‌خوان پروژه بردارن ترجیح می‌دن با یکی بردارن که هیچ کاری به کارشون نداشته باشه. من رفتم برای دفاع یه کسی، که پروژه‌ش شامل طراحی و پیاده‌سازی و تست بود، نه تست داشت نه طراحی نه پیاده‌سازی!! و نمره‌ش رو هم گرفت و خب طرفدار استادش هم می‌شه. این درس هم طبیعتش این نیست که کسی با خوندن جزوه‌ای چیزی ازش یاد بگیره و موفق باشه. از طرف دیگه هم هیچ جای دنیا کسی نباید به خاطر این درس بیفته. که البته شاید درست نباشه بگم. ولی صدمه‌ای که دانشجو از افتادن این درس می‌بینه بدتر از پاس کردنشه. این درس برای همین باید با همین کیفیت ارائه بشه. سطحی نمی‌شه ارائه داد. دانشجو از اینجا که می‌ره باید بتونه برنامه‌نویسی نیمه آماتوری رو انجام بده. و برای کارش پول بگیره. اگه نخوان یاد بگیرن نمی‌شه. حالا شما می‌گی ده درصد خوب می‌شن نود درصد بد می‌شن؟ چه کارش می‌شه کرد؟

• **یادش به خیر توی برنامه‌سازی پیشرفته دو سه نفری هم‌گروه بودیم که تا قبل از دیدن نمره‌ها فکر می‌کردیم نمره‌مون شبیه هم می‌شه. اما من ۱۳ شدم ایشون ۱۶،۵!** و البته کسی هم که ما رو می‌شناخت و پیشنهاد کاری داد اومد سراغ من، نه ایشون و من بابت همین یادگرفتن راضی بودم.

احتمالاً سر امتحان عملکرد دیگه‌ای داشتین. چرا که این درس پنج نمره‌ی ثابت برای میان‌ترمش در نظر می‌گیرم. از م پرسیدین که چرا؟

• **حضور یه ولی بیک ایمیلی زدم ولی جوابی نیومد!** [می‌خندیم]

• **به فکرتون نیفتاد که برین از ایران و دیگه هم برنگردین؟**

من زندگی‌م راحت!

• **از این دید که اون ور راحت‌تره پتانسیل‌هاش بیش‌تره...**

آخه من هم اگر ۲۲ سالم بود و دنبال فرصت بودم شاید این فکرها رو می‌کردم...

• **چرا ۲۲ سالگیتون نرفتین؟**

برای فلانی بوده حتی یک عذرخواهی نکرده. خیلی بده که من بخوام هم نقش مدرس رو بازی کنم هم کلاتر. از طرف دیگه دانشجویایی که الان هستند به نظر میاد از ضریب هوشی بالاتری برخوردار هستند. به نظر میاد سواد عمومی‌شون بیش‌تره. یادمه من خودم وقتی که پشت دستگاه پانچ نشستم بهم گفتن ایتر رو بزنی، اسکپ رو بزنی، اسپیس رو بزنی... این لغتا رو که تندتند گفت، من اصلا توی اون لغتا مرده بودم! هر کدوم از اینا مثل یه مشت می‌خورد به صورتم! بعد از یک هفته ذوق کرده بودم که من فهمیدم که این دکمه‌ی اسکپه! الان سواد عمومی بچه‌ها بالاست نه تنها نسبت به شناخت تجهیزات و ابزار بلکه از نظر دانش، می‌بینی باری که انتظار داری از ریاضیات بدون خیلی بالاتر از اون چیزی هست که بچه‌های قبل داشتن، بهتر استفاده می‌کنن از منابع. یکی دیگه از جنبه‌های فرهنگی که الان فکر می‌کنم خیلی بدتر از قبله، افسردگی بین دانشجویا بیش‌تره. نمی‌دونم این‌ها به خاطر جامعه است به خاطر نوع تربیت افراد... نمی‌دونم چرا این‌ها دیده می‌شه!

• تا حالا چند نفر رو از کلاس اخراج کردین؟

اخراج؟ چرا داشتیم اتفاقا. توی این بیست و چند سال، چهار پنج مورد داشتیم. حتی یه بار لج کردم با یه دانشجو و سه بار پی‌اپی بهش صفر دادم.

• هت تریک کردین؟!

آره. اونم به دلیل این که، مشکلی با حرف‌زدن بچه‌ها توی کلاس و اینا ندارم. حداکثر اش اینه که دارن به من می‌خندن دیگه! خب من هم می‌خندیدم سر کلاس. چیزی نیس که. این جو فرهنگی ما هست و ایرادی بهش نیست. اما بعضی اوقات حرکاتشون طوری نیست که مناسب باشه اصلا. به حرف و درخواست آدم توجه نمی‌کنن. حتی یه مورد همین ترم داشتیم که محترمانه گفتم اگه این جووری می‌خواد ادامه پیدا کنه نیاد سر کلاس. سر مهندسی نرم افزار دو.

من دیپلم که می‌خواستیم بگیریم به فکر بودم که برم. خیلی اتفاقا افتاد، انقلاب شد، دانشگاه‌ها تعطیل شد... لیسانس من ده سال طول کشید! توی این ده سال خیلی چیزها تغییر می‌کنن، ارزش‌های آدم عوض می‌شن... دلیلی نمی‌دیدم که بخوام توی اون مقطع خانواده‌مو به سختی بندازم و برم توی یه زندگی تحت فشار. کارم رو داشتم. لذت‌هام رو از زندگی می‌بردم. فرصت‌هایی که می‌خواستیم برم جای دیگه پیدا کنیم داشتم. معمولا کسی میره دنبال فرصت تازه بگرده که اینجا هر چی بگرده چیزی پیدا نمی‌کنه.

• استاد زمان شما احتمالا کامپیوتری‌ترین چیزی که پیدا می‌شد چرتکه بود! چی شد که اصلا وارد رشته‌ی کامپیوتر شدین؟ کجا دیدید؟

راستش من موقعی که دبیرستان بودم دو تا رشته رو خیلی دوست داشتم، نمی‌دونم هم چرا! شاید به دلیل این که هر دو پ داشتند، یکی پتروشیمی بود یکی کامپیوتر!

• کامپیوتر کجا دیدید اصلا؟ چی دیده بودین از کامپیوتر؟ چه دیدی داشتید که بهش جذب شدین؟

مرحوم عموم از افسرهای نیروی هوایی بود که رفته بود خارج با کامپیوتر آشنایی پیدا کرده بود، کار برنامه‌نویسی انجام می‌داد، اونجا من آشنا شدم و می‌دونستم فقط یک چیز جدید! به این دلیل خواستم کامپیوتر برم. اون موقع هم که اینا رو دوست داشتم خیلی آشنایی نداشتم.

• حالا بحث کامپیوتر و پتروشیمی رو بذاریم کنار، کلا چه فعالیت جانبی‌ای دوست دارین؟ چه ورزشی می‌کنین؟

من کوه‌نوردی و سنگ‌نوردی می‌رفتم. توی باشگاه هم عضو بودم. ورزش دیگه‌ای که انجام می‌دم پیاده‌روی هست، از ۱۷ سالگی پیاده‌روی می‌کنم.

• روند تغییر دانشجویا رو چه طور می‌بینین؟ اخلاقشون بهتر شده، بدتر شده...

دانشجوها یه تصویر کوچیکی از کل جامعه‌ن. نمی‌تونیم اونا رو جدا بگیریم. فرهنگ عمومی‌ای که افراد مطلوب می‌دونن رو قدیمی‌ها بیش‌تر داشتن. دانشجویا به مدرسین بیش‌تر احترام می‌داشتن. این دلیل بر خوبی یا بدی مدرسین نیست، رابطه‌ی اجتماعی رو می‌گم. من خودم دانشجو بودم، نداشتیم کسی بخواد تقلب بکنه! بخواد طرف سلطنت‌طلب باشه، انجمن اسلامی باشه، توده‌ای باشه... همه این کار رو بد می‌دونستن. الان یک دانشجوی خوب، اسم نمی‌خوام ببرم، خیلی راحت پروژه‌ی یکی دیگه رو کپی کرده به من داده من براش زدم که این

[منتشر شده در پویش شماره ۱۴، بهار ۱۴۰۰]
این جانبان جمع بسیار کثیری از دختران شطرنج‌دوست دانشکده که تعدادمان برای مسابقه به حد نصاب نرسیده است، خواستار شرکت در مسابقه‌ی شطرنج دانشکده هستیم.

امضا: همان جمع کثیر

یک صاحب نظر:

راه حلی نیست جز آن که شطرنج آقایان و خانم‌ها ادغام گردد. اما این از جهات بسیار اشکال دارد:
اول: اگر یکی از طرفین مات شود، این گناه کبیره است، زیرا که نگاه به نامحرم گناه است، چه رسد به این که مات بشود.

دوم: چه بسا شعر "یاد آن روز که در صفحهی شطرنج دلت *** شاه عشق بودم و با کیش غمت مات شدم" در ذهن‌شان تداعی شود و این تفکرات واهی مانع روابط سالم دانشکده است.

سوم: بعید نیست ساعت‌ها وقت بگذرد و مات هم شوند و کسی دلش نیاید دیگری را مات کند و بدین ترتیب تمام بازی‌ها پات شوند.

چهارم: اصلاً خودتان بگویید این شرط مردانگی است که مثلاً یک آقا با اسب سفید بیاید خانم را سوار نکند که هیچی، به سپاهش حمله هم بکند!؟

و دلیل آخر و مهم‌ترین دلیل: بنده اصولاً با شطرنج مخالفم و معتقدم که شطرنج، علی‌الخصوص این نوعش، آش کشک خاله است. بخوری پاته، نخوری هم پاته. این اثباتی دیگر است بر اینکه نتیجه همواره مساوی است.



دانشکده‌ی دوست‌داشتنی ما مثل مادری دل‌سوز ۲۵ سال است که خوش‌بختی فرزندانش را به نظاره نشسته...

۱. سیاوش رحیم‌خانی (۶۷) و چکامه مرتضی‌نیا (۶۸)
۲. سپیده میراعلایی (۷۱) و مهدی شجری (ارشد ۶۹)
۳. شیوا زابلی (۷۴) و آرش طبیبی آذر (۷۰)
۴. پریسا کارشناس نجف‌آبادی (۷۴) و مهدی سیروس نجف‌آبادی (۷۳)
۵. مینا رحیمی (۷۳) و حسن خوشه‌چین (۷۳)
۶. شهریار پورآذین (دکتر ۷۴) و مهرنوش شمس فرد (دکتر ۷۴)
۷. اکرم خدادادی (۷۴) و ناصر رحمتی (۷۳)
۸. مسعود پشم‌چی (۷۴) و ناهید صفاری (۷۶)
۹. محمد هزاره سلطانی (۷۵) و هدیه رزازان (۷۵)
۱۰. فاطمه رحیمیان (۷۵) و امیرحسین پی‌براه (۷۵)
۱۱. شاهین ضرغامی (۷۵) و سوده فاضلی (۷۵)
۱۲. معصومه جباری‌فر (۷۵) و علیرضا شاملی (۷۵)
۱۳. حمید صفی (۷۵) و مهتا امیرزاده (۷۶)
۱۴. امیرحسین بلالی (۷۶) و محدثه سوفالی (۷۶)
۱۵. آمنه محبوبی (۷۶) و احسان لواسانی (۷۶)
۱۶. بهرنگ عاصمی (۷۷) و محبوبه مقدم (۷۶)
۱۷. سعیده انوری (۸۱) و محمد اعتماد (۷۶)
۱۸. علیرضا متولیان (۷۷) و زهرا زمانی (۷۷)
۱۹. سید علیرضا متولیان (۷۷) و زهرا زمانی (۸۰)
۲۰. علی امینی‌فر (۷۸) و الناز عبداللّه‌زاده (۷۸)
۲۱. مهدی آذرمی (۷۹) و شبنم ابوقداره (۷۹)
۲۲. بابک به‌ساز (۷۹) و فرزانه میرزازاده (۷۹)
۲۳. سید علی رکنی دزفولی (۸۰) و مرجان نوراللهی (۸۰)
۲۴. پیمان امامیان (۸۰) و آیدا وتوقی (۸۰)
۲۵. مهدی نیونی (۸۰) و دل‌آسا آقامیرزایی (۸۴)
۲۶. نرمین پاشاپور (۸۰) و معین حسینی (ارشد ۸۱)
۲۷. گلنوش سعیدی‌تژاد (۸۰) و علی حسینی‌تژاد (۸۲)
۲۸. حمید رضا باقی (۸۰) و واله حسین‌زاده (۸۱)
۲۹. سید امیر یحییوی فیروز‌آبادی (۸۱) و لیلا
۳۰. فاطمه شیری (۸۴) و رضا گرگان محمدی (۸۱)
۳۱. نفیسه فرامرزی (۸۲) و آرمان صرافی (۸۲)
۳۲. علیرضا انگبینی (۸۲) و فاطمه حسنی (۸۲)
۳۳. علی ابراهیم زاده (۸۲) و سمانه طاهری (۸۲)
۳۴. مازیار مهدی زاده (۸۲) و مانیا عبدی (۸۲)
۳۵. مهنوش موحدی (۸۲) و اشکان زمانی (۸۲)
۳۶. آزاده اعتدالی (۸۲) و حمیدرضا حسینی (۸۲)
۳۷. مهنوش موحدی (۸۲) و اشکان زمانی (۸۲)
۳۸. میلاد سجادی (۸۳) و مریم طحانی (۸۳)
۳۹. آتنا کارخانه‌ای (۸۳) و آرمان حسین زاده (۸۳)
۴۰. الهه واعظپور (۸۳) و ناصر محمدزاده (ارشد ۸۶)
۴۱. زهرا هاشمی (۸۴) و امیر حسینی (۸۴)
۴۲. زهرا زمان‌زاده (۸۴) و هادی ولی‌پور (ارشد ۸۸)
۴۳. معصومه غلامی (۸۵) و علیرضا گلشنی (۸۵)
۴۴. عابد کفاش (۸۵) و سارا میرزاوند (۸۵)
۴۵. شبنم صادق (۸۶) و امین سراج (۸۵)
۴۶. حسین هامونی (۸۵) و نیکان چاوشی (۸۵)
۴۷. امید بنایی (۸۵) و فاطمه خلیلی (۸۵)
۴۸. نعیمه ارسطویی (۸۵) و مرتضی جوان (ارشد ۸۶)
۴۹. هدی قندهاری (۸۶) و کوشان عابدیان (ارشد ۹۰)
۵۰. مسعود وطن‌پور (۸۷) و شهرزاد رفعت‌نیا (۸۷)
۵۱. آتنا عبدی (۸۵) و آرمین سلیمی بدر (۸۵)
۵۲. اهورا صادقی (۸۵) و نادیا سجادی (۸۷)
۵۳. بهناز حسن‌شاهی (۸۵) و حمید سیفی (۸۴)
۵۴. علیرضا گلشنی (۸۵) و معصومه غلامی (۸۵)
۵۵. علیرضا نوروزی (۸۷) و فاطمه مشایخی (۸۸)
۵۶. الیاس دولت‌آبادی (۸۸) و الهام انتظاری (۸۹)

نمی‌خواه فکر کنی! این‌ها رو پر کن برو کارگزینی

مصاحبه با دکتر پدرام

- استاد برای شروع تعریف کنین که چه طور شد که به این دانشکده اومدین و استاد شدین؟

اومدن من به اینجا خیلی اتفاقی بود! اصلا با نقشه‌ی قبلی نبود. سال ۷۱ من تازه از آمریکا برگشته بودم و محل خدمتم مرکز تحقیقات مخابرات ایران بود. رئیس این دانشکده آقای دکتر فائز بود که من ایشون رو از دهه‌ی ۶۰ می‌شناختم. اون موقع هر دو در مرکز تحقیقات مخابرات بودیم. من یک کاری با ایشون داشتم که اصلا ربطی به دانشگاه نداشت. اومدم ایشون رو ببینم که رئیس دانشکده‌ی کامپیوتر بود که در همین ساختمان فقط دو اتاق بود! جایی که الان دفتر مهندس عبدی و آبدارخانه هست، تمام دانشکده همان جا بود! خلاصه با دکتر فائز صحبت کردم و کارم با ایشون تمام شد. خواستم برم که یک دفعه گفت «چرا نیمای این جا؟» باورت نمی‌شه! اولین باری بود که من پام رو تو دانشگاه امیرکبیر گذاشته بودم! این همه سال من تو این شهر بودم، اصلا در این شهر به دنیا آمدم و زندگی کردم پام رو در این دانشگاه نذاشته بودم. اون بار دفعه‌ی اول بود. همون دفعه‌ی اول! مثل این که بری خواستگاری و همون اولی بشه!

- خاکش دامن‌گیر شد...

من اصلا به موضوع فکر نکرده بودم تا حالا! بعد یک دفعه پیش خودم فکر کردم گفتم پیشنهاد بدی هم نمی‌کنه ها! گفتم که راجع بهش فکر می‌کنم. گفت نه! نمی‌خواه فکر کنی. چند تا فرم داشت، مثل حالا نبود که باید از هفت خوان رستم رد بشی، فرم‌ها را به من داد گفت این‌ها را پر کن برو کارگزینی. یعنی من هنوز از در این دانشگاه بیرون نرفته بودم کارم تموم شد! نه مدرکی داشتم، حتی کارت شناسایی هم نداشتم! درست یادم هست، شهریور ۷۱ بود.

- اولین گروه دانشجویی که با آن‌ها کار کردین چه طور بودن؟

اولین دوره‌ی دانشجویهایی که با آن‌ها سروکار داشتم خیلی جالب بودن. من رو فوراً استاد راهنمای یک دوره‌ی کارشناسی کردند. آن موقع هر دوره‌ی کارشناسی فقط ۲۵ نفر دانشجوی سخت‌افزار می‌گرفتند، همین! در دوره‌ی

کارشناسی ارشد هم تعداد خیلی کم بود. فکر نمی‌کنم بیش‌تر از ده دوازده نفر می‌گرفتند. در اولین دوره‌ی کارشناسی دکتر خدیوی بود که ۱۸ سالش بود به اینجا اومد. همان سال در اولین دوره‌ی کارشناسی ارشد که من استاد راهنمای تزشان شدم، دکتر صباپی و دکتر دهقان بودند. البته کسان دیگری هم بودند که من استاد راهنمایشان نبودم ولی در کلاس من بودند، مثلاً دکتر شیرینی. بقیه چون اینجا نیستند نام نمی‌برم وگرنه همه را یادم هست.

- معمولاً پیش‌بینی‌هایی درباره‌ی دانشجویها از ذهن استاد می‌گذرد. دانشجوی شاخصی نداشتید از همان زمان‌ها که مثلاً شیطان کلاس بود یا زرنگ کلاس بود یا درباره‌ی کسی فکر می‌کردید آینده‌ای نداشته باشد اما کار شاخصی کرده باشد، یا برعکس کسی که فکر می‌کردید دانشجوی خوبی باشد اما به جایی نرسیده باشد؟

حق با تونه، اما بچه‌های اون موقع با الان فرق داشتند. خیلی اهل کارهای هیجان‌انگیز و... نبودن، همه‌شون یک جوری مسطح بودن، بالا و پایین نداشتند. نمی‌دونم چرا این جوری بود، شاید شرایط اون دوره بود که اون‌ها تو اون رشد کرده بودند که بیش‌ترش جنگ بود، نمی‌دونم. چیزی که می‌گی بیش‌تر برای شما صادق، نه آن‌ها. بین‌شون کسی که بخواد شیطنت‌های خاصی بکنه نبود. حتی الان بعد از بیست و چند سال اگر بهشون نگاه کنی همه یک جور هستن! هم در کارشناسی هم در کارشناسی ارشد. مثلاً همین دکتر خدیوی که الان سنش بالاتر رفته شیطنت خاصی داره! ولی اون موقع اصلاً این جور نبود، یا بود و نشون نمی‌داد، نمی‌دونم. حالا بروز کرده! الان میاد سربرسر ما می‌ذاره!

- سال‌های بعد چه طور؟

بله، در سال‌های بعد خیلی‌ها بودند. باید فکر کنم تا یادم بیاد...

- چهره‌ی شاخصی که بخواهید در جواب یک دفعه بگید...

چیه؟ می‌خوای با خودت مقایسه کنی؟!

- نه! من که فعلاً اول راهم!

بذار یک شوخی باهات بکنم. من همیشه فکر می‌کردم تو هیچی نمی‌شی! تا این که سر یک امتحان یک جوابی به من دادی. چیزی را بلد نبودی، در حالی که بلد نبودی آن چنان با مفاهیم درس به من جواب دادی که من از همون لحظه عقیده‌م راجع به تو عوض شد! همون لحظه! [می‌خندد]

هر کدومشون میان دانشکده اگه به سه نفر سر بزمن حتما یکیش منم. بعدا رابطه‌مون خیلی خوب شد.

• دو تا از بچه‌های شما هم در همین دانشکده درس خوانده‌اند. از حضور آن‌ها خاطره‌ای دارید؟

فکر می‌کنم من و دکتر رزازی اولین کسانی بودیم که بچه‌هاشون به دانشکده آمدند. ولی بچه‌های دکتر رزازی ساکت بودند برای همین خیلی معلوم نمی‌شد که هستند. ولی بچه‌های من معلوم بودند! به خصوص اولی را می‌گویم، نه دومی. برای بچه‌ها هم خیلی جالب بود چون اولین بار بود که یک نفر بچه‌ش هم تو این دانشکده بود. حتی به قدری جالب بود که من داشتم درس می‌دادم دخترم از جلوی کلاس رد می‌شد کلاس به هم می‌ریخت! یادم می‌آید تو زیرزمین به ۸۴ی‌ها سیستم عامل درس می‌دادم، دخترم از جلوی کلاس فقط رد شد، همین! یک دفعه همه‌ی سرها برگشت و همه‌ه شد ... یک بار هم خودش کلاس من را به هم زد. یادم می‌آید سال ۸۶، درس را گذرانده بود با من، ترم بعد یکی از بچه‌ها، علی یوسفی، در زد آمد تو، بعد این هم می‌خواست شیطنت بکند، داشت رد می‌شد پشت علی یوسفی آمد تو! اصلا درس هم با من نداشت. من یک دفعه خشکم زد! داشتم حرف می‌زدم دیگر نتوانستم حرف بزدم. کلاس منفرج شد!

• الان یه چیزی مد شده که بچه‌ها خیلی‌ها دارن اپلای می‌کنن می‌رن، الان اینکه ریشه‌ش چیه یا چرا این طور می‌شه رو ما اصلا کاری نداریم. اما می‌خواستیم یه سوال شخصی ازتون بپرسم که اصلا چی شد که خودتون رفتید؟ چی شد که برگشتید؟ به چی فکر می‌کردید که رفتید؟ به چی فکر می‌کردید که برگشتید؟ انگیزه‌های شخصی‌تون چی بود؟

والا عرض کنم که رفتن من فکر می‌کنم الان مثل همین‌هایی که امروز می‌رن می‌مونه. حالا می‌گم چرا. یه موج راه می‌افته شما هم توی اون قرار می‌گیری اصلا خودتم نمی‌فهمی چی شد. من قبل از انقلاب فارغ‌التحصیل شدم اون سالی که من فارغ‌التحصیل شدم حدود صد و بیست نفر بودیم تو دانشکده برق دانشگاه شریف. یعنی هم‌دوره‌ای بودیم. من اگه بگم از این صد و بیست نفر مثلا صد و پنج نفر رفتن حرف نامربوطی نزدم. سال‌های قبلش هم همین بود. یعنی یه موج بود. مثل الان. اصلا انگار اگه نمی‌رفتی مثل این که حساب نیستی، اصلا آدم نیستی. من خیلی دلم نمی‌خواست ها... باور کن

• نمره‌ش رو هم دادید!

گفتم نه! این احتمالا یه چیزی می‌شه. این که می‌تواند ضمن این که بلد نیست با مفهوم درس بگوید بلد نیستم... مثلا فرض کن یادم میاد ۱۷، ۱۸ سال پیش دانشجویی بود که من فکر می‌کردم اگه بتونه فارغ‌التحصیل بشه خیلی حرفه. این موضوع زیاد در دانشکده‌ی ما اتفاق می‌افتد که دخترها و پسرهای هم‌دوره با هم ازدواج می‌کنند، با یکی دیگه هم ازدواج کرد که خلاصه من گفتم بعیده... الان هر دو دکترا دارند. وضع‌شون هم خیلی خوبه. از این موارد هست اما نمی‌شه اسم برد.

• استاد در این چند سالی که شما تدریس کردید اخلاقیات دانشجویها را چه طور دیدید؟ یعنی الان شیطون‌تر شدن یا قبلا شیطون‌تر بودن؟

نه شیطون‌تر شدن، اما از لحاظ اخلاقی اگر سوال می‌کنی، فرقی نداره. بچه‌ها توی این سن معمولا خوبن، دردرس ساز نیستن، البته بچه‌هایی که در همچین دانشگاهی می‌تونن بیان، نه همه. من که هیچ دردسری نداشتم. البته خاطره دارم! یادم میاد این بچه‌های ۸۴ی با من سیستم عامل داشتن، من هیچ وقت در کلاس کسی رو بیرون نمی‌کنم بچه‌ها هم در کلاس من اصلا کاری نمی‌کنن که من بخوام از اینطور برخوردها داشته باشم، اما چند بار چند نفر از این‌ها رو بیرون کردم از کلاس.

• استاد اسم هم بیارید عیبی نداره! من حلالیت رو میگیرم ازشون!

امین کریمی بود.

• پویان زمانیان نبود استاد؟

شاید، مطمئن نیستم ولی مثلا اهورا صادقی رو یادمه. حتی نوید شکوفا رو یک دفعه بیرون کردم، الان از دوستانمه! الان خب هر وقت دلش تنگ می‌شه میاد پیش من. فقط هم سراغ من میاد ولی حتی اونم بیرون کردم! اون ترم نمی‌دونم این‌ها چشون بود خیلی کارا کردن این‌ها. حرکت معروف‌شون هم اینه که توی سایت نمی‌دونم گاز چی...

• گاز فلفل.

آره گاز فلفل زدن. خیلی دوره‌ی شیطونی بودن. من اصلا کسی رو بیرون نمی‌کنم یکی از خاطراتم اینه که این دوره رو من بیرون کردم. اونم نه یک دفعه. اصلا کار به اونجا رسیده بود که داشتم درس می‌دادم یکیشون رو نگاه می‌کردم خودش پا می‌شد می‌رفت بیرون لازم نبود من بگم! البته الان همه‌شون از دوستان خوب ما هستن. الان

برنگشتند. اون بقیه‌ای هم که نیومدند الان سی و چند سال از اون تاریخ گذشته. یه مدتیش رو درس می‌خوندن بقیه‌ش رو داشتن کار می‌کردن. الان دارن به بازنشستگی می‌رسن. با من هم رفیقن هنوز هم باهم ارتباط داریم. همه چی سر جاشه. سلیقه‌شون با من فرق داره. اونا از این که اونجا زندگی کردن، کار کردن همه‌شون راضیان. من هم از این که این جا زندگی کردم، این جا کار کردم راضی‌ام. هر وقت هم دیگه رو می‌بینیم با هم می‌شینیم راجع به گذشته و خاطراتمون صحبت می‌کنیم و خوش هستیم. این که می‌گی چرا برگشتی این یک سلیقه است. اینو نه می‌گم خوبه، نه می‌گم بده. من این جوری راحت. همین امسال هم می‌خوام برم خارج کشور. می‌خوام فرصت مطالعاتی‌م رو برم. ولی یه ساله فقط. هیچ وقت به این فکر نمی‌کنم که برم و دیگه پشتمو نگاه نکنم و ... اصلا همچین چیزی نیست. نمی‌تونم این جوری باشم سلیقه‌م این نیست.

• استاد هستون نسبت به این که یه سری از دانشجویاتون کنارتون عضو هیئت عملی دانشکده هستن رو می‌خواستم بدونم.

خیلی خوبه. هیچی بهتر از این نیست. آدم خوشش میاد. هر کسی دوست داره در کنار خودش کسایی باشن که اون‌ها رو قبول داره. بعد پیش خودت هم یه احساس داری که یک کوچولو هم من براشون زحمت کشیدم. یه احساسی داری. می‌بینی همون یه ذره زحمت، کنار خودت داره به نتیجه می‌رسه، خیلی خوشت میاد. بهترین هدیه همینه. الان خب کم نیستن. من چند نفرشون رو بهتون گفتم اسم‌هاشونو ولی خب بازم هستن. مثلا دکتر عبدالزاده هست، دکتر بخشی، دکتر نیک‌آبادی که تازه اومدن. به هر حال احساس خوشیه.

• در مورد فعالیت های دانشجویی شما نظرتون چیه موافقید؟ مخالفید؟

والا من با عمل اینو ثابت کردم که موافقم یا نیستم حرفشو نمی‌زنم سابقه‌م معلومه.

• بهترین جوابو دادید استاد. بله واقعا استاد همیشه نسبت به ما لطف داشتن! استاد اگر سی و چند سال برگردید عقب بالاخره آدم اطلاعاتش خیلی کمه. اگه مسیری غیر از کامپیوتر و برق می‌خواستید انتخاب کنید چه مسیری می‌رفتید؟ می‌خواستید نقاش بشید، ورزش‌کار بشید، فیلسوف بشید؟

خودم شاید قلبا همچین چیزی نداشتم، ولی توی موج افتادیم، اصلا نفهمیدم چی شد یه دفعه دیدم که توی نیویورک از هواپیما پیاده شدم. بعدم رفتیم ایالت اوهایو، Ohio State University، اونجا رفتم. حدود دو یا سه سالی اونجا درس خوندم و فوق لیسانسم رو گرفتم، بعد برای دکترا هم داشتم می‌رفتم. بعدا یه دفعه وسطش بیهو از این جریان و از این چیزا بریدم به خودم گفتم ما خودمون هم نمی‌دونیم چی کار داریم می‌کنیم. هیچی دیگه دکترا رو هم نگرفتم نیمه‌کاره ول کردم و برگشتم. اینجا برای خودم معلم شدم؛ بعد رفتم توی مرکز تحقیقات و... هر کاری پیش می‌اومد انجام می‌دادم اصلا خیلی هم فکر نمی‌کردم. سال‌ها گذشت، شاید هفت سال گذشت. این دفعه خودم دلم می‌خواست این کار رو بکنم دیگه هیچ موجی نبود. این دفعه خودم می‌خواستم که رفتم ولی اون چیزی که دفعه‌ی اول منو برد عین الان بود. یه موج بود منم با خودش برد. دقیقا این بچه‌ها هم توی موج‌اند.

• یعنی احساس خاص بودن بهشون دست نمیده که الان دارن مرن، همه‌شون توی یه موج‌اند.

من واقعا این احساس رو دارم. بین حالا من به دلایل اجتماعی‌ش کاری ندارم اونا سر جاش هست. راجع به اونا بحث نمی‌کنم. همون جور که خودت گفتی اصلا بهتره واردش نشیم. اون به کنار، ولی یه موج هم هست که می‌بردت اگه نبردت می‌گی حتما من یه چیزی کم دارم که منو نبرد. به هر حال این بود. ولی این که برگشتم برای این بود که سلیقه‌ها متفاوت، بعضیا زندگی اون جا رو می‌پسندن. جای بدی نیست ها! اینو بگم، من خودم خارج از کشور چندین سال بودم، تنها بودم، با خانمم بودم، با بچه‌هام بودم، همه جورش رو بودم. جای بدی نمی‌بینمش، جای خوبیه دوست هم دارم. اما نه برای اینکه تمام عمرم رو بگذرونم. این سلیقه‌ایه. هرکی یک سلیقه داره، سلیقه من هم این هست.

• یه جورایی حالت اینکه یه هیجانی تو زندگی باشه، یه تجربه ای باشه...

بعضی وقت‌ها بد نیست آدم سری بزنه، ببینه، یه چیزای دیگه رو ببینه. خوبه اتفاقا من خوشم میاد. ولی اینکه بخوام عمرم رو بگذرونم توش نه. این سلیقه رو ندارم. این احساس رو ندارم. در حالی که خیلی از دوست های من که با من هم‌کلاس بودن تو دانشگاه، همون صد نفری که گفتم، اونا هیچ کدامشون غیر از ده پانزده نفر، بقیه



مصاحبه با آقای خنداب

- شروعتون به دانشکده از کی بود؟ چه طور شد که گذرتون به اینجا خورد؟
- شهریور ۷۲. من خدمتم تموم شد. معرفی شدم اومدم سر کار. ریاست آقای دکتر صفا بخش بود.
- این دوران چه طور گذشت؟ جو رو چه طور می‌بینید از اون موقع. دانشجویهای اون موقع و دانشجویهای الان؟
- دانشجویهای اون موقع بهتر بودند نسبت به الان. مخصوصا ورودی های جدید.
- اذیت می‌کنند؟
- ورودی‌های جدید هنوز فکر می‌کنند این جا دبیرستانه. هنوز که هنوزه دو ترم گذشته یا بعضی ها چهار ترم گذشته اما هنوز فکر می‌کنند این جا دبیرستانه. مثلا یه کارهایی می‌کنند که انگار فکر می‌کنند استاد معلم دبیرستانه.
- شورا و انجمن این همه بهتون زحمت می‌دن اذیت نمی‌شین؟
- نه عزیز ما وظیفه‌مونه که برای دانشجو کار انجام بدیم. اینجا هستیم که برای دانشجو کار انجام بدیم در حدی که توانمون باشه. موضوع اذیت کردن نیست. احترام، احترام متقابل.
- بالاخره ما بعضی وقت ها روز تعطیل زنگ می‌زنیم بهتون.
- مشکلی نداره. کارم جوریه که باید انجام بدم.
- از جو کارتون راضی هستید؟

ببین هیچ فرقی نمی‌کنه جدی می‌گم ها! این رشته‌هایی که ما می‌خونیم و به هر حال ارزش استفاده می‌کنیم، برای گذران زندگی اصل نیست که من روش تعصب داشته باشم. مگه رشته‌ی کامپیوتر یا برق خودش اصله که نسبت به این تعصب داشته باشم؟ که نخیر دفعه‌ی دیگه هم حتما همین کار رو می‌کنم. به هر حال باز هم یه موجی ما رو انداخت تو این رشته، ناراضی هم نیستم. اگه تو رشته‌ی دیگه هم می‌انداخت بازم فرقی نمی‌کرد. چو اینا اصل نیستن. به هر حال اینا یه فنه دیگه، اگه یه فن دیگه هم یاد می‌گرفتم فرقی نداشت. حقیقتش یه چیزی می‌خوام بگم شاید بعضیا بگن عجب حرفیه که می‌زنه! من اینا رو علم، به اون صورت، حساب نمی‌کنم، اینا فنه. به هر حال تعصبی روش نیست. اگه برگردم عقب، موج عوض شده باشه منو تو یه خط دیگه بندازه اون یکی رو دنبال می‌کنم.

• حالا استاد این که مدتی که درس خوندید و تدریس هم کردید با یه سری مشکلاتی روبرو شدید. یعنی اگر بخواین توی جشن بیست و پنج سالگی که خیلیا هستن که سنشون پایین‌تره، اگه به مشکلی می‌خورن تو این مسیر چه جوری می‌شه از پس مشکلات بر بیان؟

چه جور مشکلاتی می‌گی؟ مشکلات مختلفه. بعضی مشکلات قابل حله، بعضی قابل حل نیست. مثلا فرض کن بعضی مشکلات صنفیه. یعنی تو کار خودت مشکل پیدا می‌کنی. اینا همه قابل حله همه‌شون. بعضی وقت‌ها خیلی سخت به نظر می‌رسه. مشکلات صنفی همه‌ش با صبر قابل حله. بعضی مشکلات هم صنفی نیست، اونا سخته. حالا همه فکر نکن مشکلات اجتماعی، نه. بعضی مشکلات فکریه. شما مثلا توی زندگی به یه جایی می‌رسی نمی‌دونی چی کار کنی، اصلا به چی اعتقاد داشته باشی، چی فکر کنی... همه‌ی اینا برات مشکل می‌شه. اینا مثل مشکلی صنفی نیست که به آسونی با صبر و حوصله و این چیزها بشه حلش کرد. اونو هرکی باید برای خودش فکری بکنه. من نمی‌تونم نسخه ای برا شما بدم بگم راهش اینه... ولی نسخه‌ی من برای چیزای صنفی صبر و حوصله است.

• اون جوابی که من دوست داشتم رو دادید استاد.

بچه‌های پایین و استاد کلاس ۶ رو درآوردند. که بعدا مجبور شدیم صندلی بذاریم ببندیم و بازهم مرن و می‌کشند. من نمی‌دونم با این صندلی‌ها چه جوری مرن! الان دیگه میان اینجا می‌شینند. قشنگ می‌شین روی زمین و پاهاشونم میندازن رو اون پاشون و بازی می‌کنن و سیگار می‌کشند. ببخشید، فحش‌های رکیک هم بعضی موقع‌ها شنیده می‌شه که میره تو کلاس ۲۰۴ و ۲۰۵ و...

• **خاطره‌ی شاخصی ندارید که اگه اسم این جا بیاد سریع به ذهنتون برسه؟**

الان حضور ذهن ندارم.

• **مثلا دو سه تا دانشجوی شاخص که می‌شناسید یا باهاتون رفیق بودند، یا اذیت می‌کردند؟**

من که کارم جوریه که با دانشجو رفاقت ندارم. سلام علیک داریم. بی‌احترامی تا اون جا که تونستم نکردم به دانشجو. فقط یادمه موقع‌هایی که می‌رفتیم اردو با شورای صنفی، ورودی‌های ۷۵ و ۷۶ اگه اشتباه نکنم، من رو که می‌دیدن، می‌گفتن اه... اردومون خراب شد، که بعدا دیگه فهمیدن نه... قیافه‌م غلط اندازه. من به خاطر موقعیت کاریم مجبورم که این طور باشم. به خاطر این که این جا محیط فرهنگی، دختر هست، پسر هست، و الانم که نظام جمهوری اسلامیه.

• **آقای خنداب شده مرخصی بگیرید و این قدر بهتون زنگ بزنن که مرخصی رو بهتون کوفت کنن...؟**

من حتی مرخصی هم می‌رم موبایلم روشن. و از راه دور کنترل می‌کنم.

• **پس اذیتتون می‌کنند؟**

نه موضوع اذیت کردن نیست، دیگه عادت کردیم. ۲۲ ساله عادت کردیم. هر جا هم می‌ریم موبایلم روشن. مثلا نشستیم نهار می‌خوریم خونه فامیل و زنگ می‌زنند و مجبورم از اون جا حلتش کنم.

• **آقای خنداب کدوم برنامه بوده که براتون زحمت داشته اما خودتون خوشتون اومده؟**

بیشتر برنامه‌ها جذاب بوده.

• **کدومش شاخص بوده؟ خیریه‌ای، برنامه‌ای، چیزی؟**

بیشتر افطاری‌های ماه رمضان بوده.

• **کلا دانشکده کامپیوتر رو بخواید توصیف بکنید توی چند جمله، چه جوری توصیف می‌کنید؟ با توجه به این که ۲۲ ساله این جا هستید.**

دانشکده کامپیوتر... یه نهالی بوده که الان به یک درخت پر بار و پرثمر رسیده. امیدوارم با حضور شما دانشجوها، افتخارات بزرگتری بتونیم کسب کنیم برای کشورمون.

راضیم. چون رئیس و مرئوسی کار نمی‌کنیم. ما داریم رفاقتی کار می‌کنیم تو این دانشگاه. من توی این دانشکده رو دارم می‌گم، کاری به جاهای دیگه ندارم. جو رو رفاقتی کردیم. یعنی امر و نهی نیست. شاید بازخواست بشه از من که مثلا چرا این کار انجام نشده، ولی ناراحتی نداره. کاری که ارجاع شده باید انجام بشه و ما هم در حد توانمون انجام می‌دیم.

• **تو این چند سال توی این دوربین‌ها چیز خنده‌دار یا چیزی که براتون عجیب باشه ندیدید؟**

نه چیز خنده‌دار ندیدم.

• **ما خودمون دوربین‌ها رو نداریم چیز خنده‌دار زیاد می‌بینیم. شما چه طور چیز خنده دار ندیدید؟!**

ما می‌گذریم... شوخی‌های بچه‌گانه رو زیاد دیدیم. مخصوصا تو سایت که منجر به شکستن یه شیشه هم شد!

• **چند تا دزد دیدید اینجا؟**

ما از اون موقع که دوربین نصب کردیم، اولین دزد توی همین دانشکده بود که از زیرزمین یک گیتار برده بودند، که پیدا شد. یه لپ تاپ دزدیده شده بود.

• **کلا چند تا دزدی شده؟ چند تاشونو گرفتید؟**

طعمه گذاشته شده و بعضی هاشون گرفته شدند و بچه‌های انتظامات گرفتند. اما یه سری ها هم نه. این هم سهل‌انگاری خود دانشجوئه. ما صد بار اعلام کردیم باز میان می‌گن لپ‌تاپمون نیست. ول می‌کنند مرن. فکر می‌کنه اینجا خونه‌شه، می‌ذاره می‌ره، بعد ده ساعت میاد می‌گه لپ‌تاپم نیست و سپرده بودم به آقای ایکس. ولی لپ‌تاپی وجود نداره. من خودم امروز داشتم می‌رفتم دیدم یه موبایل رو میزه. می‌خواستم بردارم، بازم دلم نیومد. هیشکی هم بغلش نبود.

• **باید بردارید بذارید تو کشو، هفته بعد بهش بدید که یه کم ادب شه!**

شده. من مثلا سر کنکور سراسری بود و قرنطینه اعلام کرده بود دانشگاه. توی اتاق مطالعه‌ی خواهران، ۴ تا کیف و ۵ تا لپ‌تاپ آوردم. یکی از بچه‌ها فوضولی کرد و بهشون گفت که فلانی برداشته ناراحت نباشید. منم تنبیه‌شون کردم و گفتم شنبه بعد امتحان بگیرید. تا شنبه وسایل همین جا توی این اتاق بود.

• **آقای خنداب چی شد بچه‌های این گوشه که سیگار می‌کشیدند رو آواره کردید؟**

من آواره نکردم.

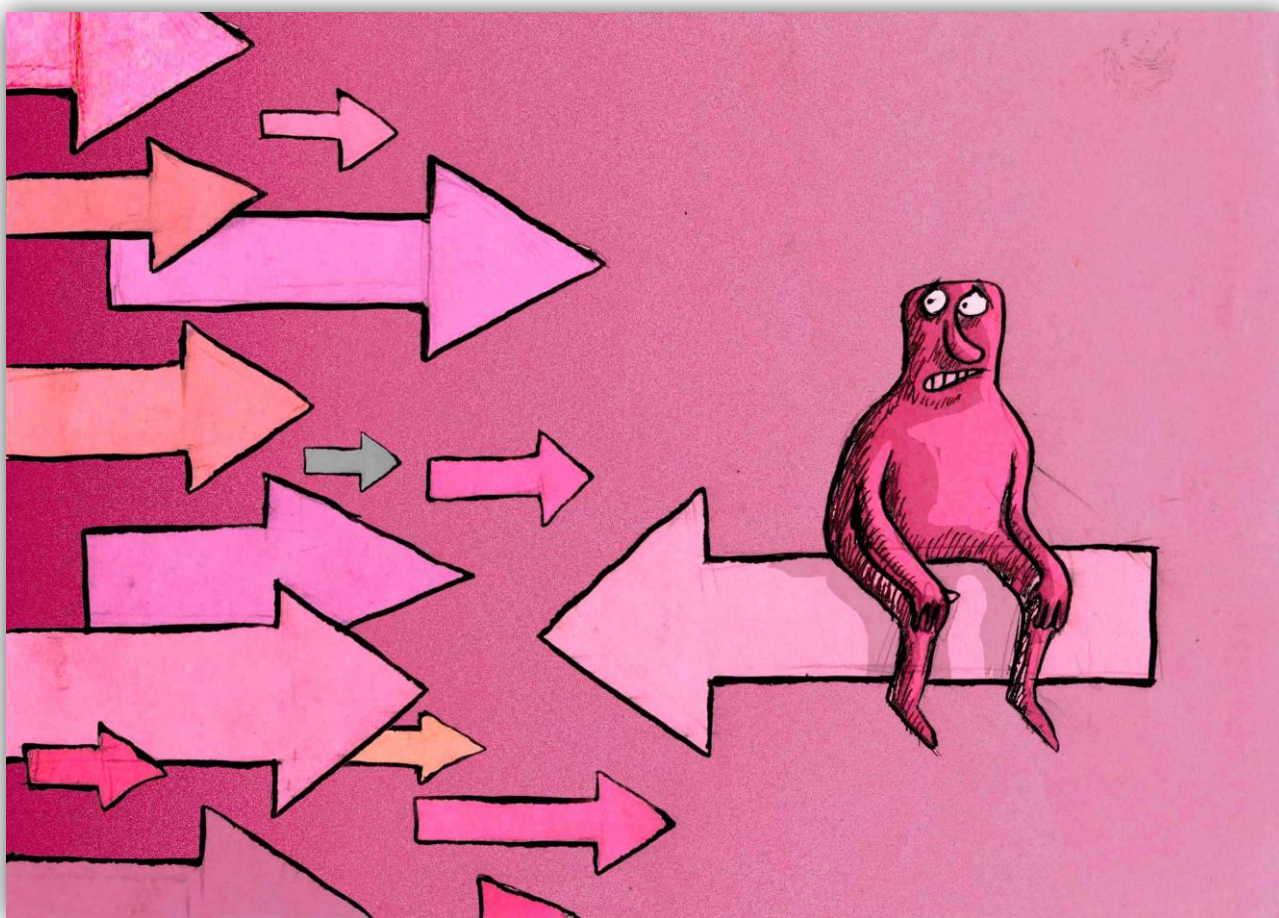
• **اینجا قفل و همه چی دست شماست دیگه. بچه‌ها این جا صفا می‌کردند.**

من آواره نکردم. مدیریت دستور داد و انجام باید می‌شد دیگه. بعد که این جا رو بستیم رفتند پایین و صدای

برای بعضی تصمیم‌گیری راحتی است و برای بعضی دیگر سخت. تصمیم مهمی است، مسیر زندگی آدم را شدیداً تغییر می‌دهد! نظر افراد مختلف را در این زمینه جویا شدیم تا شاید در تصمیم‌گیری به بعضی کمک کند. سعی کردیم نظرات مختلفی را بیاوریم و جانب‌داری نکنیم، اگر موفق نشدیم بگذارید پای بی‌تجربگی ما!

پرونده‌ی ویژه: مهاجرت

این روزها به سال‌های آخر تحصیل که مرسی که کم می‌بینی که دور و برت دارد خلوت می‌شود. دوستانت یکی یکی دارند "میروند". خودت چه تصمیمی داری؟ «خب معلومه می‌رم!»، «چرا بره؟»، «میرم ولی برمی‌گردم».



چون اگر از محیط زندگی راضی باشید و آرامش داشته باشید خیلی راحت‌تر می‌تونین قله‌های علمی و اقتصادی رو فتح کنین. از خیلی‌ها شنیدم که در کشورهای غربی ساعت کار، حسابی کار می‌کنن. ولی در مجموع ساعت‌های کم‌تری راجع به پول فکر می‌کنن. پایه حقوق شما در خارج از کشور معمولا بیش‌تره (مقایسه با ارز آزاد). در مورد مخارج در بعضی موارد کم‌تره و بعضی موارد بیشتر. برای مقایسه، اجاره‌ی خونه با ارز آزاد، در تهران یا هر جای اروپا تقریبا با هم یکیه. هر کشور هم قانون مالیاتی و درمانی و اقامت متفاوتی داره. از جزئیات غافل شید غافلگیر می‌شید. بنابراین اگر اطلاعات به درد بخوری می‌خواین حرف‌های کلی رو کم کنین.

هر علمی یه مرکزی داره. علم کامپیوتر رو اونا مطابق نیازشون تا اینجا پیش بردن. هنوز هم پیشرو هستن. به گواه آمار، سطح علمی بالاتری دارن. اگر منکر این بشید به خودتون دروغ گفتید. هرچند منم دوست دارم که دانشگاه‌های ما سنگین‌ترین وزنه‌های علوم کامپیوتر باشن.

اگر هم مناسب دیدین که بمونین اینجا، چند تا توصیه دارم. تهران یکی از آلوده‌ترین شهرهای دنیاست، و معیارهای زندگی توش پایینه. یعنی اینکه آلودگی صوتی و تصویری و هوا و آب و ضریب بیماری‌های قلبی و تنفسی و... توش بالاست. خارج از تهران زندگی سالم‌تری خواهید داشت. اگر در تهران زندگی می‌کنید درست نیست بگید آسمون همه جا یه رنگه. برای اینکه آسمون تهران یه رنگ دیگه اس. ولی توی شهرستان‌ها، این حرف درسته کمابیش. هر جا که هستین: آرامش بدون ساده‌زیستی محاله.

همین جور: شادی، مهربونی، خنده، دوستی، ورزش، آرامش، خانواده.

ماکان طیبی غلام‌زاده، مهندسی کامپیوتر - نرم‌افزار، ورودی ۸۸
بریم؟ نریم؟ برنامه‌ی بخش مهمی از زندگی‌مون رو چه طور بچینیم؟ ما دانشجویها اهل هر جایی که باشیم همگی با این سوالات روبه‌رو می‌شیم. حتی اگه اهل نیویورک هم باشین یه دانشگاه بهتر توی بوستون پیدا می‌شه که به خاطرش انگیزه داشته باشید دیارتون رو ترک کنید. فقط مسئله برای ما یه مقدار سخت‌تر از این مثال‌های ساده‌س.

اجازه بدید قضیه‌ای کلی‌تر رو بررسی کنیم. فرزند انسان و حیوان، بالاخره توی یه سنی از والدین‌شون جدا می‌شن. این در طبیعت همیشه طبق زمان‌بندی مشخصی اتفاق می‌افته. ولی در جامعه‌ی انسان‌ها، مثل همه‌ی ویژگی‌های دیگه‌مون، سن جدایی هم متفاوت و گوناگونه. فرهنگ با فرهنگ و فرد با فرد در این مسئله متفاوت هستن. روش‌های متفاوتی هم برای جدا شدن هست. معمولا یه جوون، وقتش که برسه خودش تشخیص می‌ده و با تمام توان‌اش اقدام می‌کنه برای این کار. معمولا نصف بحث و جدل‌ها مربوط به نحوه‌ی مستقل شدن هست. و اگه این کار درست انجام بشه نصف دیگه‌ای وجود نداره.

آدم‌ها افکار متفاوت ولی آناتومی مشابهی دارن. با این حال هنوز دارویی تولید نشده که مناسب بدن تموم آدم‌های دنیا باشه. به جای اینکه دنبال نحوه‌ی درست این کار بگردید یا برای تمام مردم نسخه بیچید، به دنبال نحوه‌ی مناسب‌اش باشید. زندگی شما مال شماست و زندگی بقیه مال شما نیست. شونه یه ابزاریه که طبق اختیار ما، در همون جهت مورد نظر موها رو صاف می‌کنه. منطق هم ابزاریه که طبق اختیار ما می‌چرخه بعد به حقایق موجود اطلاق می‌شه. بی‌تعارف‌تر می‌گم: منطق‌تون رو هم بریزید دور و با کسی بحث نکنید که رفت باید یا موند بایست. ارزش وقت تلف کردن نداره این صحبتا. اگر توی این نوشتار به دنبال حرف آخر و حکم فصل‌الخطاب می‌گردین، خودتون رو خسته نکنین.

در خارج از کشور شما آشناها و فامیل‌ها و عزیزان کمتری رو در کنارتون می‌بینید. اگر تا حالا از کشور خارج نشدین انتظارات شما از خارج از کشور ممکنه با واقعیت مطابقت نداشته باشه. تنظیمش کنین قبل از اینکه تصمیمی بگیرین. بیش‌تر از اینکه به دنبال درآمد یا اعتبار باشین، دنبال این باشین که کدوم سبک زندگی به شما می‌خوره.

کلا خوبه که مسئول باشیم چرا که احساس بسیار خوبی در آدم ایجاد می‌کنه و همون طور هم که می‌دونید مسئولیت‌پذیری یکی از بهترین صفات اخلاقی انسان‌ها است. مورد دیگه‌ای که به ذهن من می‌رسه این هست که ما نباید در مقابل تمام خاطرات خوبی که داخل این کشور و به واسطه ایرانی بودن داشتیم ساکت بنشینیم و باید اون‌ها رو به نوعی جبران کنیم، اگه معلم‌های دل‌سوزی داشتیم سعی کنیم چیزهایی رو که بلدیم مثل اون‌ها به بقیه هم یاد بدیم و...

درسته که خیلی چیزها دیگه مثل گذشته نیست ولی صفات انسانی و اخلاقی همیشه صفاتی هستن که تغییرناپذیرند و طی سالیان طولانی همچنان تغییرناپذیر بوده‌اند وگرنه در این مورد که موندن و تلاش برای این مملکت با توجه به وضعیت موجود کار راحتی نیست شکی نداریم و همه می‌دونیم هرکس که قصد اینکار رو داشته باشه آینده‌ی نامعلومی رو پیش رو خواهد داشت ولی خب شاید بشه نسبت داد این مورد رو به تقابل

عقل و احساس که عقل انسان رو به رفتن و احساس انسان رو به موندن سوق می‌ده. قطعاً انتخاب ساده‌ای پیش رو نیست...

مهدی پدرام، مهندسی کامپیوتر - سخت‌افزار، ورودی ۸۸

وقتی به گذشته فکر می‌کنم یاد گل کوچیک‌های توی کوچه و دوچرخه‌سواری با بچه‌ها می‌افتم و روزهای خیلی خوب گذشته که دیگه تکرار نمی‌شن، بزرگتر شدیم و رفتیم مدرسه و خاطرات منحصر به فردش که در این لحظه که

بهش فکر می‌کنم به یقین می‌شه گفت که بهترین دوران زندگی من و تقریباً همه‌ی ما بوده، همه‌ی ما معلم‌های زحمتکش و دل‌سوزی داشتیم که از اول دبستان سر کلاس به ما درس‌های مختلف دادند، از خانوم‌های مهربون دبستان که الفبا رو به ما یاد می‌دادن گرفته تا معلم‌های دبیرستان. نکته‌ی دیگه‌ای که شامل ما می‌شه اینه که ما تو یکی از بهترین دانشگاه‌های ایران تحصیل کردیم یا می‌کنیم و بیش‌تر ما در بهترین مدرسه‌های این کشور تحصیل کردیم و به نوعی از بهترین امکانات موجود استفاده



کردیم و به نظر من استفاده از این امکانات برای ما مسئولیت درست می‌کنه چرا که اگه هرکدوم از ما به مدرسه‌های متوسطتری می‌رفتیم به احتمال خیلی قوی اینجا که الان هستیم نبودیم، مثل باغبونی که طی سال‌های طولانی به درخت‌هاش رسیدگی می‌کنه از کاشتن گرفته تا بیل زدن و آب دادن هفتگی و... درواقع انتظار داره که تلاش‌های اون به بار بنشینه و درخت اون شروع به میوه دادن بکنه، و به نظر من ما مسئول هستیم که در مورد امکاناتی که دریافت کردیم خدماتی هم ارائه بدیم و

دیالوگ^۱

دانشجو: استاد! یه توصیه‌نامه می‌خواستم. می‌شه برام بنویسین؟

استاد: مسأله‌ای نیست. برای کی می‌خوای؟

د: تا ۳۰ دسامبر مهلت داره.

! عیبی نداره. فقط شرطش اینه که وقتی درست تموم شد برگردی ها!

د: صادقانه بگم، آآن نمی‌تونم قول بدم چون نمی‌دونم اون موقع وضعیت چه جوریه باشه.

! وضعیت کشور یا وضعیت اونجا یا وضعیت خودت؟

د: همه‌ش. می‌دونین؟ کاملا بستگی به شرایط داره. اگه شرایط اون موقع مثل حالا باشه که خیلی سخته. وضعیت جامعه رو ببینین.

! آره وضع زیاد خوب نیست ولی این بار مسئولیت رو سنگین‌تر نمی‌کنه؟ واقعا کشور به وجود شما نیاز داره.

د: ولی اصلا این طور به نظر نمیاد. من اصلا اینو احساس نمی‌کنم. مسئولان و اداره‌کننده‌های کشور که به قیافه-شون نمیدانند درخواستی از ما داشته باشن. مردم هم که به نظر نمیدانند احتیاجی به امثال ما داشته باشن و هیچ کدوم از این سیل مهاجرت به خارج فارغ‌التحصیل‌ها خم به ابرو نمیارین.

! قبول دارم که خیلی‌هایی که گفتی عین خیالشون نیست اما کسایی هم هستن که می‌بینن که بهترین استعدادها دارن مرن و در آینده‌ای نزدیک مملکت دچار کمبود نیروی انسانی متفکر، مدیر و باهوش می‌شه.

د: آخه خودتون قضاوت کنین. من نوعی این همه درس خوندم. بعد از تموم شدن درس، اینجا چه قدر از توان من استفاده می‌شه؟ در حالی که اگه برم در جامعه‌ای که بهتر از لحاظ علمی ارضا می‌شم بهتر نیست؟ از طرف دیگه وضعیت اقتصادی رو که می‌بینین. به جوونی مثل من چه قدر حقوق می‌دن؟ با این گرونی خونه و غیره، من چه طوری می‌تونم تشکیل خانواده بدم؟ تازه وضعیت اجتماعی رو نگاه کنین. کافیه یه کار اداری براتون پیش بیاد... حالا شما خودتون بگین؛ با این وضعیت، من حق ندارم جای دیگه‌ای برای زندگی انتخاب کنم؟

! در مورد مشکلات اینجا تا حد زیادی قبول دارم ولی حالا اینکه توی اون کشورها خیلی همه چیز روبه‌راهه خیلی

^۱ این متن به درخواست نویسنده بدون نام منتشر می‌شود.

جای بحث داره ولی به طور کلی می‌پذیریم که منطقا دافعه-های اینجا و جاذبه‌های اون ور آب باعث می‌شه آدم اون ور رو انتخاب کنه ولی فقط به این شرط که من فقط خودمو ببینم و هیچ احساس مسئولیتی نسبت به جامعه‌م نداشته باشم، جامعه‌ای که توی اون بزرگ شدم و به اینجا رسیدم، نسبت به مردم که به زبان حال، نه به زبان قال، به شدت درخواست و حتی التماس برای کارگزاران و مسئولان خوب، خوش‌فکر و تلاش‌گری مثل شما رو دارن، همه‌ی اینها رو نادیده بگیرم. بذار یه خاطره از دوران دانشجوییم برات بگم. دوره‌ی لیسانس، توی خوابگاه با سه چهار نفر هم‌اتاقی بودیم. یکی از اینها خیلی آدم رند و زرنگی بود ولی در عین حال خیلی ساده و صادق بود. هر چند وقت یه بار دکوراسیون اتاق رو عوض می‌کردیم. یه بار می‌خواستیم جای تخت‌ها رو مشخص کنیم. اون اصرار داشت طوری که خودش می‌گفت، بچینیم. گفتیم آخه چرا این جوری؟ گفت آخه به نفع منه! خیلی جدی می‌گفت. اصلا دیگران رو نمی‌دید. فقط منافع خودش رو می‌دید. اگه آدم توی محاسباتش و تصمیماتش فقط خودش رو در نظر بگیره، خیلی بد می‌شه. حالت خیلی بد و نهایتش رو بگم؛ در این صورت، اون دکتري هم که به خاطر منافع خودش، تشخیص می‌ده بیماراش باید جراحی کنه، در حالی که می‌دونه نیازی نیست، کارش توجیه پیدا می‌کنه.

د: یعنی می‌گین ایرانیای مقیم خارج...

! نه، اشتباه نشه. به هیچ وجه نمی‌خوام بگم دوستانی که خارج از کشورن، فقط خودشونو می‌بینن. نه، اونا پارامترهای دیگه‌ای هم برای تصمیم‌شون دارن و شرایط هر کدوم با دیگری فرق می‌کنه. من در پاسخ به چیزهایی که شما گفتین و تفاوت‌هایی که مطرح کردین که مبنا و توجیه ترک وطن باشه، گفتم که اگه فقط این موارد باشه، خیلی از لحاظ ماهیت فرقی با این مثال‌ها نداره....

د: خوب من هم اگه در خارج خدمت کنم، به بشریت خدمت می‌کنم. فقط خودم رو که نمی‌بینم. خدمت به بشر فقط منحصر به ایران که نیست....

! بله، اگه چشم‌مون رو روی مناسبات سیاسی و اقتصادی موجود در دنیا ببندیم، حرف شما صحیحه. (به قول یکی از دوستان، صد در هزار درسته!) هر وقت جهانی‌سازی به طور عادلانه و درستی انجام شد، اگه رهبران یک کشور علیه مردم کشور دیگه تصمیم‌گیری نمی‌کردن، اگه تهدید و لشکرکشی به کشورهای دیگه واقعیت نداشت، شاید حرف شما درست بود. حالا بگذریم که متأسفانه بعضی

بهتری دارن. اگه این جوری بود که اون‌ها می‌گن، پس چرا این‌هایی که می‌رن بر نمی‌گردن؟

ا: خوب، من شاید جواب قانع‌کننده‌ای برای این سوال نداشته باشم چون هر کی شرایط خاص خودشو داره. ولی الآن یاد یه حرفی افتادم که یکی از دوستان از قول آمریکایی‌ها می‌گفت. می‌گفت وقتی آمریکا بودم، یه نفر به من گفت اینجا مثل یه بطریه که مهاجرها مثل یه بچه موش اول راحت می‌رن توش. اگه یه مدت طول بکشه و بزرگ بشی دیگه اگه بخوای هم نمی‌تونی ازش در بیای.... تازه یک نکته‌ی دیگه هم هست که شما اگه خوب دقت کنین اونو هم می‌بینین. اگه فقط به مهاجری که هم‌سن و سال خودتون هستن نگاه نکنین، و شرایط اونایی که حدود ده پونزده سال یا بیش‌تر از شما بزرگ‌ترن رو هم خوب نگاه کنین، شاید متوجه بشین. من افراد متعددی رو می‌شناسم که ممکنه از نظر اقتصادی در شرایط خیلی خوبی باشن ولی با بچه‌هاشون مشکل دارن. خود آمریکایی‌ها به این می‌گن شکاف فرهنگی. یعنی یه بچه مهاجر اونجا نمی‌تونه به راحتی با پدر و مادر خودش ارتباط برقرار کنه. فرقی نمی‌کنه که شما اصلیت کجایی باشه و از کجا اومده باشی، به هر حال فرهنگت صد در صد با فرهنگ جامعه‌ی میزبان یکی نیست. در حالی که بچه‌ت داره تو اون جامعه بزرگ می‌شه و اون فرهنگ رو عیناً می‌گیره، چه شما موافق باشی و چه نباشی. ممکنه دیر یا زود با بچه‌ت دچار مشکل بشی. خب ممکنه بگی با بچه‌م صحبت می‌کنم و یادش می‌دم که چی درسته و چی غلط. اما توجه کن که بخشی از چیزایی که یاد بچه‌ت می‌دن اینه که کشور تو، فارغ از این که مال کجایی، یک کشور عقب‌افتاده است با مردمی عقب‌افتاده و عقایدی عقب‌افتاده. پس اصلاً بچه‌ت حاضر نیست حرفتو گوش کنه. بعد می‌بینی که شما با این همه ادعا و نخبگت، بچه‌ت اصلاً قبولت نداره، مسخره‌ت می‌کنه. مثلاً شما بهترین مهندس ناسا شدی و فکر می‌کنی خیلی موفقی، ولی بچه ده ساله‌ت بهت می‌گه که لهجه داری.... برای همین هم خجالت می‌کشه که به دوستاش معرفیت کنه... نمی‌دونم چند درصد اینجوریه ولی دیدم مواردی رو که طرف تو بیست سالگی رفته و خوش بوده، تو سی سالگی ازدواج کرده و بچه‌دار شده، اما تو چهل پنجاه سالگی دچار سرخوردگی، احساس یأس و پوچی، یا حتی تنفر از کشور میزبان‌ش شده. بعضی از این آدم‌ها به خاطر رودروایی‌هاشون یا ترسشون مجبور می‌شن تظاهر کنن که اونجا خوشن اما ته دلشون از خودشون و بچه‌های خودشون بیزارن. بعضی‌هاشونم که جرات شکستن این

هم‌وطن تو کشورهایی مثل آمریکا ندانسته یا دانسته روی پروژه‌های نظامی کار می‌کنن و اسلحه‌ی اونا رو برای ملت‌های دنیا تیز می‌کنن. این شاید برای اینه که بودجه‌های خوبی برای این جور پروژه‌ها اختصاص می‌دن یا برای جذابیت علمی‌ش این کار رو می‌کنن. ولی به هر حال وضعیت برخورد دولت‌های بزرگ با ملت‌ها اصلاً با بحث شما در مورد خدمت به بشریت سازگاری نداره.

د: می‌بخشید ولی من اینا رو زیاد قبول ندارم و معتقدم بیش‌ترش تبلیغات رادیو تلویزیون ماست...

ا: خوب، در این مورد قضاوت رو به عهده‌ی خودت می‌ذارم. اما یه نکته‌ی مهمی رو می‌خوام بگم که به این قضیه تا حدی ارتباط داره و اون اینه که هر کشوری نسبت به تجاوز به تمامیت ارضیش به شدت حساسه... جنگ هشت‌ساله‌ی خودمون که در هر عملیات برای پس گرفتن یک شهر یا حتی چند صد متر خاک بایر، تعداد زیادی از جوان‌های ما جونشون رو از دست می‌دادن. حالا اینکه چرا خیلی از مسئولان کشور نسبت به از دست رفتن سرمایه‌های انسانی انقدر بی‌تفاوتن، واقعا جای تأسف و تعجب داره. ببینید، دوست عزیز، ارزش شما برای این کشور به مراتب بالاتر از خرمشهر و آبادانه. قدر خودتون رو بدونین هر چند اونایی که باید بدونن نمی‌دونن. آخه ارزش شما دیگه از چند کیلومتر خاک بایر که کم‌تر نیست که این جوری برای اون سینه سپر می‌کنن ولی برای رفتن شما عین خیالشون نیست.

د: ولی خاک کشور انتخاب نداره؛ هرکی بگیرش مال اوئه. ولی استاد، ما آدمیم، عقل داریم، فکر داریم، آزادی داریم، حق انتخاب داریم. آیا نمی‌تونیم سرنوشت خودمونو خودمون انتخاب کنیم؟

ا: چرا می‌تونین ولی درست به خاطر همین آزادی و فکر و حق انتخابه که می‌گم نباید بدون احساس مسئولیت عمل کنین. اگه این عقل و فکر و آزادی و اختیار نبود که می‌گفتم، هر جا راحت‌ترید، هر جا شما رو بهتر جذب می‌کنه، همون جا برید. هر جا بیش‌تر در رفاهید. البته درباره‌ی همین در رفاه بودن هم بعضی‌ها که هم اون ور آب رو دیدن، هم این ور آب رو درباره‌ی همین هم خیلی حرف دارن و قبول ندارن و دلایل و مثال‌های متعددی برای حرفشون دارن....

د: ولی تا جایی که من می‌دونم اصلاً این جور نیست. من خودم بعضیا رو می‌شناسم اونجا از همین لحاظ‌ها وضع

تابو رو دارن، زندگی اونجا و بچه‌هاشونو ول می‌کنن و تو سن‌های بالا برمی‌گردن به کشورشون. اما دیگه نه این ورین و نه اون وری.

برگردم به موضوع بحثم، به نفر می‌گفت ما تو این سی و چند سال با این همه تنش و مسائل مختلف، خیلی شانسی آوردیم آمریکا به ما حمله نظامی نکرد و کشورمون رو تصرف نکرد... به طنز بهش گفتم نیازی نداره. ما به این خوبی نیروی متخصص براشون تربیت می‌کنیم. بهترین-هاشون هم موقع میوه‌دهی که می‌شه راحت می‌چینن، می‌برن. مگه عقلشون کمه که اینجا رو به هم بریزن؟ ببین علی‌رغم همه جور محاصره‌ها و قطع ارتباطها، چه جوری راحت ویزا می‌دن؟ اصلاً انگار نه انگار که مشکل سیاسی بین دو کشور وجود داره....

د: خوب، آقای دکتر. اینجا درسته که ما خیلی مطالب علمی یاد می‌گیریم. ولی چه استفاده‌ای ازش می‌شه؟... خیلی باید ببخشید اینو می‌گم ولی خود شما با این توانایی‌ها چه مشکل عمده‌ای رو از صنعت یا هر جای دیگه‌ی کشور حل کردین؟

ا: خیلی ممنون که صریح حرف‌هاتو می‌زنی. البته من خودم فکر نمی‌کنم از امکاناتی که این جامعه برام ایجاد کرده خوب استفاده کرده باشم. ولی افرادی رو می‌شناسم که بعد از فارغ‌التحصیلی شرکت‌های بزرگی راه انداختن... اگه اینا هم می‌خواستن برن، واقعاً نمی‌تونم تصور کنم کشور الآن چه وضعیتی داشت. نگاه کن همین پل‌ها و تونل‌های عظیم یا شرکت‌های بانکداری الکترونیکی.... بالاخره همین کارها رو هم ایرانیایی که موندن دارن پیش می‌برن... البته کسانی مثل ما که تقریباً همه‌ی وقتشون رو گذاشتن توی دانشگاه،... همینا اونا رو آموزش دادن... بذار حالا که تو رک و صریح حرفتو زدی، منم شوخی-جدی یه نکته رو بگم. اگه این استادا هم بعد از فارغ‌التحصیلی رفته بودن خارج و برنگشته بودن، آیا الآن شما می‌تونستین اصلاً فکر اپلای کردن رو بکنین؟... البته اینو انکار نمی‌کنم که بعضی وقتا که می‌بینم خیلی‌ها می‌رن و بر نمی‌گردن، با خودم می‌گم داری چکار می‌کنی؟ این همه تلاش می‌کنی که چی؟ که بهترین پرورش‌یافته‌های دانشگاه بذارن برن؟ ولی وقتی بعضی از فارغ‌التحصیل‌ها رو می‌بینم که جایی موفق هستن و کمکی به کشور می‌کنن یا تک و توک برمی‌گردن، دوباره انرژی می‌گیرم.

در مورد اینکه گفتم درصد کمی از توانایی‌ها و دانش کسب شده در ایران مورد استفاده است و مقدار زیادیش

بی‌مصرف می‌شه، تا حد زیادی قبول دارم اما این جوری به قضیه نگاه کن که در ایران چه قدر می‌تونی موثر باشی و به اصطلاح ضریب تأثیرت چه قدره. در کشورای پیشرفته، اگه تو نباشی، یکی دیگه همون کار رو انجام می‌ده و سهم تأثیر تو در پیشرفت جامعه چندان زیاد نیست ولی در ایران اگه همت و تلاش و کمک خدا باشه، حتی یه نفر می‌تونه خیلی در پیشرفت و بهبود جامعه تأثیرگذار باشه. تازه همه‌ی اینا که گفتم وارد بحث عشق به وطن و احساسات ملی و مبحث بسیار مهم هویت نشدم....

د: ببخشید استادا! اشتباه نشه. اونایی که رفتن، این احساسات ملی و وطن‌پرستی‌شون کم نشده... تو فیس-بوک یه سری بزنین خودتون می‌بینین. یه بازی تیم ملی که می‌شه همه‌ی ایرانیا تو همه‌ی کشورای جهان غوغا می‌کنن.

ا: خودم می‌دونم؛ یه وقت یه اتفاقی می‌افته اسم خلیج فارس رو مثلاً تو گوگل درست نمی‌نویسن، همه یک‌پارچه صداشون درمیاد، پتیشن امضا می‌کنن و... در مورد اون دوستان هر کسی برای خودش پارامترا و شرایط خودشو داره که من نه دوست دارم اونا رو سرزنش کنم و نه حتی قضاوت. بحث من با شماست و با این فرض که همه‌ی اونا به دلایل کاملاً درست و قابل توجیهی موندن. البته واقع-بینانه اگه بخوایم نگاه کنیم، بالاخره تعدادی هستن که توجیه قابل قبولی از لحاظ بحثیایی که من کردم ندارن. فقط مشکل اینه که در این باره به طور جدی فکر نکردن... حتی این انتقادهایی هم که بعضی وقتها از ایران و ایرانی می‌کنن (و به نظرم گاهی افراط می‌کنیم)، به نظر من به خاطر علاقه‌ی زیاد به کشورمونه. شاید بدونی من حدود هفت سال خارج زندگی کردم. خیلی وقتها تعجب می‌کردم که مشابه خیلی از این اشکالاتی که توی ایران باهاش مواجه می‌شیم و ناراحتمون می‌کنه، اونجا راحت از کنارشون می‌گذشتیم. شاید یکی از علت‌هاش این باشه که اینجا رو خونگی خودمون می‌دونیم و چون دلمون برای مملکتمون می‌سوزه، برای همین اذیتمون می‌کنه که آخه چرا باید این جوری باشه. ولی توی خارج انگار ناهنجاری‌ای اگه می‌بینیم این قدرها ناراحت نمی‌شیم....

یه موضوع دیگه که دلم می‌خواد بگم، بحث خانواده است که البته خیلی هم بی‌ارتباط با بحث خدمت به وطن و دینی که به اون داریم نیست و همین طور به اون نکته‌ای که درباره‌ی خدمت به بشریت گفتم. ببین، بالاخره وقتی پدر و مادر آدم این همه برای بچه‌هاشون زحمت کشیدن، از اون بچو تولد از همه چی‌شون گذشتن به خاطر بچه-

د: خوب، مسئول این روند کیه؟ مسئولای کشور لابد خیلی بد عمل کردن که این جوری شده....

ا: خوب بله. مسئولای کشور هم تو این قضیه تقصیر دارن. منم بهت گفتم بعضی از مدیرهای کشور اصلاً عین خیالشون نیست. البته.... بعضی رو هم من می‌دونم واقعا در حدی که اختیار و توانایی داشتن سعی کردن سیاست-هایی رو تدوین کنن که تا حدی با این قضیه مقابله کنه. ولی اصلاً فرض کنیم همه‌ی تصمیم‌ها گردن اونا باشه.... آیا این چیزی از مسئولیت ما کم می‌کنه?... به نظر من اگه بخوایم یه چتر پیدا کنیم که زیر اون تعداد کثیری از ایرانی‌ها رو جمع کنیم، شاید چتری از این بزرگتر نتونیم پیدا کنیم که درد مشترک ما اینه که چرا این قدر عقب افتادیم؟ ما با این سابقه‌ی فرهنگی غنی... آیا لیاقت اینو نداریم که در بین کشورهای توسعه‌یافته باشیم؟ یا باید نیروی انسانی نخیه‌ی ما در خدمت توسعه‌ی بیش‌تر کشورهای توسعه‌یافته باشه؟ و تازه بعدش وقتی ما نیاز داشته باشیم، بگن اینو بهترتون نمی‌دیم، اون تحریمه....

د: خوب دکتر. درد دل زیاده. منم خیلی وقتتون رو گرفتیم. ولی بحث خوبی بود. (با لبخند) فکر کنم تونستم شما رو متقاعد کنم.

ا: بله حتماً همین طوره. البته من وارد مباحث ایدئولوژیک نشدم. اگه بخوایم وارد اون بحث‌ها بشیم که دیگه شاید نیازی به خیلی از این بحث‌ها نبود. منظورم مسئولیت و دین اصلی انسان در برابر خداونده که همه‌ی نعمت‌های ما از اوست و اینکه تونستیم دانشی کسب کنیم، دانشگاه قبول شدیم، از نعمت سلامت و هوش برخوردار شدیم. هدف آفرینش ما قطعاً نمی‌تونه به مسائل رفاهی و حتی معنوی مربوط به این دنیا محدود بشه و دنیای دیگه‌ای پیش روی ماست که باید در تکتک کارهامون اون دنیای جاودان رو در نظر داشته باشیم.... به قول مولانا «مانده-ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا، یا چه بوده است مراد وی از این ساختنم؟» این سوالاییه که معمولاً آدم‌ها وقتی سانشون بالا می‌ره باهاشون روبه‌رو می‌شن. اون وقتی که امکانات بدنی و ذهنی زیادی براشون نمونده.... خیلی حرف زدیم.

د: استاد. بیخشید. حالا برای توصیه‌نامه‌ی کی خدمت برسم؟
ا: چهارشنبه‌ی آینده بیا بگیر ولی شرط یادت نره.
د: ممنون.

هاشون، اینا موقع از کار افتادگی و پیری خیلی نیازها دارن که لازمه بچه‌هاشون دم دستشون باشن... حالا آیا به نظرت درسته که این فرزند با همه‌ی امکاناتی که والدینش براش فراهم کردن تا به اینجا برسه، یه دغه بگه خداحافظ من رفتم جایی که... برای خودم بهتره؟ همین حقی که والدین به گردن ما دارن رو می‌شه درباره‌ی حقی که مملکت و مردمش به گردن آدم دارن گفت.

د: ولی استاد، خود همین پدر و مادر هیچ مشکلی با رفتن من ندارن.... حتی بابای خودم اگه بگم نمی‌خوام برم، دعوام می‌کنه...

ا: بله، می‌دونم. اونا دارن بازم از خودشون و حقشون می‌گذرن و در واقع ایثار می‌کنن. اما آیا این دلیل می‌شه که ما حقشون رو نادیده بگیریم و چشممون رو ببندیم، بگیم خوب، حالا که اونا راضین، ما هم بی‌خیال؟

د: حالا آقای دکتر، همه هم که نمی‌مونن. بعضیا برمی‌گردن. شما کلاً با رفتن خارج و درس خوندن اونجا مخالفین؟...

ا: ... اصلاً... حتی به بچه‌ها می‌گم اگه می‌دونین برمی‌گردین، حتماً برین. اما اگه نمی‌دونین حتماً نرین. مسأله‌ای که هست اینه که آدم آمار اونایی که برنگشتن رو که می‌بینن، ناراحت می‌شه....

د: اتفاقاً همین. آدم دور و برش رو نگاه می‌کنه می‌بینه همه‌ی دوستاش رفتن. وقتی این جوری می‌شه، آدم احساس می‌کنه داره اشتباه می‌کنه که تا حالا مونده.

ا: بیخشید ما که خدای نکرده، بُز که... بگذریم ببین، مولانا یه داستان داره درباره‌ی تقلید و به اصطلاح امروز جوگیر شدن. داستان خیلی شیرینیه معروفه به داستان «خر برفت». سرچ کن دنبال «صوفی در خانقاه از ره رسید». حتماً این داستان رو بخون....

د: به نظرم اگه ده درصد هم برگردن، خیلی خوبه چون انتقال تجربیات کسب شده از اونجا خیلی باارزشه.

ا: ولی به نظر من این یه مقدار دلخوش‌کردنه.... یکی از اساتید دانشگاه شهید بهشتی در سال‌های اخیر بررسی خوبی انجام داده بود در مورد مهاجرت نخبگان و تأثیر اون در بهره‌ی هوشی در ایران. نشون داده بود که این پدیده در سال‌های اخیر باعث کاهش میانگین ضریب هوشی ایرانی‌ها شده و این تأثیرش فقط روی نسل موجود نیست بلکه ژن‌های نخبگی رو هم از ایران خارج می‌کنه و ذخیره‌ی ژنتیکی کشور رو فقیر می‌کنه.

زندگی در خارج از ایران

مسعود زمانی، مهندسی کامپیوتر - معماری کامپیوتر، ورودی

۱۴ ارشد

ایران دارد، مخصوصا برای مقاطع تحصیلات تکمیلی، دانشجوی می‌تواند بدون دغدغه‌های جانبی به تحصیل و تحقیق بپردازد.

در نهایت؛ برای همه آرزوی شادی دارم و برای تمامی اساتید، آرزوی سلامتی و طول عمر دارم.

راستش دقیقا مطمئن نیستم از چه زمانی به فکر تحصیل خارج از ایران افتادم ولی با جدی‌تر شدن تصمیمم برای دوره‌ی دکترا، گزینه‌ی تحصیل خارج از ایران برایم جدی‌تر شد. و یکی از پارامترهایی که من را مصمم‌تر می‌کرد که گزینه خارج از کشور را بیش‌تر بررسی کنم مسئله‌ی مالی تحصیل در ایران بود. به هر حال در دوران دکترا خارج از ایران هزینه‌ی زندگی از طریق دانشگاه تامین می‌شود و این باعث می‌شود که بدون دغدغه‌های تامین معاش به تحصیل پرداخت. علاوه بر این تحصیل خارج از کشور باعث می‌شود بتوان دنیای دیگری را هم تجربه کرد. به هر حال این گزینه را انتخاب کردم و از همان موقع تقریبا می‌دانستم که این رفتن ممکن هست بازگشت زود هنگامی نداشته باشد و این قضیه آزاردهنده بود. ولی به هر حال هر راهی خوبی و بدی‌های خود را دارد. اوایل قصد برگشتن داشتم ولی خب با مرور زمان شرایط زندگی در ایران طوری شده است که تصمیم به برگشتن را سخت‌تر می‌کند. به هر حال از تصمیمی که گرفتم راضی هستم وگرنه حتما برمی‌گشتم. البته من خودم دوستانی داشتم که بعد از اتمام تحصیل به ایران برگشتند و الان هم کاملا راضی هستند. و از طرفی دوستانی هم دارم که هنوز بعد از تحصیل در خارج از ایران مانده‌اند و کاملا از شرایط زندگی خود راضی هستند. به نظر من اگر کسی قصد ادامه‌ی تحصیل در خارج از ایران را دارد، بهتر است از همان اول به این فکر نکند که برمی‌گردم یا نه، بهتر است این تصمیم را به بعد موکول کند. چون بعدها پس از تجربه‌ی زندگی در خارج از ایران می‌توان راحت‌تر تصمیم گرفت.

الان که تجربه‌ی تحصیل در ایران و خارج از ایران را دارم می‌توانم صادقانه بگویم که از لحاظ کیفیت آموزشی، کیفیت تدریس در ایران هم‌سطح و گاهی بهتر از خارج از ایران است. به نظر من سطح علمی و مهارت تدریس اساتید دانشگاه‌های ایران خیلی خیلی بالا هست و نمود آن را می‌توان در موفقیت دانشجویان ایرانی در کشورهای دیگر دید. اما نکته‌ی خوبی که تحصیل خارج از

گلناز الهی، مهندسی کامپیوتر - نرم افزار، ورودی ۸۰

دانشجویی، افتاده بودم در آپارتمان عاریه‌ای درب و داغان در زیرزمین صاحب‌خانه‌ای که تصور می‌کرد من تا هواپیما در تهران را روی شتر رفته‌ام و کفش و لباسم را لابد گروه‌های خیریه‌ی بین‌المللی به ما داده‌اند. تصورات مهمل عجیب از "ایرانیان" ته ندارد هنوز. آن اوایل به علاوه این‌ها، پول تنگ بود، فرهنگ غریب بود، و دل تنگ بود.

بعد زمان گذشت، پول راحت‌تر شد، فرهنگ آشنا شد، دوست و خانواده و رفیق و کس و کار در مهاجرت دست و پا شد و سربازی تمام شد. از "مثلا" بهترین دانشگاه‌ها هم با مدارج عالی فارغ‌التحصیل شدیم و "مثلا" بهترین شغل‌ها را هم ربودیم. یکایک دوستانی که اطرافم می‌شناسم اقامت دائم و کارت سبز و پاسپورت فرنگی‌شان هم در جریان است، زندگی‌شان مرتب است، پول می‌سازند، سالی یک بار اگر نه، دو سالی یک بار می‌روند ایران، دیدار با فری کثافت و دانشکده و تئاتر شهر و کلکچال و شمال و جنوب را تازه می‌کنند، و برمی‌گردند تعطیلات بعدی‌شان را در مکزیک برنامه‌ریزی می‌کنند. پدر مادرهایمان هم پایشان باز شده، هر سال می‌آیند و می‌روند و اگر نیایند باید پای اسکایپ با ما شام میل کنند و علی‌الظاهر همه چیز خوب است. آن رفقای که اوایل مهاجرت روی طبل برگشتن محکم می‌زدند خزیده‌اند گوشه‌ای و بی سر و صدا کار می‌کنند، ازدواج می‌کنند، بچه‌دار می‌شوند، با بچه‌شان انگلیسی یا سوئدی یا آلمانی حرف می‌زنند و صحبت برگشت مثل یک جوکی که چهارصد بار شنیده‌ای و ضایع است تکرارش کنی از نسل مهاجرت ما جمع شده است.

این قصه سر و ته خاصی ندارد. رفتیم، بد نگذشته، روزگار خوب است، و به صورت دسته جمعی صحبت برگشت را هم نمی‌کنیم. دلیل خاصی هم نداریم برگردیم، هر چند دلیل خاصی هم نداریم که برنگردیم. صرفاً ریشه‌دار شده‌ایم سر جایمان و س‌ن‌مان بالا رفته و سبک‌باری و سبک‌بالی بیست و دو سالگی نیست که یک بار دیگر بکنیم و برویم آن یکی سر نیم‌کره، خودمان را در یک گلدان جدید دوباره بکاریم. شخصاً یاد گرفته‌ام که عطای یک چیزهایی را می‌شود به لقایشان فروخت و زندگی در خاک آباجدادی یکی از آن لقهاها است. خوب یا بد.

می‌گویند در زندگی چند استرس بزرگ وجود دارد. فی‌المثل، بزرگ‌ترین شوک در زندگی از دست دادن فرزند است. دومین استرس بزرگ در زندگی مهاجرت است. البته این را هشت سال پیش نمی‌دانستم. آن موقع‌ها رفتن هدف بود. تمام جان کندن‌ها و برای نمره پرپر زدن به این دلیل بود که مخ بزنییم، بورس بگیریم، ویزا بگیریم، و برویم. و رفتیم. از بین رفقای ورودی هشتاد که هنوز از هم خبری داریم و در تماس هستیم، فقط یک نفر ساکن ایران بود که پارسال تابستان در خیابان‌های تورتو در صف یک رستوران شلوغ، بین جمعیت دیدمش. بوم بم! تمام شد. آخرین هم‌کلاسی‌ای که از دانشکده‌ی مهندسی کامپیوتر پلی‌تکنیک می‌شناختم هم با مغز فراری‌اش رویت شد.

برنامه و هدف از رفتن چه بود را می‌شود آمار گرفت و نمودار کشید و بررسی اجتماعی و اقتصادی و روان‌شناسی کرد. دلایل دهن‌پرکن‌اش این بود که قصد داشتیم به بهترین دانشگاه‌های دنیا برویم، تجربه پیدا کنیم، دنیا را ببینیم، فرهنگ‌های دیگر را تجربه کنیم، پول بسازیم، و کذا. من البته شخصاً تصور می‌کنم که ما را جو فرا گرفته بود. جو رفتن. همه در حال تقلا بودند که بروند. آن قدر تمرکز بر این فعل رفتن بود، که من تصور می‌کردم اگر بمانم باخته‌ام. حقیقتش این بود که مطمئن نبودم اگر بمانم در ایران باید با زندگی‌ام چه کنم. ازدواج کنم؟ بچه‌دار بشوم؟ در یک شرکت کوچولو بی سر و صدا کد بزنیم؟ کی می‌توانم از پدر و مادرم مستقل بشوم؟ مسئله این بود که تجربه‌ی پدر و مادرم از زندگی و اهداف و زمان‌بندی اتفاقات و توقعات از زندگی‌شان با من آن قدر فرق داشت که دیگر مشخص نبود نسل ما باید چگونه زندگی کند. برای مادرم بدیهی بود که روزی ازدواج می‌کند، کار می‌کند، و بچه‌دار می‌شود. برای من بدیهی نبود که دقیقاً بعد از فارغ‌التحصیلی آیا قصد دارم کار کنم یا قصد دارم بروم با کوله‌پشتی مثلاً در آسیای مرکزی بچرخم.

باری، رفتیم. از مهاجرت من هشت سال می‌گذرد. دو سال اول مهاجرت را می‌گویند سربازی. از این جهت که سخت است. از خانه‌ی گرم و نرم پدر مادر و بی‌خیالی دوران

امیرحسین پی‌براه، مهندسی کامپیوتر - سخت افزار، ورودی ۷۵

جشن ۲۵ سالگی دانشکده‌ی عزیز کامپیوتر دانشگاه دوست‌داشته‌ی امیرکبیر است. دانشکده‌ای که در آن درس خواندم، بزرگ شدم و در طبقه‌ی دوم ساختمان قدیمی‌اش که الان حوضی جایش نشسته عاشق شدم. سال‌ها گذشته است از آخرین باری که سر کلاس‌های آن دانشکده نشسته بودم. بیش از ۱۰ سال. آن زمان هیچ‌گاه فکر رفتن از ایران را نمی‌کردم. هیچ‌گاه. و الان که به دایرکتوری عکس‌های سال‌های زندگی در سوئد نگاه می‌کنم، نه دایرکتوری جدا می‌بینم. یک دایرکتوری برای هر سال. ۲۰۰۶، ۲۰۰۷، ...، ۲۰۱۴. قضاوت در مورد این سال‌ها کار راحتی نیست. سال‌هایی که پر بود از روزهای خوب و بد. روزهای خاکستری.

شاید مهم‌ترین دستاورد این دوران را بتوانم تعامل با دیگرانی بدانم که طور دیگری به دنیا نگاه می‌کردند، می‌اندیشیدند، رفتار می‌کردند، غذا می‌خوردند، تفریح می‌کردند، و عاشق می‌شدند. البته این سال‌ها فرصتی هم فراهم شد تا درسی هم بخوانم. و اکنون چندی است که دوره‌ی تحصیلم به پایان رسیده است. و این نقطه زمانی است که با یک پرسش مهم مواجه می‌شوی. پرسشی از طرف خودت، خانواده‌ات، دوستان و دیگران: آیا می‌مانی و یا برمی‌گردی؟ سوالی که شاید جواب دادن به آن راحت نباشد. سوالی که هر جوابی به آن می‌شود معیار قضاوتی برای سنجشت.

جواب دادن به این سوال زمانی سخت‌تر می‌شود که امکانات و شرایط کار را مقایسه می‌کنی. شرایط پیشرفت را مقایسه می‌کنی. امکانات «ترقی» را مقایسه می‌کنی. این واژه‌ی «کش‌دار ترقی». این واژه که ناخودآگاه من را یاد «محمد بهمن‌بیگی» بنیان‌گذار تعلیمات عشائری ایران می‌اندازد. او که در شرح خاطرات خود می‌گفت: «به من می‌گفتن بیا برو در اتاق بشین تا ترقی کنی»، و او در جواب می‌گفت: «ترقی؟ من اصلاً نمی‌دونم ترقی چی هست. من می‌خوام توی همین چادر بشینم»، و نتیجه‌ی پس زدن «ترقی» و تلاش ۳۰ ساله‌اش شد تاسیس چند هزار مدرسه‌ی سیار، تربیت حدود ۱۰ هزار معلم عشائری و باسواد کردن ۵۰۰ هزار چوپان‌زاده که نسل‌اندرون

بی‌سواد و خان‌گزیده بودند. حقیقتاً یاد بعضی نفرات روشنم می‌دارد.

خیلی‌ها را دیده‌ام که در مقابل این پرسش، ماندن را به برگشتن ترجیح داده‌اند و کمتر عده‌ای را دیده‌ام که راه برگشت به خانه را پیش گرفته‌اند. حتماً هر دو گروه دلایل قانع‌کننده‌ای دارند برای تصمیمی که گرفته‌اند. و اما جواب من به این سوال «برگشت» است. برگشت به خانه. به ایران عزیز. و اگر امکانش باشد برگشت مجدد به دانشگاه امیرکبیر. دانشکده‌ی دوست‌داشته‌ی کامپیوتر. همان دانشکده‌ای که در آن درس خواندم، بزرگ شدم و در طبقه‌ی دوم ساختمان قدیمی‌اش که الان حوضی جایش نشسته عاشق شدم.

البته این پرونده را همین جا نمی‌بندیم و از شما دعوت می‌کنیم که نظرات خود را در این باره به دست ما برسانید تا در شماره‌های بعدی هم به این موضوع بپردازیم.

راستی فهمیدین سواتون رو جواب ندادم!؟

مصاحبه با ریاست دانشکده، دکتر صاحب‌الزمانی

• **استاد به عنوان شروع مصاحبه، یه سوال کلی بکنیم. این مدتی که این جا استاد بودید از کی شروع شد چه جوری گذشت؟**

من سال ۱۳۷۵ وارد دانشگاه شدم. به عبارتی ورودی ۷۵ هستم! اون موقع معمولاً هر کسی وارد می‌شد می‌دیدن چه درسی کسی نمی‌گه می‌دادن جدیدها. من و دکتر اکبری با هم توی یک روز وارد دانشکده شدیم و یه اتاقی هم توی ساختمون معدن سابق که ساختمون خیلی محقری بود و الان دیگه اثری ازش نیست، به طور مشترک بهمون دادن. اون زمان اتاق‌ها مشترک بود و مدت‌ها من با ایشان هم‌اتاق بودم. البته بعداً که اومدیم این ساختمون، هرکس یه اتاق جدا گرفت. درسی که به من دادن. درس برنامه‌سازی پیشرفته و VLSI رو گفتن کسی نیست که درس بده. با دکتر اکبری صحبت کردیم؛ قرار شد VLSI رو دکتر اکبری بگن و من هم برنامه‌سازی پیشرفته درس بدم. چند سالی برنامه‌سازی پیشرفته می‌گفتم. بعد هم یه مدتی مدار منطقی ارائه دادیم و Assembly و VLSI و طراحی خودکار رو گفتم.

• یعنی اصلا به این فکر نکردید که بمونید. مثلا فکر کنید از لحاظ شرایط زندگی اون جا برای کسی که مدرک دکترا داشته باشه راحت تره؟

چرا اتفاقا استاد راهنمای خودم هم گفت بمون اینجا کار برات داریم، یه کار صنعتی هم اواخر دوره ی دکترا مشغول شدم. داشتم برای یه نرم افزار CAD طراحی مدارهای مجتمع کار می کردم. یه مقداری هم روی اون پروژه کار کردم.^۱ خلاصه گفتم من باید برگردم دیگه.

• یعنی انگیزه تون فقط انگیزه ی تحصیلی بود؟

بله قرار بود بریم اون جا یه چیزی یاد بگیریم، برگردیم یه خدمتی به کشورمون بکنیم.

• حالا یه مقدار سوال ها رو ببریم عقب تر. اگه اون موقع که وارد رشته ی کامپیوتر شدید وارد این کار نمی شدید به نظرتون توی چه رشته ای فعالیت می کردید؟

خیلی رفتید عقب. ما خب رشته ی ریاضی رفته بودیم. توی رشته ی ریاضی می موند رشته های مهندسی، خب یکی از رشته هایی هم که انتخاب کردیم رشته ی کامپیوتر بود. انتخاب دوم کامپیوتر صنعتی اصفهان بود که قبول شدم. اون اول ها به من می گفتن رشته ی کامپیوتر توی ایران خیلی کاربرد نداره، چرا رفتی؟ و من آخر ترم اول یا دوم شدیدا به این فکر افتادم که تغییر رشته بدم به مخابرات. ولی یکی از آشناهامون که خارج از کشور بود گفت نه این رشته، آینده ی دنیا دستشه. خلاصه یه مقداری با من صحبت کرد و من قانع شدم که بمونم.

• استاد حالا سوال جدید پرسیم. یهو بیست و چند سال بیایم جلو. چی شد رئیس دانشکده شدید؟ تو اون جلسه ای که اساتید می داشتن چی شد شما انتخاب شدید؟

من نمی دونم از بقیه برسید. [می خندد]

• استاد اصلا علاقه داشتید به ریاست دانشکده؟

نه علاقه نداشتم. کار اجرایی پردردسریه. آدم از کار علمیش عقب می مونه.

• استاد خیلی خلاصه صحبت می کنن! چالشی نمی شه مصاحبه. ما پنج خط سوال می کنیم استاد پنج کلمه جواب می دن

• [می خندیم] اگه می شه یه مقدار توضیحات بیشتری بدین. مثلا از وقتی رئیس دانشکده شدین چه قدر بار کاریتون زیاد شده، چه قدر از کار علمی تون کم شده.

• استاد تو این مدت که شما وارد دانشکده شدید چه خاطره ی خاصی تو ذهنتون هست که تا اسم دانشکده کامپیوتر میاد یادش می افتید؟

الان که در مورد درس برنامه سازی پیشرفته صحبت می کردیم، یادمه همون سالی بود که جام جهانی برگزار می شد؛ معمولا این طوره که آقایون یه طرف می شینند و خانوم ها طرف دیگه؛ یه دفعه یادمه وسط های ترم بود وارد کلاس شدم دیدم جای آقایون و خانوما برعکس شده، گفتم وسط ترمه نیمه ها عوض شده [می خندد]

• استاد تا حالا چند نفر رو از کلاس در دوران تدریستون اخراج کردید.

فکر نمی کنم کسی رو اخراج کرده باشم.

• استاد حالا شما از کس هایی هستید که از خارج کشور برگشتید، حالا نمی خوایم راجع به دلیل اینکه چرا این پدیده ی مهاجرت اتفاق می افته صحبت کنیم. به عنوان سوال شخصی چی شد که رفتید؟ چی شد که برگشتید؟ به چی فکر می کردید که رفتید؟ به چی فکر می کردید که برگشتید؟



بینید علت رفتن عمدتا به این دلیل بود که در داخل ایران کارشناسی ارشد کامپیوتر فقط سه یا چهار نفر دانشگاه شریف می گرفت همین و بس. یعنی عملا کارشناسی ارشد کامپیوتر وجود نداشت دکترا که هیچی. این مطلب برای سال ۱۳۶۷ بود. به همین خاطر برای ادامه ی تحصیل عملا راهی جز این نبود که آزمون بورسیه ی اداره ی بورس ها رو شرکت کنیم و خارج کشور بریم. به همین دلیل نبود کارشناسی ارشد مهندسی، تعداد خیلی زیادی پذیرفته شدند و به خارج کشور اعزام شدند.

• چی شد که برگشتید استاد؟

دوره تموم شد برگشتم.

۱ در این زمان مصاحبه به مدت کوتاهی قطع شد (با تشکر از دکتر بخشی و دکتر همایون پور)

میون کارا

سپیدا نادعلیان، مهندسی کامپیوتر - سخت‌افزار، ورودی ۹۰

میز شورا پر بود از پویش‌های قدیمی، شماره‌ی صفر، یک، دو... و ما سخت سرگرم زیر و رو کردن مطالب بودیم. هر از گاهی آهی از نهاد یکی از بچه‌ها بلند می‌شد، آهی از سر دلتنگی، از این‌که چه کسی باور می‌کند روزگاری ۷۸ بچه هم سال‌اولی‌های این دانشکده بودند، یا چه تکنولوژی‌هایی بوده و ما الان حتی اسمی از آنها نمی‌شنویم، از این‌که چه کسی می‌داند ده دوازده سال بعد ما که لحظه‌لحظه‌هایمان را کنار هم می‌گذرانیم هر کدام کجای این کره خاکی هستیم و چه قدر از هم دوریم و چه به روز این پازل ورودی‌های ۹۰ آورده‌ایم و چگونه تکه‌تکه‌اش کردیم، از این‌که کسانی خواهند آمد که همین نوشته‌هایمان، حتی همین که الان دارم می‌نویسم، همین که هنوز تمام نشده و نمی‌دانم تمام می‌شود یا نه، چاپ می‌شود یا نه، همین را... بخوانند و دوباره آه از نهادشان بلند شود...

و چه زود خواهد رسید روزی که دعوت شویم به جشن ۵۰ سالگی دانشکده و یادمان بیاید روزهای با هم بودن‌مان را، روزهایی که هر کدام از جان و دل مایه گذاشتیم برای پویش‌مان... روزهایی پر از اتفاقات سخت و شیرین... پر از تا دیروقت در دانشکده ماندن‌ها... بی‌خوابی‌ها... کلاس نرفتن‌ها... یاد امروز بیفتیم که در یکی از پویش‌ها^۱ خواندیم اولین رئیس دانشکده "مریم فائز" بوده و سر این حرف، جنجالی به پا شد دیدنی... و در نهایت یکی با سند و مدرک عکس اولین رئیس دانشکده را آورد که زیرش نوشته بود آقای دکتر "کریم فائز" و همین موضوع باعث خنده شد، فراوان... یاد دانشکده‌ی صمیمی‌مان، سایت همیشه شلوغ‌مان و شورا، همین زیبای کوچک‌مان... و در این میان نهالی را ببینیم که ۲۵ سال پیش کاشتیم، همان ساق‌گلی که به جانش کاشتیم و به جان آبش دادیم...

نازک آراییدش...!

توصیه می‌کنید به اساتید دیگه رئیس دانشکده بشن یا نه؟ بعد یک سوال دیگه این که شما به نظر خودتون تغییری که نسبت به قبل از ریاست شما دانشکده کرده چیه؟(*)

بالاخره این کار رو یکی باید به عهده بگیره دیگه. کار پرمسئولیتیه. اگر کسی احساس مسئولیت بکنه وقت خیلی زیادی ازش می‌گیره. فرصت خوبییه برای این که آدم یه خدمتی بکنه یه مشکلی رو حل بکنه. اون اواخر دوره هم آدم به این فکر می‌افته که من بالاخره توی این دوره چی کار کردم. تونستم کمکی بکنم؟ تونستم خدمتی بکنم؟ یه سنگی رو از جلو پای کسی بردارم؟ یه سنگی جلوی پای کسی بذارم [می‌خندد]

• استاد می‌ونه‌ی شما تو این دوره‌ی ریاست دانشکده با فعالیت دانشجویی چه طوری بوده؟ محتاطانه برخورد می‌کنید یا ریسکی هم برای دانشجو انجام می‌دید؟ مثلاً زمان دکتر پدرام، بچه‌ها همه‌ی شیطونی‌هاشون رو می‌کردن بعد منتظر بودن دکتر پدرام بیاد همه چیز رو جمع و جور کنه!

اونو بذارید از بچه‌ها پیرسید.

• یعنی کلاً خیلی تاکید روی مسائل علمی دارید یا این که برای مسائل دانشجویی هم در کنارشون ارزش قائل هستید؟

نه اگه کسی فقط بخواد روی مسائل علمی تاکید کنه تک‌بعدی می‌شه. فعالیت دانشجویی فرصتی هست که کم‌تر پیش میاد آدم انجام بده. بچه‌های انجمن علمی علاوه بر کار علمی کار اجرایی سنگینی هم انجام می‌دن. برگزاری کنفرانس‌ها، همایش، مسابقات خیلی تجربه‌ی خوبییه که بعداً به کارشون میاد. غیر از اون فعالیت‌های اجرایی علمی کارای دیگه‌ای هم که بچه‌ها می‌کنن خیلی خوبه. توش یه پختگی پیدا می‌کنن. اگه فعالیت فرهنگی باشه باعث می‌شه بچه‌ها یک دید بهتری نسبت به دنیا به دست بیارن. ولی خب آدم باید مواظب باشه لطمه به درسش نخوره.

• استاد سوالی که اگر الان جای ما بودید از ریاست دانشکده می‌کردید چی بود؟

راستی شما متوجه شدید که من به سواتون جواب ندادم؟ (سوال *) [می‌خندد] چرا اون جور که باید و شاید تقاضاهای ما رو جواب نمی‌دید؟

آنجا که قلبان برایش می‌تپد: برای دانشکده‌ی عزیزم

دوست دارم اوضاع جوری باشه که هر وقت هرکدوم از فارغ‌التحصیلی دانشکده گذرش به تهران افتاد حتما بیاد یه سری به دانشکده بزنه.

من از الان یه چیزی رو مطمئنم و اون اینه که همیشه به پلی‌تکنیکی بودن و از اون مهم‌تر، به این که یه زمانی توی دانشکده‌ی مهندسی کامپیوتر پلی‌تکنیک درس خوندم و کار کردم افتخار خواهم کرد. اینجا رو همیشه مثل خونه‌ی خودم، مثل شهر خودم، مثل دبیرستان خودم دوست خواهم داشت و همیشه قلبم واسه‌ش خواهد تپید.

دوست دارم دانشجویایی که برای جشن ۵۰ سالگی دانشکده فعالیت می‌کنن وقتی این متن رو می‌خونن، از این که همه‌ی این آرزوها به واقعیت پیوسته لبخند بزنن و هیچ وقت یادشون نره که پلی‌تکنیک به واسطه‌ی دانشجویهاش زنده می‌مونه، و دانشکده کامپیوتر همیشه بهترین و فعال‌ترین دانشجویها رو داشته، دانشجویایی که چیزی به اسم "نمی‌شه" واسه‌شون تعریف نشده‌ست و همیشه یه راهی برای رسیدن به اهدافشون پیدا می‌کنن، و هیچ مشکل و سختی و فاجعه‌ای هیچ وقت نتونسته گام‌هاشون رو سست کنه.

این روزها، یه عده‌ی زیادی از بچه‌های قدیمی و جدید دانشکده، فارغ‌التحصیل‌ها و دانشجویها کار و زندگی‌شون رو تعطیل کردن و دارن برای جشن ۲۵ سالگی فعالیت می‌کنن. همین الان که من دارم این قسمت آخر رو می‌نویسم، توی اتاق بغلی، یعنی شورای صنفی، یه سری از بچه‌ها نشستن و دارن کارای ویژه‌نامه‌ی پویش رو نهایی می‌کنن، و از اونجا که تقریباً همه‌ی کارا تموم شده و فقط متن من مونده، سردبیر هر چند دقیقه داد می‌زنه «سینا! چی شد؟!». این روزا توی دانشکده هر جا می‌رم یه سری رو می‌بینم که دارن با عشق یه سری کارا رو انجام می‌دن. همه خسته‌ن ولی هیچ کس صداش در نمیاد، همه به هم روحیه می‌دن، و با اینکه شاید خیلی از کارا هنوز مونده باشه ولی همه‌مون ته دلمون می‌دونیم که همه چی آخرش خوب می‌شه، و این امید و این عشق، چیزیه که این روزا فقط توی دانشکده مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات پلی‌تکنیک تهران می‌شه پیداش کرد. و من همیشه از این که عضوی از این مجموعه بودم احساس غرور خواهم کرد و سرمو بالا خواهم گرفت.

باشد که همیشه قلبمون برات بتپه و هر جای دنیا که باشیم، فراموشش نکنیم. همیشه سربلند و سلامت باشی دانشکده‌ی عزیزم.

سینا شیخ‌الاسلامی، مهندسی کامپیوتر - نرم‌افزار، ورودی ۹۰
من پسر ۲۱ ساله‌ای هستم که در دانشکده‌ای درس می‌خونم که ۲۵ سالش رو به تازگی تموم کرده. دارم به این فک می‌کنم که دوست دارم وقتی ۴۶ سالم شد، دانشکده‌ی ۵۰ ساله‌م در چه حالی باشه. اینا صرفاً یه سری افکار گذرا هستن که بی هیچ ترتیب و اولویت خاصی میان و می‌گذرن. خب. دوست دارم وقتی یه دانشجوی ورودی جدید اینجا رو به عنوان محل تحصیل انتخاب می‌کنه، اولین برخوردش با دانشکده این باشه که «عجب جای خوبی هستم!» و وقتی به اواسط ترم یکش رسید، به بودنش در این دانشکده افتخار کنه.

سردر دانشکده یه چیز خوبی بود قبلاً، یعنی تا دو سال قبل که بیهو تصمیم گرفته شد که سردر همه‌ی دانشکده‌ها به یه شکل واحد در بیان و طبق معمول اکثر پروژه‌های عمرانی(!) دانشگاه، نیمه‌کاره باقی موند و الان یه سردر خیلی بی‌ریخت و کثیف داریم. دوست دارم سردر دانشکده یه چیز خوب و به قولی «باکلاس» باشه. دوست دارم انجمن علمی و شورای صنفی، به عنوان تنها تشکلهایی که با رأی مستقیم دانشجویها سرپا هستن، اتاقاشون در شأن اسم‌شون و رأی پشتشون باشه، نه اینکه در بهترین حالت صرفن یه جایی باشن که توش بشه یه میز گذاشت و گاهی هم از اون بالا یه سری چیزایی بریزه رو سر بچه‌ها.

دوست دارم دانشکده به روند رو به رشد خودش از لحاظ علمی ادامه بده منتها این طوری نباشه که کیفیت فدای کمیت بشه (منظورم "تعداد" مقاله‌هاست). امیدوارم یه روزی برسه که درای این همه آزمایشگاهی که توی دانشکده داریم به روی بچه‌های کارشناسی هم باز بشه.

دلم می‌خواد اون درخت خرمالویی که اسفند ۹۲ جلوی دانشکده کاشتیم باعث شه همیشه دانشجویها یادشون بمونه که باید از محیط زیست حمایت و حفاظت کنن. امیدوارم همیشه کادر مدیریتی و خدماتی دانشکده همین قد دل‌سوز دانشکده باشن.

امیدوارم رابطه‌ی بچه‌های دانشکده با همدیگه همیشه همین قدر گرم و صمیمی باشه. این یکی از تفاوتای بزرگ خانواده‌ی ما با بقیه‌ی دانشکده‌ها و حتی دانشگاه‌هاست.

۳۰ سالگی دانشکده در نظر اساتید

دکتر پدرام

کلا با دیدگاهی که در افراد سطح بالای دانشگاه امیرکبیر هست چیزی غیر از این که الان هست چند سال آینده نیست. افرادی که در تصمیم‌گیری نفوذ دارند لطفی به دانشکده کامپیوتر ندارند. الان ضعیف‌ترین ساختمان و ضعیف‌ترین امکانات را نسبت به کل دانشگاه این دانشکده دارد، در حالی که رشته‌ی مهمی است و تقاضای بالایی دارد. ولی افرادی که در تصمیم‌گیری موثرند این اعتقاد را ندارند در نتیجه چیزی جز این حالتی که الان هست نخواهد بود. مگر این که دیدگاه این افراد تغییر کند. که در این صورت شرایط تغییر می‌کند. مثلا این جا الان بزرگ‌ترین دانشکده‌ی مهندسی پزشکی دنیا در حال ساخت است. در دنیا اصلا دانشکده‌ی مهندسی پزشکی این طور نیست. مهندسی پزشکی یک رشته‌ی بین رشته‌ای است یعنی از تخصص‌های مختلفی تشکیل شده. دانشکده‌ای با این عظمت هیچ جای دنیا نیست حداقل تا جایی که ما دیدیم نیست. چنین امکاناتی را صرف چیزی می‌کنند که در دنیا اصلا ما مشابه‌ش را ندیدیم، نمی‌دانیم هم چه خروجی‌ای قرار است داشته باشد، ولی چیزهایی که تجربه شده مثل رشته‌های کامپیوتر، خیلی جایگاهی ندارند در نتیجه جواب من به شما این است که همین شرایطی که هست خواهد بود و پیشرفتی حاصل نمی‌شود.

دکتر صدیقی

واقعیت تلخی رو می‌بینم که بچه‌ها روز به روز بیشتر و بیشتر بروند و کمتر و کمتر بمانند و ما استادها بیشتر تبدیل بشویم به تربیت‌کننده‌ی مغزهای خوب برای خارج از کشور. اما آن چیزی که دلم می‌خواهد باشد: یک دانشکده‌ی پویا با دانشجویهای خوب و بانگیزه، استادهای خوب و به روز و مطابق با صنعت که بچه‌ها از این جا که درمی‌آیند، فارغ‌التحصیلان این جا بدون هیچ مشکلی درجا بتوانند یک کار خوب با شرایط و درآمد خوب در ایران داشته باشند.

زمانی که جشن بیست سالگی برگزار می‌شد احتمالا دانشجویها و اساتید انتظارات، رویاها یا ایده‌آلهایی در ذهن داشتند که می‌خواستند دانشکده تا بیست و پنج سالگی به آن جا برسد. این بار تصمیم گرفتیم این مطالب را جمع کنیم تا در جشن سی سالگی بتوانیم مقایسه‌ای انجام دهیم. «فکر می‌کنید دانشکده ۵ سال دیگر در چه جایگاهی هست؟» یا «دوست دارید که در چه جایگاهی باشد؟» این‌ها سوالاتی است که ما از اساتید دانشکده پرسیدیم و بعضی از آن‌ها لطف کردند به ما جواب‌های زیر را دادند برخی دیگر هم به ما لطف کردند(!)، ولی جوابی ندادند!

دکتر صاحب‌الزمانی

عمده‌ترین مشکلی که ما الان داریم مساله‌ی کمبود است. اخیرا اقداماتی در این باره انجام شده و قرار هست که مسئولین دانشگاه به دانشکده بیایند که در این باره صحبت بشود. در صدد هستیم که ساختمان دانشکده را گسترش بدهیم. فضایی که در اطراف دانشکده هست فضای کمی نیست همچنین می‌توان چند طبقه به ساختمان اضافه کرد. انشاءالله قرار هست که آسانسور هم برای دانشجویها فراهم بشود، آرزوی دیرینه‌ی دانشجویها و ما! فکر می‌کنم عمده‌ترین بحثی که می‌تواند روی کیفیت آموزشی و پژوهشی و اداری دانشکده تاثیر بگذارد همین بحث ساختمان دانشکده باشد. کیفیت آموزشی بستگی زیادی به کیفیت دانشجویها دارد. امیدوار هستیم که از یک طرف کیفیت ورودی‌ها بالاتر برود و از طرف دیگر جزء آرزوهای ماست که تعداد زیادی از فارغ‌التحصیلان ما که به خارج از کشور رفته‌اند، چه مشغول به تحصیل هستند و چه فارغ‌التحصیل شده‌اند، به کشور برگردند و ما بتوانیم تعداد اعضای هیئت علمی را با کمک این افراد و کسانی که در داخل فارغ‌التحصیل شده‌اند افزایش بدهیم. الان ۳۰ عضو هیئت علمی در دانشکده داریم. امیدواریم که تا پنج سال دیگر این تعداد به ۵۰ برسد. با همکاری اساتید در حال گسترش فعالیت‌های پژوهشی هم هستیم.

مهندس پوروطن

چشم‌اندازها و مسئولیت‌ها تقریباً چیزی است که به طور کلان در دولت ترسیم می‌شود و به روسای دانشگاه اعلام می‌شود. معمولاً اطلاعات از هر سطحی که عبور می‌کند قسمتی از آن گم می‌شود تا وقتی که به من که پایین‌ترین عنصر قسمت دانشگاهی هستم برسد چیزی از آن نمی‌ماند. به همین دلیل من اصلاً خبر ندارم که در واقعیت چه اتفاقی قرار است بیفتد، در نتیجه صحبت کردن در مورد این مسائل هیچ فایده‌ای در سطح ما ندارد و من فکر می‌کنم این سوال را باید رئیس دانشگاه و هیئت‌امنا پاسخ بدهند.

من سال‌ها است می‌شنوم که بیا باید دانشکده را تعریف بکنیم اصلاً بیا بگویم که دانشجویی که می‌گیریم می‌خواهیم فارغ‌التحصیلش بکنیم، باید چه ویژگی‌ها و قابلیت‌هایی داشته باشد، به کجا می‌خواهد برسد چه نقشی را می‌خواهد در جامعه‌ی ما ایفا کند. این تعریف را که داشته باشیم می‌فهمیم اصلاً چه درس‌هایی مهم هستند. من مدرس سر کلاس که می‌روم باید رویکردم نسبت به ارائه‌ی درس چه باشد چه بکنم و چه نکنم. همین برای ما مشخص نیست. در همین سطوح می‌بینیم درس‌ها به صورت جزیره‌های مستقل از هم ارائه می‌شوند هر کس هر چه می‌خواهد درس می‌دهد، هر چه فکر می‌کند خوب است درس می‌دهد کاری هم ندارد که درس بعدی به دردش می‌خورد یا نه. بارها ما برای عوض کردن کیفیت و محتوای درس‌ها پیشنهاد دادیم. تعدادی از درس‌ها باید از بین بروند، درس‌ها نشان‌دهنده ضرر است! تعدادی دیگر که اصلاً نیستند باید به چارچوب اضافه شوند. به این دلیل در یک چنین فضایی، صحبت درباره‌ی برنامه‌ریزی آینده و ۵ سال بعد قدری خام است.

دکتر بخشی

تا پنج سال آینده من حداقل ایده‌آلی که برای خودم دارم این است که این مکان فیزیکی دانشکده یک پیشرفت خوبی داشته باشد. چون با این که شاید به چشم نیاید ولی محدودیت‌های فیزیکی جلوی خیلی از کارهای دیگر را هم می‌گیرد. یعنی مثلاً اگر همین شورای منعی و انجمن علمی یک دفتر خوب داشته باشند، دفتر استاداها،

دکتر خرسندی

در سال‌های آینده هدف این خواهد بود که عمق کارهای پژوهشی را افزایش دهیم، تا الان ما بیش‌تر به دنبال این بودیم پژوهش شکل بگیرد، بیش‌تر در کشور به دنبال افزایش آمار کارهای پژوهشی و مقالات بوده‌اند ولی کم‌تر توجه به مقوله‌ی تولید علم شده است. در هر کار پژوهشی قطعاً نوآوری‌هایی هست ولی اگر این نوآوری‌ها به اندازه‌ی کافی پایه‌ای و بنیادی نباشند علم تلقی نمی‌شوند، بیش‌تر توسعه‌ای و کاربردی هستند. آن هم دلیلش پراکنده‌کاری و نبود حمایت جدی از کار پژوهش است.

دانشجو هم باید دغدغه‌ی معاش روزانه و مسکن را نداشته باشد تا بتواند بنشیند تمرکز کند و کار پژوهشی خوب انجام دهد. سر یک سال و نیم نگویند که «از خوابگاه برو بیرون»، سر دو سال بگویند شهریه بده (فوق لیسانس)، سر ۵ ترم هر جور فشار می‌توانند روی دانشجو و استاد می‌آورند که زودتر این دانشجو برود. ولی نمی‌گوییم همه‌ی دانشجوها رسوب کنند، ولی بعضی دانشجوها هم علاقه‌مندند یک کار را عمیقش کنند. در دنیا برای این، جایگاه تعریف شده است. ممکن است یک دانشجویی سه سال روی یک موضوعی کار کند. چه اشکالی دارد؟ ما این را به رسمیت نشناخته‌ایم. امیدواریم در سال‌های آتی این جنبه تقویت شود، به اضافه‌ی این که من امیدوار هستم اعتبار امیرکبیر مورد مصالحه قرار نگیرد که متأسفانه تا حالا تا حد زیادی شده است. هر حجم زیادی دانشجویی با پیشینه‌ی ضعیف صرفاً به دلیل پرداخت شهریه بیایند و به یه شکلی هم از این جا بیرون بروند که آن کیفیت لازم را نداشته باشند اعتبار امیرکبیر را خراب می‌کنند. درست است که آموزش در دنیا یک جور صنعت است و نمی‌گوییم که جنبه‌ی درآمدزایی آن در دنیا مطرح نیست ولی دولت‌ها تلاش کرده‌اند با حمایت‌هایی که می‌کنند و صنایع با پولی که تزریق می‌کنند نگذارند دانشگاه‌ها تبدیل شوند به مراکز مدرک‌فروشی. به نظر می‌آید یک مقدار به خاطر مشکلات اقتصادی و مالی حتی دانشگاه‌های خوبی مثل پلی‌تکنیک به آن سمت رفته‌اند. ما امیدواریم که این آرزو هم تحقق پیدا کند که یک مقدار از این فضا خارج شویم و بیشتر به جذب دانشجویهای نخبه فکر کنیم، تلاشمان این باشد که خروجی‌های ما در حد آوازه و اعتبار این دانشگاه باشد.

آزمایشگاه‌ها جای بهتری باشد در خیلی از چیزها کمک می‌کند. یا مثلا جایی باشد که بچه‌ها راحت‌تر بتوانند با هم گپ بزنند و دائما مجبور نباشند در سایت باشند و مزاحم دیگران بشوند.

دکتر نورحسینی

احتمالا دکتر صاحب‌الزمانی رئیس دانشکده نیست! برای این که به این سوال جواب بدهیم بد نیست پنج سال گذشته را ببینیم، در پنج سال گذشته واقعیت این است که دانشکده‌ی ما تغییراتی به اون صورت ندارد. اتفاقی که می‌افتد این هست که نرخ ورود به دانشگاه کم می‌شود. الان در پیک ورود به دانشگاه هستیم. پنج سال بعد، مشتری‌های دانشگاه‌ها کم می‌شوند و این دانشگاه‌ها از بین می‌روند و رقابت دانشجوی خوب بیش‌تر می‌شود. احتمال می‌دهم تا پنج سال بعد تعدادی دانشگاه بسته شوند. حدس می‌زنم دانشجویهای بهتری را بتوانیم بگیریم. در آن صورت سطح دانشگاه بالاتر می‌رود. همچنین اتفاق دیگری که می‌افتد این است که فارغ‌التحصیلان دکترا زیاد شده‌اند، از خارج کم برمی‌گردند، ولی فارغ‌التحصیل داخل زیاد داریم. در این صورت رقابت برای گرفتن استادهای جوان‌تر و بهتر هم بیش‌تر می‌شود. بنابراین فکر می‌کنم پنج سال بعد سطح علمی دانشکده بالاتر برود. حالا ایده‌آل. راستش در دانشکده‌ی ما خیلی از درس‌هایی که داده می‌شود اصلا ربطی به نیازها ندارند. دیدم و حس کردم و حتی خیلی جاها گفتم، ولی فایده‌ای ندارد چون سیستم آموزشی ما برای این درست نشده که کسی پرورش ببیند که به درد خاصی بخورد! در واقع داریم رفع تکلیف می‌کنیم. الان توی کشورهای کانادا یا آمریکا خیلی راحت می‌بینیم گاهی حتی از فلسطین و لبنان هم پذیرش می‌گیرند. می‌بینیم که آن‌ها دارند سعی می‌کنند که استعدادها را جذب کنند. مسئله این است که ما هم درس‌هایمان را مطابق نیازها تعبیه نمی‌کنیم. ایده‌آل من این است که تلنگری وارد بشود. سیستم نادرست تا جایی می‌تواند جلو برود. امیدوارم تا یکی دو سال دیگر این تلنگر وارد بشود و فارغ‌التحصیل‌های ما واقعا مهندس باشند. در کشور ما آن قدر که به مهندس احتیاج داریم، به دکترا یا پزشک هم حتی نیاز نداریم. در کشورهای صنعتی تمام مرکزهای تک، مهندس‌ها را جذب می‌کنند. این گونه نیست که شما

دکترا بگیری و بعد بروی در یک چنین مرکزی کار کنی. ما مقاله هم که بدهیم و در تولید علم رتبه‌ی هشتم دنیا باشیم، در فناوری رتبه‌ی صد و بیستم هستیم. چرا این پدیده اتفاق می‌افتد؟ چون آمدیم از آن جاهایی که باید روی آن کار کنیم غافل شدیم. ایده‌آل من این است که دانشکده‌ی ما بر اساس نیازهای واقعی بیاید دانشجوی تربیت بکند. و اتفاقا کار سختی هم نیست. مخصوصا رشته‌ی کامپیوتر، به دلیل ویژگی‌هایش. چرا کره یا مالزی یا هند می‌توانند اقتصادشان را بر مبنای IT بنا کنند؟ ما در همه‌ی جهات داریم کار می‌کنیم ولی در هیچ جهتی تمرکز نداریم.

دکتر رزازی

با تجربه ای که من دارم هیچ اتفاقی نمی‌افتد... ولی دوست داریم که بتوانیم اعضای هیئت علمی قوی‌تری را جذب کنیم. چون خودش باعث تغییر و تحولات اساسی خواهد شد. فعلا مشکل ما این است که افراد خوب زیاد تقاضا نمی‌دهند. در ایران کلا نیستند. آن‌هایی که می‌روند بر نمی‌گردند و اگر بتوان شرایطی ایجاد کرد که این‌ها برگردند و یک همکاری خوبی داشته باشیم، خودبه‌خود باعث می‌شود که دانشجویها بهره‌بردار می‌کنند و دانشکده هم پیشرفت کند.

دکتر باقری

انتظار دارم در پنج سال آینده در آموزش‌های علمی بیش‌تر دید تجاری و عملی داشته باشیم تا بتوانیم ارتباط بیش‌تری با صنعت داشته باشیم. همچنین فارغ‌التحصیلان با دانشکده ارتباط بیش‌تری داشته باشند. امیدوارم که بودجه‌ی پژوهشی آن قدر زیاد بشود که استاد نگران تامین مخارج دانشجویان خود نباشد.

دکتر رحمتی

چیزی که در وهله‌ی اول می‌تواند کمک کند به این که دانشکده جایگاه بهتری داشته باشد این است که زیرساخت‌های مناسب‌تری را فراهم کنیم. مثلا ایجاد یک

اجازه بدهید یک مثال بزنم. زمانی یکی از دوستان من برای ادامگی تحصیل در مقطع دکتری به یکی از اساتید دانشگاه‌های آلمان درخواست ارسال کرده بود. یک حرف جالبی که ایشان به دوست من گفته بود چنین مضمونی داشت: «بین ما اینجا کلی کار داریم و وقت نداریم که برای IEEE و یا جاهای دیگر مقاله بنویسیم. مطمئناً این حرف به معنای این نیست که آن استاد آلمانی مقاله‌ای چاپ نمی‌کند یا نمی‌خواهد که دانشجوی او مقاله چاپ نکند، بلکه نشان‌دهنده‌ی این است که وزن آن چه قدر است و مسائل مهم‌تری برای او وجود دارد. در سیستم دانشگاهی ما مثل هر دانشگاه دیگری به مقاله‌نویسی اهمیت زیادی داده می‌شود، به خصوص مقاله‌های ISI که یکی از شاخص‌های خوب بودن مقاله است و در این نکته که ISI بودن یک شاخص خوب است، بحثی نیست ولی با چه وزنی؟ و چه قدر باید روی آن تأکید کرد؟ در حدی که همه چیز را تحت‌الشعاع قرار دهد؟ آیا یک کار پژوهشی را نمی‌توان با معیار دیگری سنجید؟ فرض کنیم که دانشکده‌ی ما یا ایران به تولیدکننده‌ی اول مقاله‌ی ISI در جهان تبدیل شود، آیا ما به اهداف خود رسیده‌ایم. اگر این تولید انبوه مقاله نمودی در کشور نداشته باشد، باعث ایجاد شغل نشود، فارغ‌التحصیل‌ها را نتواند در کشور نگه دارد و مشکلات صنعت را حل نکند، نشان می‌دهد که ما در هدف‌گذاری یا تعیین شاخص‌های سنجش اهداف به بیراهه رفته‌ایم. تولید علم نباید محدود به خود علم شود باید نمودی هم در جامعه و صنعت داشته باشد، به خصوص برای رشته‌های مهندسی. با این مثال خواستم عرض کنم، تصمیم‌هایی که در سطح کلان گرفته می‌شود یا ارزش‌گذاری‌هایی که می‌شود اگر همه‌ی جوانب و به خصوص جزئیات آن سنجیده نشوند، آثاری از خود به جا می‌گذارند که یک استاد در یک دانشگاه خیلی نمی‌تواند در تصحیح آن نقش مؤثری ایفا کند. امیدوارم مجموعه تصمیم‌های کلان حوزه‌ی پژوهش و آموزش، تلاش‌های اساتید و دانشجویان ما را به جایی برساند که پنج سال آینده دانشجویان کارشناسی امیرکبیر بگویند آن قدر تفاوت ندارد که بخواهم بروم در دانشگاه‌های سطح دوی کشورها توسعه‌یافته تحصیل کنم، همین جا می‌توانم به هر چیزی که بخواهم برسم، همان قدر فضای کاری و شرایط مطلوب برای تحقیق هست، همین جا می‌توانم کار درجه یک انجام دهم، استادی دارم که جایگاه خود را پیدا کرده است و می‌توانم در پرتوی آگاهی علمی او رشد کنم و مشکلی را حل کنم. امیدوارم که پنج سال آینده تعداد

ساختمان شیک و دارای فضای کافی برای ایجاد آزمایشگاه و ارائه‌ی کلاس‌های مختلف با امکاناتش که بتوانیم به استادها کلاس، دفتر کار و آزمایشگاه بدهیم. دانشجویان آزمایشگاه خوب داشته باشند. و این می‌تواند دانشکده را از جایگاه فعلی به جایگاه جدیدتری برسد که مطمئناً جایگاه بهتری خواهد بود. با به وجود آمدن این شرایط می‌توانیم نیروهای جدیدی استخدام کنیم و دوره‌های جدید برگزار کنیم.

دکتر زرندی

امیدوارم که در پنج سال آینده مقام‌های بین‌المللی بیش‌تری کسب کنیم و شاهد موفقیت بیش‌تر دانشجویان در عرصه‌ی کار باشیم و موضوعات کامپیوتری بیش‌تری را در دانشکده تحت پوشش قرار دهیم تا بتوانیم به تولید علم و پیش‌برد اهداف کشور کمک کنیم. همچنین انتظار من این است که یک ساختمان جدید برای دانشکده داشته باشیم و تعداد اعضای هیئت علمی نیز افزایش یابد.

دکتر خدیوی

سوال سختی است. ادارات و سازمان‌ها خیلی هنر کنند برنامه‌ی پنج ساله تنظیم می‌کنند. بنابراین پاسخ فی-البداهه به این سؤال، جواب خیلی کاملی نخواهد بود. درهرحال، به نظرم می‌رسد که کادر هیئت علمی و دانشجویانی که ما در دانشکده داریم خیلی خوب و با استانداردهای قابل قبول هستند. خیلی از ایرانی‌های فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های خیلی خوب دنیا هم هستند که می‌خواهند به ایران برگردند، چه از نظر فعالیت در کارهای دانشگاهی چه از نظر کارهای صنعتی. این را از این جهت می‌گویم که اخیراً دوستان بیش‌تری از من می‌پرسند که «راضی هستی؟ برگردیم؟». بنابراین از نظر نیروی متخصص و دانشجوی مستعد ما آمادگی کامل داریم که پنج سال آینده در یک جایگاه رفیع میان دانشکده‌های کامپیوتر دنیا قرار بگیریم. اما چیزی که بیش‌تر از هر چیز فکر می‌کنم در آن مشکل داریم، بحث مدیریت در حوزه‌ی آموزش و پژوهش است. باید بتوان نیروها را به سمت و سویی سوق داد که دانشکده، دانشگاه و کشور رشد کند.

اعضای هیئت علمی افزایش یابد ولی تعداد دانشجویان اضافه نشود! تا اساتید بار آموزشی کمتری داشته باشند، آموزش با کیفیت بالاتری ارائه دهند، و از همه مهم‌تر به پژوهش و حل مشکلات ملی در حوزه‌ی کاری خودشان بپردازند. امیدوارم فضای خیلی خوب پژوهشی و صنعتی در سال‌های آینده شکل بگیرد. امیدوارم که در کشورمان شاهد بازسازی کامل اعتماد جامعه صنعتی به جامعه دانشگاهی باشیم.

دکتر امیرمزلقانی

انتظار دارم در پنج سال بعد حضور بیش‌تری در پروژه‌های ملی داشته باشیم. امیدوارم که دانشجویان درس‌خوان‌تر شوند و موج رفتن از ایران کم‌رنگ‌تر شود.

مهندس عبدی

امیدواریم با پیگیری‌هایی که در یکی دو سال اخیر با مدیریت دانشگاه انجام شده، بتوانیم در ۵ سال آینده ساختمان خیلی خوبی برای دانشکده بسازیم و استادهای خوبی جذب کنیم، چون از نظر فضایی به اشباع رسیدیم ولی از نظر استاد کمبود داریم، از نظر آزمایشگاه، جا برای استراحت دانشجویها. الان ما خودمان ناراحت هستیم که انجمن علمی و شورای صنفی با هم در یک اتاق هستند. امیدواریم بتوانیم دانشکده را به سمت چشم‌اندازی که مد نظر اعضای شورا و مدیریت دانشکده هست، ببریم. امیدوار هستیم که بوی بد دانشکده هم از بین برود و دانشجویها بتوانند از آسانسور استفاده کنند! انتظار داریم که دانشجویها بیش‌تر در ایران بمانند و از روز اول به دنبال این نباشند که چه طور اپلای کنیم برویم! به فکر این باشند که بعد از این که فوق لیسانس یا دکترا گرفتیم اینجا می‌خواهیم بمانیم چه کار کنیم. یک مقدار دوست دارم سفرها و برنامه‌هایی که قبلا بود هم بیش‌تر برگزار شود، این‌ها باعث می‌شوند که دانشجویها پویا شوند.

کین دولت و ملک می رود دست به دست...

- دکتر علیرضا باقری، از سال ۸۴
- دکتر علیرضا هاشمی گلپایگانی، از سال ۸۶
- دکتر حمیدرضا زرنندی، از سال ۸۶
- دکتر حمیدرضا شهریاری، از سال ۸۶
- دکتر شهرام خدیوی، از سال ۸۸
- دکتر مریم امیر مزلقانی، از سال ۹۰
- دکتر بهادر بخشی سراسکانرود، از سال ۹۱
- دکتر مهدی راستی، از سال ۹۱
- دکتر احمد نیک آبادی، از سال ۹۱

روسای دانشکده از ابتدا تا کنون:

- دکتر کریم فائز از سال ۶۷ تا ۷۱
- دکتر رضا صفابخش از سال ۷۱ تا ۷۶
- دکتر سید محمد مهدی همایون پور از سال ۷۶ تا ۷۹
- دکتر محمد کاظم اکبری فتیله‌ای از سال ۷۹ تا ۸۵
- دکتر محمد رضا رزازی از سال ۸۵ تا ۸۷
- دکتر حسین پدram از سال ۸۷ تا ۹۱
- دکتر مرتضی صاحب‌الزمانی از سال ۹۱ تا کنون

اساتید فعلی دانشکده

- دکتر رضا صفابخش، از سال ۶۸
- دکتر محمد رضا میبیدی، از سال ۷۱
- دکتر حسین پدram، از سال ۷۱
- دکتر محمد رضا رزازی، از سال ۷۲
- دکتر بابک صادقیان، از سال ۷۲
- دکتر مهدی شجری، از سال ۷۳
- دکتر محمد رحمتی، از سال ۷۳
- دکتر محمد مهدی همایون پور، از سال ۷۴
- دکتر محمد کاظم اکبری فتیله‌ای، از سال ۷۶
- دکتر مرتضی صاحب‌الزمانی، از سال ۷۶
- دکتر سیاوش خرسندی، از سال ۷۷
- دکتر مهدی صدیقی، از سال ۸۰
- دکتر احمد آقا کردان، از سال ۸۱
- مهندس بهمن پوروطن، از سال ۸۲
- دکتر مسعود صبایی، از سال ۸۲
- دکتر مهدی دهقان تخت فولادی، از سال ۸۳
- دکتر مهران سلیمان فلاح، از سال ۸۳
- دکتر سعید شیری قیداری، از سال ۸۴
- دکتر سید مجید نورحسینی، از سال ۸۴
- دکتر محمد مهدی عبادزاده، از سال ۸۴

ISC

Informatics Services Corporation

محصولات و دستاوردهای شرکت های گروه خدمات انفورماتیک در یک نگاه

- بانکداری خرد (انواع سپرده های ارزی و ریالی، خرید و فروش ارز، تسهیلات و عقود اسلامی)
- سامانه های بانکداری اینترنتی (شخصی / شرکتی) و بانکداری مجازی
- سامانه های همراه بانک، تلفن بانک، پرداخت تلفنی، احراز هویت و درگاه پرداخت
- حساب های شرکتی و دولتی، حساب های قهارتی ارزی و ریالی و بورس کالا و اوراق بهادار
- پرداخت ها و انتقالات وجوه (حواله انواع چک، دستور پرداخت، حسابداری تعدیلی، سامانه واریزهای گروهی و پرداخت قبوض)
- سامانه های مرتبط با کارت های نقدی و اعتباری، شامل مدیریت کارت، مدیریت پایانه ها، مدیریت پذیرندگان و مدیریت حساب
- رابط کاربری تحت وب با امکان پایش و مانیتور عملکرد کارت ها و پایانه ها (سکان)
- سامانه سونجج بین بانکی با امکان پذیرش متنوع ترین نوع تراکنش ها در مقایسه با سایر سونجج ها
- مدیریت و راهبری عملیاتی سامانه های نظام ملی پرداخت (ساتنا، پایا، تلبا)
- نصب و راه اندازی و نگهداری مراکز داده و راه اندازی سایت های پشتیبان
- راهبری ۲۴ X ۳۶۵ برای کلیه سیستم های بانکی و پشتیبانی آنها
- تولید و عرضه ابزار نظارتی و پایش سیستم های بانکی
- سامانه انبار داده و هوش تجاری (BI)
- سامانه ضد پولشویی (AML)
- سامانه اطلاع رسانی هوشمند از طریق پیامک (ساتنا)
- راهکار جامع برای شرکت های ارائه دهنده خدمات پرداخت (PSP)
- عرضه انواع خود پرداز و در اختیار داشتن بیش از ۷۵۰ سهم بازار
- نصب، راه اندازی و راهبری شبکه VSAT با ضریب دسترسی پذیری ۹۹/۹۸ درصد
- طراحی و پیاده سازی انواع شبکه های مخابراتی ماهواره ای و زمینی اعم از مودم های بی سیم، خطوط MPLS، HDSL بدون پروتکل و خطوط اجاره ای
- طراحی و راه اندازی لینک های ماهواره ای پرسرعت نقطه به نقطه و یکرگبری کنجنگ و مدولاسیون های مرتبه بالا و یکرگبری تکنولوژی مدرن Carrier in Carrier
- طراحی و تولید نسل جدید پایانه ارتباط ماهواره ای با نام آریا ست (AryaSat)



شرکت خدمات انفورماتیک (سهامی عام)

پیشرو در ارائه خدمات بانکداری الکترونیکی

دفتر مرکزی: تهران، بلوار میرداماد، میدان محسنی
خیابان شاه نظری، خیابان نظام، شماره ۶
تلفن: ۲۹۹۸۹ و ۲۷۳۷۰-۲۱، ۲۲۹۱۱۱۷۷
نمابر: ۲۱-۲۲۲۲۱۰۲۲، ۲۱-۲۲۲۲۷۹۶۲

معاونت بازاریابی و فروش: خیابان ولیعصر، بالاتر از
میدان ونگ، نرسیده به میدان خرم، خیابان شهید خلیل زاده (لینا)
شماره ۲۷ تلفن: ۸۸۶۶۱۸۰۰، نمابر: ۲۱-۲۲۲۶۶۵۰۷

info@isc.co.ir

پست الکترونیک

www.isc.co.ir

گروه نرم افزاری BitArts در سال ۱۳۸۸ آغاز به کار نمود و با گسترش حوزه فعالیت ها از سال ۱۳۸۹ تا به امروز در قالب شرکت فرازپردازان بیتی آرون در ایران و شرکت بین المللی BitArts Inc فعالیت می کند. فرازپردازان توسط تعدادی از فارغ التحصیلان دانشکده مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات دانشگاه امیرکبیر (پلی تکنیک تهران) تأسیس شد و از آن پس در زمینه تولید نرم افزارهای سفارشی فعالیت نموده است.

شرکت فرازپردازان، با تکیه بر تجربه و دانش نیروهای متخصص و سخت کوش خود، و با سابقه درخشان در تولید، توسعه و پشتیبانی نرم افزارهای پیشرفته در صنعت بانک و بیمه (در داخل و خارج از کشور)، آماده همکاری در تولید نرم افزار می باشد.

فعالیت های شرکت:

کجیده ای از پیشینه کاری فرازپردازان در پی می آید:

شرکت فرازپردازان، با بیش از ۳ سال سابقه کاری در صنعت بیمه و بانک کشور، از دانش آموختگان و دانشجویان دانشگاه های برتر، به خصوص دانشگاه صنعتی امیرکبیر در زمینه های زیر دعوت به همکاری می نماید:

SalesTree یک سامانه Lead Management است و کاربران آن بازاریاب هستند. این سامانه نرم افزاری به بازاریاب ها در طی پروسه ی فروش از ورود Lead تا فروش نهایی کمک می کند. این سامانه هم اکنون در سراسر کانادا و توسط نزدیک ۴۰۰۰ کاربر استفاده می شود.



SalesTree Portal

salestree.cstresp.com

- برنامه نویسی J2EE

- برنامه نویسی Java SE

- مدیریت بانک اطلاعاتی (DBA) اوراکل

- کنترل پروژه

- تستر نرم افزار

ارتباط با فرازپردازان:

آدرس: تهران، خیابان سهروردی شمالی، بالاتر از خیابان شهید بهشتی، کوچه ی کوشش، پلاک ۳۵، واحد ۸

تلفن: ۰۲۱-۸۸۵۲۵۷۷۰

ایمیل: ارسال رزومه : jobs@farazpardazan.com

جهت ارتباط : info@farazpardazan.com



SalesTree Express

m.salestree.com

این محصول، با از بین بردن وابستگی به Platform، به بازاریاب ها امکان استفاده از خدمات SalesTree را در هر کجا و هر زمان را می دهد



پورتال فروش بیمه عمر پارسیان

شرکت با همکاری بیمه ی پارسیان، سامانه ی مدیریت بیمه ی عمر بازمهندسی نمود. این سیستم و پورتال هم اکنون توسط ۳۷۰۰ نمایندگی بیمه ی پارسیان در سراسر کشور استفاده می شود.



توسعه بسته های نرم افزار بانکداری سیمیا

شرکت از سال ۱۳۹۰ در گسترش نرم افزار بانکداری سیمیا (متعلق به شرکت بهستان رایان) شرکت نمود. در مؤسسات مالی و اعتباری مختلفی از جمله ثامن، کوثر، میزان و بانکهای نظیر پست بانک ایران استفاده می شود.



به نام خدا

یکی از بزرگترین شکایات
زندگی من مشاهده موفقیت
و پیشرفت دانشجویان دانشجو
بوده است. موفق و سر بلند باشید

حسین پور
۹۳/۲/۱۵

دکتر کرمانی، دانشجو

پدرم دروغ نگویند

دوست
۹۳/۲/۷

به نام خدا

این وقت بیرون بزنید تا
واقع دارم که هر سال اولی باشد

محمد رضا آذری

به نام خدا

دانشگاه مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات
پنج قرن از عمر خود به جهت استیلا و الامت و توسعه
عماندگی با بابت محصولات پر از کرم ریزه جعبه اسلیمی
و کسوف حال پر زرق و برق میماند. امیدوارم این وقت پر بخت
و پر از شوق لذت خور متغیاز کرده کسوف و جابجایی باشد

با زندگی شوقیات روز افزون بیست و نه تنی صلواتی

۹۳/۲/۳۱

ای ناله جوان، ای ناله منی

رشد کن، پر بار شو و بروند
اما برگزیده بروندی خود تکیه کن
و موفقی درو

کسی آنطرف تر

سه دخت کنگال آموذ را
سر برده اند و مردکی باره برقی
به جان آنرا افاده

تا کز تنگی زیبای آنرا
دکف های آب زد

همراه من با برتری باشد
رضا صفعی

۹۳/۲/۱۷

به نام خدا

استودان شاه موفقیت روز افزون
دانشگاه مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات
با آرزوی برتری

دانشی

دوست خود را با برتری آسانگر
باید به برترین نمونه
در کارگاه باشد که
در حلقه استادی کار کند

۹۳/۲/۱۷

دین کارخانه ما خودم
با کلام تا در کلاس خودم

اگر طبیعت از پس پرورد
است از پس از پس می روند
بنا بر این حداقل بدلیل تنگای خودمان
همگام گشته باید از طبیعت
محافظت کنیم

۹۳/۲/۱۷

به نام خدا
این نامه جهت سال به فراغ در بسته
دانشگاه تهران مالی بنده در وقت اولی کتب

محمد رضا آذری

به نام خدا

فکر اولی تا سه روز است
تا آخر اولی تا سه روز است
تا آخر اولی تا سه روز است

۹۳/۲/۱۷

در برادر محفل بیوم با خود را
دوم بیوم در روز خزان و بار
باغ دل را بنه و کر و تازه بین
یزد نخچینه و ورد و سو و یا منی

۹۳/۲/۱۷

به نام خدا

باید دانش روز افزون سطح علمی
دانشگاه و موفقیت دانشجو را

۹۳/۲/۱۷

استودان شاه
دانشگاه مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات
با آرزوی برتری

به امید روزی که کرم ریزه جعبه اسلیمی
دانشگاه صنعتی امیر کبیر در آید
کنندس کامپیوتر
نیت آبادی

۹۳/۲/۱۷

این درضا کسان همه
در با کار این دانشجو به حفظ طبیعت
در بهار است
بهان موانع



شورای صنفی دانشجویان
مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات



دانشگاه مهندسی کامپیوتر
و فناوری اطلاعات



دانشگاه صنعتی امیر کبیر
(پلی تکنیک تهران)